

وزارت معارف

زبان و ادبیات دری

صنف نهم

(برای مکاتب پشتو زبان)



سال چاپ: ۱۳۹۸ هـ . ش.

زبان و ادبیات دری- صنف نهم (برای مکاتب پشتو زبان)



سرود ملی

دا وطن افغانستان دی
کور د سولې کور د تورې
دا وطن د ټولو کور دی
د پښتون او هزاره وو
ورسره عرب، گوجر دي
براهوي دي، قزلباش دي
دا هېواد به تل ځلیږي
په سینه کې د آسیا به
نوم د حق مو دی رهبر

دا عزت د هر افغان دی
هر بچی یې قهرمان دی
د بلوخو د ازبکو
د ترکمنو د تاجکو
پامیریان، نورستانیان
هم ایماق، هم پشه یان
لکه لمر پر شنه آسمان
لکه زړه وي جاویدان
وایو الله اکبر وایو الله اکبر

بسم الله الرحمن الرحیم



زبان و ادبیات دری

صنف نهم

(برای مکاتب پشتو زبان)

سال چاپ: ۱۳۹۸ هـ . ش.



مشخصات کتاب

مضمون: دری

مؤلفان: گروه مؤلفان کتاب‌های درسی بخش دری نصاب تعلیمی

ویراستاران: اعضای دیپارتمنت ویراستاری و ایدیت زبان دری

صنف: نهم برای مکاتب پشتو زبان

زبان متن: دری

انکشاف دهنده: ریاست عمومی انکشاف نصاب تعلیمی و تألیف کتب درسی

ناشر: ریاست ارتباط و آگاهی عامهٔ وزارت معارف

سال چاپ: ۱۳۹۸ هجری شمسی

مکان چاپ: کابل

چاپ‌خانه:

ایمیل آدرس: curriculum@moe.gov.af

حق طبع، توزیع و فروش کتاب‌های درسی برای وزارت معارف جمهوری اسلامی افغانستان محفوظ است. خرید و فروش آن در بازار ممنوع بوده و با متخلفان برخورد قانونی صورت می‌گیرد.

پیام وزیر معارف

اقرأ باسم ربک

سپاس و حمد بیکران آفریدگار یکتایی را که بر ما هستی بخشید و ما را از نعمت بزرگ خواندن و نوشتن برخوردار ساخت، و درود بی‌پایان بر رسول خاتم- حضرت محمد مصطفی ﷺ که نخستین پیام الهی بر ایشان «خواندن» است.

چنانچه بر همه‌گان هویداست، سال ۱۳۹۷ خورشیدی، به نام سال معارف مسمی گردید. بدین ملحوظ نظام تعلیم و تربیت در کشور عزیز ما شاهد تحولات و تغییرات بنیادینی در عرصه‌های مختلف خواهد بود؛ معلم، متعلم، کتاب، مکتب، اداره و شوراهای والدین، از عناصر شش‌گانه و اساسی نظام معارف افغانستان به شمار می‌روند که در توسعه و انکشاف آموزش و پرورش کشور نقش مهمی را ایفا می‌نمایند. در چنین برهه سرنوشت‌ساز، رهبری و خانوادۀ بزرگ معارف افغانستان، متعهد به ایجاد تحول بنیادی در روند رشد و توسعه نظام معاصر تعلیم و تربیت کشور می‌باشد.

از همین‌رو، اصلاح و انکشاف نصاب تعلیمی از اولویت‌های مهم وزارت معارف پنداشته می‌شود. در همین راستا، توجه به کیفیت، محتوا و فرایند توزیع کتاب‌های درسی در مکاتب، مدارس و سایر نهادهای تعلیمی دولتی و خصوصی در صدر برنامه‌های وزارت معارف قرار دارد. ما باور داریم، بدون داشتن کتاب درسی باکیفیت، به اهداف پایدار تعلیمی در کشور دست نخواهیم یافت.

برای دستیابی به اهداف ذکرشده و نیل به یک نظام آموزشی کارآمد، از آموزگاران و مدرسان دلسوز و مدیران فرهیخته به‌عنوان تربیت کننده‌گان نسل آینده، در سراسر کشور احترامانه تقاضا می‌گردد تا در روند آموزش این کتاب درسی و انتقال محتوای آن به فرزندان عزیز ما، از هر نوع تلاشی دریغ نورزیده و در تربیت و پرورش نسل فعال و آگاه با ارزش‌های دینی، ملی و تفکر انتقادی بکوشند. هر روز علاوه بر تجدید تعهد و حس مسؤولیت پذیری، با این نیت تدریس راآغاز کنند، که در آیندۀ نزدیک شاگردان عزیز، شهروندان مؤثر، متمدن و معماران افغانستان توسعه یافته و شکوفا خواهند شد.

همچنین از دانش آموزان خوب و دوست داشتنی به مثابه ارزشمندترین سرمایه‌های فردای کشور می‌خواهم تا از فرصت‌ها غافل نبوده و در کمال ادب، احترام و البته کنجکاوی علمی از درس معلمان گرامی استفادۀ بهتر کنند و خوشه چین دانش و علم استادان گرامی خود باشند.

در پایان، از تمام کارشناسان آموزشی، دانشمندان تعلیم و تربیت و همکاران فنی بخش نصاب تعلیمی کشور که در تهیه و تدوین این کتاب درسی مجدانه شبانه روز تلاش نمودند، ابراز قدردانی کرده و از بارگاه الهی برای آن‌ها در این راه مقدس و انسان‌ساز موفقیت استدعا دارم.

با آرزوی دستیابی به یک نظام معارف معیاری و توسعه یافته، و نیل به یک افغانستان آباد و مترقی دارای شهروندان آزاد، آگاه و مرفه.

دکتور محمد میرویس بلخی

وزیر معارف

فهرست

درس اول

به نام خداوند دانای راز



به نام خداوند دانای راز

خداوند ناز و خدای نیاز

خدایی که جهان را آفرید و جهانیان را، خدایی که انسان را آفرید و خرد را و زبان را، خدایی که زمان را آفرید و زنده‌گی و مرگ عالمیان را، خدایی که عزت را آفرید و زیبایی و آزادی و بهاران را، سزاوار ثنا و ستایش و عبادت است. این تنها انسان نیست که او را به پاکی و بزرگی و مهربانی یاد می‌کند؛ «کوه و صحرا و درختان همه در تسبیح اند.» به‌جاست که کتاب را با نام او باز کنیم و درس را با نام او آغاز.

فضل خدای را که تواند شمار کرد؟ — یا کیست آن‌که شکر یکی از هزار کرد

بحر آفرید و برّ و درختان و آدمی — خورشید و ماه و انجم و لیل و نهار کرد

توحیدگوی او نه بنی آدم است و بس — هر بلبلی که زمزمه بر شاخسار کرد

بخشنده‌گی و سابقهٔ لطف رحمتش — ما را به حسن عاقبت امیدوار کرد

پرهیزگار باش که دادار آسمان — فردوس جای مردم پرهیزگار کرد

هر کو عمل نکرد و عنایت امید داشت — دانه نکاشت ابله و دخل انتظار کرد

نا برده رنج، گنج میسر نمی‌شود — مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد

بعد از خدای هرچه پرستند هیچ نیست — بی‌دولت آن‌که بر همه، هیچ اختیار کرد

(سعدی)



توضیح بیت: هر که او عمل نکرد و عنایت امید داشت، دانه نکاشت ابله و دخل انتظار کرد، باید گفت: درست است که دروازهٔ رحمت خدای مهربان گشوده است؛ اما آنانی که هرگز عمل نیک انجام نمی‌دهند، چگونه انتظار لطف خداوند را دارند؟ مگر آن‌ها نمی‌دانند که بدون زرع دانه باز کردن دروازهٔ انبار و انبان، ابلهی است؟ ضرب‌المثل معروفی داریم که گفته اند: «از تو حرکت از خداوند برکت»؛ یعنی که بدون زحمت و رنج، گنج به دست نمی‌آید.



در صنف هشتم موضوعات دستوری چون: کلمه و انواع آن، فعل و انواع آن، شخص و وجوه فعل، قید و انواع آن، پیشینه و پسینه، عطف، نشانه‌ها، پیشوندها و پسوندها و انواع آن‌ها، ضمیر و انواع آن را به تفصیل خواندیم که همهٔ آن‌ها یکی از بخش‌های صرف یا

واژه‌شناسی را بیان می‌کرد و در درس بعدی قبل از ورود به مبحث نحو مروری خواهیم داشت به تعریف دستور و بخش‌های آن.



فضل خداوند در حدی است که از هزار آن یکی را هم شمرده نمی‌توانیم. خالقی که آفتاب و ستاره، شب و روز و زمین، آب و درخت و آدم و... را آفرید، تنها مورد توصیف انسان نیست؛ بلکه هر بلبلی که چهچه بر شاخسار می‌کند، در حقیقت ثنای خداوند را می‌گوید.

هرچند سابقهٔ احسان خداوند برکس پوشیده نیست و یاد همان خوبی اولین او ما را به نیکی آینده هم امیدوار می‌سازد؛ با خبر باش که خداوند بهشت را برای مردمان پاک و پرهیزگار آفریده است.



بشنو و بگو

- خداوند ﷻ سزاوار ثنا و سپاس است؛ شما دلایل آن را بگویید.
- «کوه و صحرا و درختان همه در تسبیح اند»، چه معنایی دارد؟
- **این بیت را توضیح نمایید:**

بعد از خدای هرچه پرستند هیچ نیست

بی‌دولت آن‌که بر همه، هیچ اختیار کرد

به دوستانت بگو

- آنانی که بدون انجام عمل خیر، انتظار لطف خداوند را دارند، ابلهانی بیش نیستند.

- خداوند بهار و زیبایی و عزت و آزادی را برای انسان آفریده است.

◆ بخوان و بنویس

- پیام این بیت چیست؟

نابرده رنج، گنج میسر نمی‌شود	مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد

- هدف از حمد و ثنای بنده به دربار الهی چیست؟

از چهار جواب یکی را تأیید کنید

کدام یک از ابیات متن خوانده شده به ضرب‌المثل تبدیل شده است:

الف) بیت اول	ب) بیت سوم

ج) بیت هفتم	د) بیت هشتم

با استفاده از این کلمه‌ها دو جمله بسازید

شکر، پرهیز، رحمت، بلبل، زمزمه، فردوس، خداوند.

تحلیل و مباحثه

صنف به چهار گروه تقسیم شود، سه گروه پس از تفکر و تحلیل همه جانبه نتیجهٔ درس را توسط نماینده‌های خویش در برابر صنف ارائه کنند؛ اما گروه چهارمی به نقد نظرات آن‌ها بپردازند.

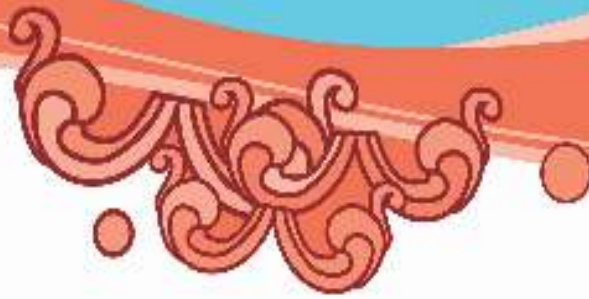


- شعر ستایش خداوند را از بر کرده در صنف قرائت کنید.
- پیام بیت زیر را در کتابچه‌های تان بنویسید.

بنده همان به که ز تقصیر خویش	عـــذر بـــه درگاه خـــــدا آورد

ورنه ســزاوار خـــــداوندیش	کس نتـــواند که به‌جـــا آورد

سعدی



درس دوم

نعت پیامبر اکرم ﷺ



ای پـــــادشــــه مسند اقلیم تجـلّا   قصر تو فلک، تکیه گهت عرش معلّا (غیاثی)

از دیرباز تا کنون مرسوم بوده است که نویسنده‌گان و شعرای متعهد، کلام خود را با نام خداوند ﷻ و درود بر پیامبر اکرم ﷺ آغاز می‌کردند و در حقیقت با این تمهید، درهای رحمت و مغفرت الهی را به روی خویش و خواننده‌گان می‌گشودند و آنان را با خود به سر سفرهٔ پربرکت نعت رسول و حمد الهی می‌نشاندند و از برکت آن خویشتن و دیگران را بهره‌مند می‌ساختند. ما نیز این کتاب را به پیروی آن بزرگواران با حمد آفریدگار هستی و نعت پیامبر اکرم ﷺ آغاز می‌کنیم.

امام رسل، پیشوای سبیل — امین خدا، مهبط [۱] جبرئیل

یتیمی که نا کرده قرآن درست — کتب خانهٔ چند ملت بشست [۲]

چو صیتش در افواه دنیا فتاد — تزلزل در ایوان کسری فتاد [۳]

شبی برنشست؛ از فلک برگذشت — به تمکین و جا از ملک برگذشت[۴]

چنان گرم در تیه قربت براند — که در سدره جبریل از او بازماند[۵]

بدو گفت سالار بیت الحرام — که ای حامل وحی، برتر خرام [۶]

بگفتا فراتر مجالم نماند — بماندم؛ که نیروی بالم نماند

اگر یک سر مو فراتر پرم — فروغ تجلی بسوزد پرم

چه نعت پسندیده گویم ترا؟ — علیک السلام ای نبی الوری[۷]

خدایت ثنا گفت و تبجیل کرد — زمین بوس قدر تو جبریل کرد

چه وصفت کند سعدی ناتمام — علیک الصلوة ای نبی السلام [۸]



* این نعت از مشرف‌الدین سعدی شیرازی (۶۱۹ هـ. ش.) است که از دیباچهٔ بوستان وی انتخاب شده است.

۱. مهبط: محل فرود آمدن

۲. پیامبری که هنوز نزول وحی بر او تمام نشده بود، با رسالت خود، آثار همهٔ ادیان را منسوخ کرد.

۳. تزلزل در ایوان کسری فتاد: ایوان مداین، کاخ بزرگ ساسانیان در تیسفون، که بخشی از آن هنوز باقی است، در هنگام تولد پیامبر اسلام تاق آن شکاف برداشت و فروریخت. به تعبیر دیگر در قدرت ساسانیان خلل راه یافت.

۴. اشاره به رفتن پیغمبر اسلام در شب معراج است. تمکین (احترام)، از ملک برگذشتن نیز پیشی گرفتن پیامبر ﷺ از جبریل امین در سفر معراج را افاده می‌کند.

۵. اشاره به رفتن پیامبر به معراج است که با رسیدن پیامبر ﷺ به سدرة المنتهی، جبریل توان رفتن بیشتر را نداشت.

۶. حامل وحی: جبریل امین و سالار بیت الحرام (مکه) پیامبر اکرم ﷺ است.

۷. سلام و درود بر تو باد ای (نبی الوری): ای پیامبر و فرستادهٔ خدا بر مردم (وری: مردم)

۸. بیت الحرام: نام کعبهٔ معظمه است.

۹. نعت ذکر نام و ادای احترام به پیامبر اکرم ﷺ و ستودن ایشان است که به طور معمول در خطبه‌ها و دیباچهٔ کتاب‌ها می‌آید.



برای تکرار احسن یک بار دیگر دستور زبان را تعریف می‌کنیم: دستور زبان علمی است که به شرح و بیان قواعد و ساختار و ضوابط صرفی و نحوی زبان می‌پردازد. این اشتباه است که دستور را کسی این چنین تعریف کند: «علمی است که با یاد گرفتن آن، درست خواندن و درست نوشتن را یاد می‌گیریم» در حالی که ما بسیار اشخاص را می‌شناسیم که دستور زبان را فرا گرفته؛ ولی درست خواندن و درست نوشتن را به‌طور کامل یاد ندارد و نیز اشخاصی را می‌شناسیم که دستور زبان را نخوانده؛ ولی درست می‌خواند و درست می‌نویسد.

دستور زبان متشکل از سه بخش است:

۱. آواز یا آواشناسی یا اصوات شناسی.

۲. کلمه یا واژه‌شناسی که به نام صرف یاد می‌شود.

۳. نحو که عبارت از مطالعهٔ قواعد و ضوابط و ساختار عبارت‌ها و جمله‌ها می‌باشد.

فعالیت ها

بشنو و بگو

۱. این بیت حافظ با کدام بیت از متن درس نزدیکی دارد؟

نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت
به غمزه مسأله آموز صد مدرس شد

۲. مضمون این شعر سعدی که:

رسد آدمی به‌جایی که به جز خدا نبیند
بنگر که تا چه حد است مقام آدمیت

با کدام بیت متن قرابت مفهومی دارد؟ توضیح دهید.

۳. چرا نویسنده‌گان و شعرا به حمد و ستایش خداوندﷻ و نعت حضرت پیامبرﷺ در ابتدای کتاب، خود را ملزم می‌دانستند؟

۴. شاگردان متن نعت شریف را یک، یک بیت توضیح و تفسیر کنند.

بخوان و بنویس

- شاگردان به نوبت پیش تخته رفته ابیاتی از نعت را که معلم محترم مشخص کرده، املا بنویسند.
- شاگردان به نوبت یک، یک بیت نعت را طبق دستور معلم محترم بخوانند.

کارخانه‌گی

کلمه‌های جدید درس را با معنای آن‌ها در خانه نوشته برای آن‌ها یک، یک جمله بسازید.

درس سوم

مصراع رنگین روزگار



آمد بهار خرم، با رنگ و بوی طیب با صد هزار زینت و آرایش عجیب

پس از نعت و صفت پیامبر ﷺ، امروز پیرامون بهار و طبیعت سخن می‌گوییم.
از «مصراع رنگین روزگار» از فصلی که همهٔ ما تا حدی آن را می‌شناسیم؛ چرا که هر سال در حد نیاز در اختیار داریم؛ پس شما که بهار خانواده‌ها استید و شما که گل‌های شاداب و غنچه‌های ادب، حکمت و معرفت استید، آماده اید که در مورد این عروس طبیعت چیزی بگویید یا درباره‌اش شعری بخوانید؟

شاید با هم هم‌صدا باشیم که کم‌توجهی به بهار، بی‌مهری با زیبایی است.

در بخش دستور، تعریف علم نحو، جمله و ارکان آن به نوبت ارائه خواهد شد.

بهار جشن تولد زیبایی، جشن جوانی طبیعت و هنگامهٔ شکوه رستن و شگفتن است. با فرا رسیدن بهار و روزهای بلند آفتابی و آسمان سراسر آبی، بیچاره‌گی زمستان فرا می‌رسد. دیگر سردی و سکوت در برابر خورشید فروردین جز تسلیم چارهٔ ندارد. در این موقع است که طبیعت قبای فرسودهٔ خود را بیرون کرده، ابریشم هفت رنگ بهار را بر تن می‌کند. خندهٔ گل‌ها، چهچهٔ پرنده‌گان خوش‌آواز، زمزمهٔ جویباران و طراوت چشمه‌ساران همه و همه انسان را حال و هوای دیگر می‌بخشند.

در این فصل طلایی طبیعت، بذرافشانی دهقانان، نسل‌گیری شبانان، غوره‌بندی درختان میوه‌دار و برنامه‌ریزی پدران و مادران به خاطر آموزش فرزندان‌شان لذت و معنای دیگر دارد.

بهار که همزاد جوانی و همخون سرسبزی است، به انسان نیرو می‌بخشد تا محکم بایستد، درست فکر کند و با بررسی گذشتهٔ کهنه، آیندهٔ نو را با تمام امید پذیرایی نماید.

استاد فرخی سیستانی در پذیرایی از بهار می‌گوید:

ز باغ ای باغبان مـــــا را همی بوی بهار آید
کلید باغ مــــا را ده که فردامان به کار آید
چـــو اندر باغ تو بلبل به دیدار بهــــــار آید
تو را مهمان ناخوانده به روزی صد هـــزار آید

انسانی به بزرگی مولانا جلال‌الدین محمد بلخی هم در فصل بهار عروسان چمن را فراموش نمی‌کند:

آمد بهار ای دوستان منزل سوی بستان کنیم
گرد عروسان چمن خیزید تا جـــــولان کنیم



نحو: علمی است که نظام ساختاری، جمله و اجزای آن را مورد بحث قرار می‌دهد. به بیان ساده‌تر: نحو ساختمان عبارت‌ها، گفته‌ها، فقره‌ها و جمله‌های یک زبان را معرفی می‌نماید.

جمله: مجموعه‌یی از کلمه‌های مستقل و نامستقل است که به یک‌دیگر رابطه نحوی داشته و دارای معنا و مفهوم تام و کامل باشد.

همه اجزای جمله ارزش یک‌سان ندارند. در میان اجزای جمله دو جزء استند که استخوان‌بندی جمله بر آن‌ها استوار است و اگر آن‌ها نباشد، جمله وظیفهٔ خود را اجرا کرده نمی‌تواند؛ پس به چنین اجزای عمده، ارکان جمله می‌گویند؛

به مثال‌ها توجه کنید:

ابراهیم آمد.   ابراهیم باهوش است.   ابراهیم کتاب خرید.

در مثال اول جمله دو رکن دارد: ابراهیم (نهاد)، (آمد) گزاره

در مثال دوم جمله دو رکن دارد: ابراهیم (نهاد) باهوش است (گزاره)

در مثال سوم نیز جمله دو رکن دارد: ابراهیم(نهاد) کتاب خرید (گزاره)

این هم مثال‌هایی از درس که ارکان اساسی جمله در متن آن‌ها رعایت شده است.

بهارمی‌رسد.

* بهار مصراع رنگین روزگار است. طبیعت ابریشم هفت رنگ بهار را بر تن می‌کند.



بهار جشن مشترک طبیعت و انسان است که از قدیم‌ترین زمانه‌ها تا حال مورد تجلیل قرار دارد. نیکوداشت بهار احترام به جوانی، زیبایی، سرسبزی و بویایی است. بهار فصل آغاز روییدن و شگفتن است.

ارکان اساسی جمله عبارت از نهاد و گزاره و یا مسند الیه و مسند می‌باشد.



◆ بشنو و بگو

- بهار چگونه فصل سال است؟
- چرا بهار را عروس سال می‌گویند؟

- چه شباهت‌هایی بین جوانان و بهاران وجود دارد؟

به دوستانت بگو

- بهار جشن جوانی طبیعت است.
- کم توجهی به بهار بی‌مهری با زیبایی است.
- آمدن بهار را اکثر مردمان جهان با برگزاری جشن‌ها تجلیل می‌نمایند.

بخوان و بنویس

- نوروز که مژدهٔ بهار است در سرزمین ما چه سابقه‌یی دارد؟
- رسول اکرم ﷺ دربارهٔ نوروز چه گفته اند؟
- پذیرایی از بهار در شعر دری چگونه است؟

جاهای خالی را پر کنید:

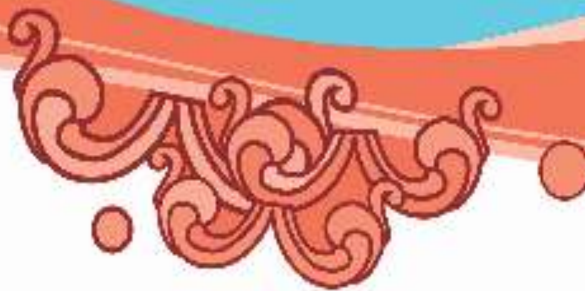
- بهار جشن تولد... است.
- بهار هنگامهٔ رستن و... است.

تحلیل و مباحثه

چه فکر می‌کنید که خداوند چرا در میان چهار فصل یکی آن را بهار آفرید، این موضوع را در چهار گروه در صنف مورد بحث و تحلیل قرار دهید و نتیجهٔ تحلیل خود را به وسیلهٔ نمایندهٔ گروه ارائه کرده و از آن دفاع کنید.



شاگردان به دو گروه تقسیم شوند. یک گروه دربارهٔ بهار و گروه دیگر دربارهٔ خزان، مقاله‌هایی آماده کرده، در صنف بخوانند.



درس چهارم

حکایت



شاگردان عزیز، در صفحاتی که از نظرتان گذشت، شما دربارهٔ «بهار، مصراع رنگین روزگار» و «نحو و ارکان جمله» معلومات حاصل نمودید.

آیا شما می‌دانید که انگیزهٔ بسیاری از دانشمندان در کشف حقایق هستی، شنیدن حکایاتی بوده که باعث دگرگونی روحیه و سرنوشت آنان و جهان شده است؟ آیا گاهی تجربه کرده‌اید که با خواندن یا شنیدن یک حکایت پر جاذبه چه تغییرات در افکار و اندیشه های تان رخ می‌دهد؟ در این درس به نوع «حکایت و کاربرد آن در زبان دری» می‌پردازیم و نمونه‌هایی چند از حکایات دری را مطالعه می‌نماییم؛ همچنان در این درس با نهاد و گزاره آشنا خواهیم شد.

حکایت چیست؟

حکایت به معنای داستان، قصه و سرگذشت آمده است. در ادبیات دری حکایت نوعی قصهٔ منثور یا منظوم است که راوی و حکایتگر، آن را به شیوهٔ توصیفی و ساده ارائه می‌کند. این حکایت می‌تواند جنبهٔ واقعی داشته یا این‌که غیر واقعی و تخیلی باشد.

حکایت‌ها دو جنبه دارند: یا جنبهٔ پند، حکمت، اخلاق و عرفان و یا مبین حوادث تاریخی‌اند. موضوع حکایت هم ممکن است دربارهٔ شخصیت‌های تاریخی، رهبران دینی و یا عرفانی باشد. حکایت‌های مطایبه‌آمیز اغلب حکایت های خنده آور و در عین زمان آموزنده می‌باشند.

در ادبیات دری کتابهای زیادی اعم از نثر و نظم حکایتی وجود دارد؛ به حیث مثال: گلستان سعدی، بهارستان جامی، جوامع الحکایات عوفی، لطایف الطوایف عبید زاکانی و... از آن شمارند. در این‌جا با نمونه‌هایی از حکایات حکمت‌آمیز و پند آموز آشنا می‌شویم:

از بهارستان جامی

حکایت

موری را دیدند که به زورمندی کمر بسته و ملخی ده برابر خود را برداشته؛ به تعجب گفتند: این مور را ببینید که به این ناتوانی باری را به این گرانی چون می‌کشد. مور چون این بشنید، بخندید و گفت: مردان بار را به نیروی همت و بازوی حمیت کشند نه به قوت تن و ضخامت بدن.

حکایت

شتری و درازگوشی همراه می‌رفتند؛ به کنار جویی بزرگ رسیدند؛ اول اشتر درآمد؛ چون به میان جوی رسید، آب تا شکم وی برآمد. درازگوش را آواز داد، در آی که آب تا شکم بیش نیست. درازگوش گفت: راست می‌گویی؛ اما از شکم تا شکم تفاوت است؛ آبی که به شکم تو نزدیک گشت، از پشت من خواهد گذشت.

قطعه

ای برادر، از تو بهتر هیچ کس نشناسدت
زانچه هستی یک سر مو خویش را افزون منه
گر فزون از قدر تو بستایدت نابخردی
قدر خود بشناس و پای از حد خود بیرون منه

از قابوس‌نامه

حکایت

«گویند روزی افلاطون نشسته بود با جمله‌یی خواص آن شهر، مردی به سلام وی درآمد و بنشست و از هر نوعی سخن می‌گفت؛ در میانهٔ سخن گفت: ای حکیم، امروز فلان مرد را دیدم که حدیث تو می‌کرد و ترا دعا و ثنا می‌گفت، که افلاطون حکیم سخت بزرگوار است و هرگز چو او کس نباشد و نبوده است. خواستم که شکر او به تو رسانم. افلاطون حکیم چون این سخن بشنید، سر فرو برد و بگریست و سخت دلتنگ شد. افلاطون حکیم گفت: مرا ای خواجه از تو رنجی نرسید؛ لیکن مصیبتی از این بزرگتر چه باشد که جاهلی مرا بستاید و کار من او را پسندیده آید؟ ندانم که چه کار جاهلانه کرده‌ام که به طبع او نزدیک بوده است و او را خوش آمده است و مرا بستوده تا توبه کنم از آن کار. مرا این غم از آن است که هنوز جاهلم: که ستودهٔ جاهلان هم از جاهلان باشند.



بهارستان: کتابی است به نثر که مولانا نورالدین عبدالرحمان جامی آن‌را در قرن نهم هجری به تقلید از گلستان سعدی شیرازی تألیف کرده است.

قابوس‌نامه: تألیف امیر عنصرالمعالی قابوس و شمگیر زیاری است که در سال ۴۷۵ هـ . ش. به فرزندش گیلانشاه به گونهٔ نصیحت به نثر تألیف نموده است.



در این‌جا به سه اصطلاح دستوری مسند الیه، مسند و رابطه می‌پردازیم و با آن‌ها آشنا می‌شویم:

نهاد: آن قسمت جمله را گویند که دربارهٔ چیزی گفته شود.

گزاره: آن قسمت جمله را گویند که دربارهٔ نهاد گفته شده باشد؛ مثال:

کریم دیروز با برادرش دوان دوان به خانه رفت.

نهاد گزاره

کریمه محصل صنف اول پوهنځی ادبیات است.

نهاد گزاره

نهاد	گزاره
کریم	دیروز با برادرش دوان دوان به خانه رفت
کریمه محصل صنف اول پوهنځی ادبیات	است.



حکایت به معنای داستان، قصه و سرگذشت می‌باشد. این حکایت می‌تواند جنبهٔ واقعی یا غیر واقعی و خیالی داشته باشد.

حکایت‌ها یا موضوعات پند، اخلاق و عرفان را بیان می‌کند و یا این‌که بیان کنندهٔ موضوعات تاریخی اند.

زبان حکایت هم گاهی جنبهٔ مطایبه و شوخی دارد و گاهی هم ساده است. در ادبیات دری کتاب‌های فراوانی تألیف شده که دارای حکایت‌ها می‌باشند؛ از شمار آن‌ها گلستان سعدی، بهارستان جامی، جوامع‌الحکایات عوفی، لطایف‌الطوایف عبید زاکانی و علی ابن حسین فخرالدین صفی معروف اند.



◆ بشنو و بگو

- شاگردان در متن درس به حکایتی که توسط معلم خوانده می‌شود، گوش فرا دهند.
- سه تن از شاگردان بعد از معلم، سه حکایت متن را به ترتیب بخوانند و لغات آن‌ها را توضیح دهند.

شاگردان در موارد زیر با هم مباحثه کنند:

- حکایت چیست؟ کدام اشخاص بیشتر به نگارش حکایات منثور و منظوم فارسی پرداخته اند؟
- هدف و نتیجهٔ حکایت افلاطون در متن چیست؟ توضیح دهید.
- هدف از حکایت‌های مور و اشتر و درازگوش چیست؟ با هم بحث کنید.

بخوان و بنویس

- پنج تن از شاگردان به نوبت به پیش روی صنف رفته، مفهوم حکایت در زبان دری و هدف از سه حکایت متن را بالای تخته بنویسند.
- یک تن از شاگردان یک حکایت بخواند و از یک تن دیگر بخواهد که مفهوم آن را روی تخته بنویسد.

درست و نادرست

در برابر جواب‌های درست علامت (ص) بگذارید:

۱) حکایت ها:

الف) دو جنبه دارد؛ مانند: اخلاق عرفان و موضوعات تاریخی

ب) سه جنبه دارد، مانند: پند، واقعی، خیالی

۲) عمده‌ترین کتاب‌های حکایتی این‌ها است:

الف) گلستان سعدی، بهارستان جامی

ب) چهار مقاله عروضی سمرقندی، خمسهٔ نظامی گنجوی



شاگردان در کتابچه‌های خود بنویسند:

۱. یک حکایت تاریخی و یک حکایت شوخی‌آمیز از خود بنویسید و آن‌ها را در صنف بخوانید.

۲. لغات زیر را معنا کرده، در جمله‌های مناسب به کار ببرید:

حمیت، نابخرد، حدیث، ستودن، عقوبت، وافر، خلعت فاخر



درس پنجم

جوانمردی نصف انسانیت است



شاگردان ارجمند، شاید با هم هم‌صدا باشیم که نیمی از انسانیت جوانمردی است. حاکمیت بر نفس و تبارز اخلاق نیک آرزویی است که در نهاد همهٔ انسان‌ها جوش می‌زند و موجود می‌باشد. جوانمردی یک صفت عالی انسانی است؛ تنها به مردان محدود نمی‌شود؛ به همین خاطر است که حافظهٔ تاریخ از حضور زنان فداکار و با وقار ستاره‌باران است. در این درس شناخت عبارت را نیز پی می‌گیریم.

عیاری یا جوانمردی یک نهضت اجتماعی و اخلاقی بوده که پیوسته مورد توجه است. انگیزهٔ عیاری در وجود هر انسان خیراندیش و فداکار موجود است؛ اما رعایت معیار و موازین آن به خودگذری و ریاضت بسیار ضرورت دارد. اهمیت این گروه در آن است که اخلاق گزیدهٔ ایشان در بسیاری از موارد با صفات بزرگان مکتب دین، تقوا و آزاده‌گی هم‌سویی کامل دارد. توجه به باطن و پاکی نفس، دوری از هوا و هوس و اجتناب از ریا و دروغ که از بهترین صفات عیاران است، در تمام حلقه‌های فکری جوامع انسانی مورد تأیید

است. جوانمردان اهل تظاهر و خودنمایی را حقیر می‌شمارند و این امر در فرهنگ اسلامی ما جاذبۀ بسیار دارد. لفظ «فتی» در هشت جای قرآن کریم به معنای جوانمرد، با شهامت و شجاع آمده است. اساساً اسلام و تمام ادیانی که برای راهنمایی بشر نازل شده اند آیین درستی، رستگاری و جوانمردی اند. اسلام به روشنی حکم می‌کند که:

ره نیک‌مردان آزاده گیر   چو ایستاده‌ای دست افتاده گیر

عیاران در اکثر موارد دندان بر جگر گرفته ملامت و سرزنش را می‌پذیرند؛ اما آبرو و عزت طرف را نگاه می‌دارند.

داشتن همین اخلاق ملامتی موجب شده است که بسیاری از گفتنی‌ها و عملکردهای پسندیدۀ عیاران ناگفته و نادیده بماند. برخی از جوانمردان گه‌گاه مثل ابومسلم خراسانی و یعقوب لیث صفار در رأس جنبش‌ها و دولت‌هایی هم قرار داشته اند که عدم یادآوری آنان در این درس دور از صواب است. مگر این عیاران نبودند که در عهد ابومسلم خراسانی در جنگ مرغاب، غور، هرات و تالقان بر نیروهای مغل یورش برده با از بین بردن آن‌ها حاصل غارت‌شان را غنیمت گرفته، به فقرا و مساکین و گرسنه‌گان به‌طور عادلانه تقسیم کردند.

به هر حال عیار به کسی گفته می‌شود که رازداری، صداقت، دستگیری، پاک دامنی، فداکاری، وفا، امانت، شکیبایی، نمک‌شناسی، سخاوت، مروت، دین‌داری، حیا و عقل را به حیث مقررات و موازین مکتب جوانمردی به بهترین وجه آن رعایت کند.

عیاران که خود از میان مردم برخاسته اند، توجه دارند که اعضای فرقۀ خود را از اهالی نادار جامعه، از جمع جوانان آگاه و پرشور و نیرومند و نیک‌نام انتخاب کنند. بزرگان مکتب جوانمردی دارای عناوین استاد، سرهنگ و پدر عهد بودند. دلبسته‌گان این اصول تحت شرایط خاص پذیرفته می‌شدند. یعنی پس از آن‌که تحلیف مربوط بالای نامزدان عیاری اجرا می‌شد، با بستن کمر و چشاندن نمک‌آب و گذاشتن مراتب سخا و صفا، وفا و پوشیدن پای جامۀ عیاری، برنامۀ عضویت آن‌ها در صفوف فتوت آغاز می‌گردید.

عیاران که در اروپا، ترکیه، کشورهای عربی، ایران و افغانستان به ترتیب به نام‌های شوالیه، اخی، جوانمرد و عیار خوانده می‌شدند، چندین سال قبل در افغانستان نام کاکه به آن‌ها افزوده شده بود. این جماعت به یک‌دیگر شیربچه خطاب می‌کردند.

توضیحات

ز زهد و نیک‌نامی عار دارم　　　　من آن عطار دردی خوار مستم

❖ملامتی‌ها مجموعهٔ فکری اند که بیشتر به اوصاف ضد روش‌های اجتماعی شناخته شده اند؛ اما در نزد عرفا و انسان‌های نخبه، مقامی است که هر کس را در آن راه نیست.

قواعد دستوری

عبارت، مجموعه‌یی دو یا چند کلمهٔ مستقل و نامستقل است که با یک‌دیگر رابطهٔ نحوی داشته باشند. عبارت جزئی از جمله است که به دو گروه تقسیم می‌شود.

به چند مثال توجه نمایید:

شهر کابل، گل سرخ، احمد راننده، سه پرنده،

این هم مثالی از متن درس:

... گرفتن راه آزاده و دست افتاده عمق اندیشهٔ عیاری است.

درجملهٔ فوق حد اقل سه عبارت وجود دارد: راه آزاده، دست افتاده و عمق اندیشه.

فعالیت ها

◆ **بشنو و بگو**

- اگر با آیین جوانمردی موافق استید، استدلال خود را بگویید.
- در کدام موارد، جوانمردی با عرفان و شریعت اسلامی ما وجه یکسان دارد؟
- این چند مصراع با محتوای درس شما چه رابطه دارد؟

جام‌ها را لباب زهر کنید؛ کشتی‌ها را در لنگر اندازید؛
زنده‌گی را شکوهی نیست، جوانمردان رفتند.

به دوستانت بگو

- خواست اساسی عیاران، دستگیری درمانده‌گان، بیچاره‌گان و مظلومان است.
- رازداری، صداقت و پاک دامنی سه مشخصهٔ عمده جوانمردان می‌باشد.
- مروت، دین‌داری، نمک شناسی از اصول اساسی عیاران است.

◆**بخوان و بنویس**

- جوانمردان اعضای گروه خود را از جمع چگونه افرادی انتخاب می‌کنند؟
- بزرگان مکتب عیاری دارای کدام عناوین و القاب بودند؟
- عیاران در اروپا، ترکیه، کشورهای عربی، ایران و افغانستان به کدام نام‌ها یاد می‌شدند؟
- شناخت خود را از عبارت در سه مثال مشخص کنید.

درست / نادرست

- عیاران از هر کاری، دشوارش را به خود نمی‌پذیرفتند. (   )
- جوانمردان به یک‌دیگر شیربچه خطاب می‌کردند. (   )

جاهای خالی را پر کنید:

- جوانمردان انتخاب.......... شب روی و نجات را............. خود می‌دانستند.
- عیاران ورزش پهلوانی و............... را همیشه رعایت می‌کردند.

تحلیل و بررسی

پس از بررسی و تحلیل درس بگویید که اگر جامعهٔ بشری از داشتن ارزشی به نام جوانمردی محروم می‌بود چه مشکلاتی پیش می‌آمد؟



به ترتیب شماره‌های تاق و جفت حاضری صنف به دو گروه تقسیم شود. شماره‌های جفت در مورد آدم‌های جوانمرد و شماره‌های تاق در مورد انسان‌های ناسپاس در حدود هفت سطر بنویسند و در صنف بخوانند.

❖ **نکته**

هر آن سری که داری با دوست در میان منه؛ چه دانی که وقتی دشمن گردد و هر گزندی که توانی به دشمن مرسان که باشد وقتی دوست شود.

درس ششم

بانوی سخنور و آزاده



بدی به کس مرسان، مخفیا و شاکر باش
بـــه قدر هـــر عمـلی عاقبت جـزایی هست
مخفی

دانش‌آموزان عزیز؛ در درس قبلی، شما در مورد «جوانمردی و عیاری» معلومات حاصل نمودید. با معنای «عیاری» آشنا شده، عیاران و کاکه‌های معروف کشور و نحوهٔ فعالیت‌شان را آموختید.

در این درس می‌خواهیم تا شما را با یک تن از شاعر زنان مشهور کشور که در تاریخ و ادبیات معاصر زبان فارسی دری به نام «مخفی بدخشی» شهرت دارد، آشنا کنیم.

آیا شما با نام این شاعر معروف آشنا بوده اید یا خیر و یا نمونه‌هایی از آثار او را مطالعه کرده‌اید؟ علاوه بر آن در این درس در زمینهٔ قواعد دستوری زبان پیرامون شناسایی «فقره» نکاتی را فراخواهید گرفت.

مخفی بدخشی از چهره‌های مشهور در ادبیات فارسی دری شمرده می‌شود. او در یک خانوادهٔ مرفه حال بدخشان در سال ۱۲۵۵ خورشیدی زاده شد. پدرش محمودشاه «عاجز» از امرای سدهٔ اخیر بدخشان بود که به امر امیر شیرعلی خان همراه

با خانواده‌اش در شهر تاشقرغان به حال تبعید زنده‌گی می‌کرد. نام اصلی مخفی «شاه بیگم» و لقب خانواده‌گی‌اش سیده، و تخلص شعری و ادبی او «مخفی» بوده است که از همه بیشتر به همین تخلص شعری خود در حلقه‌های فرهنگی کشور و منطقه به شهرت رسیده است.

مخفی یک و نیم ساله بود که پدرش در شهر تـــاشقرغان وفات کرد و در چهارساله‌گی همراه خانوادهٔ برادرش محمدشاه «غمگین» به بدخشان برگشت؛ ولی عبدالرحمان خان وجود خانوادهٔ مخفی را در بدخشان مناسب ندیده، آنان را به قندهار تبعید کرد؛ لهذا مخفی مدتی در ولایات کندز و کابل و بیست سال متواتر در قندهار سپری کرد و در عهد امیر حبیب‌الله خان فرزند عبدالرحمان خان خانوادهٔ او به کابل خواسته شد و همراه برادرش میرسهراب «سودا» مدت شانزده سال دیگر به‌طور اجباری در کابل سپری کردند.

مخفی تحصیلات ابتدایی را در نزد برادرش غمگین در قندهار به پیش برده و علوم دینی، ادبیات عربی و دری را نیز از محضر استادان خصوصی فرا گرفت و هنگامی‌که در قندهار پانزده ساله بود به شاعری پرداخته است. او به زبان‌های دری و پشتو شعر می‌سروده است؛ چنانچه دیده می‌شود که اکثر اعضای خانوادهٔ وی اعم از پدر، برادران و کاکاهایش عالم، ادیب و شاعر بودند.

مخفی در سن کودکی به پسر کاکایش «سیدمشرب» نامزد بود؛ اما متأسفانه قبل از آن‌که با او ازدواج کند، سید مشرب وفات کرد و مخفی را در سوگ و اندوه عمیقی نشاند؛ چنان‌که مخفی بعد از این واقعهٔ المناک هیچ همسری انتخاب نکرده و زنده‌گی را با شعر و مطالعه و عبادت شباروزی به پایان برده است.

اشعار باقی ماندهٔ مخفی از محتوا و موضوعات گوناگونی برخوردار است؛ چنان‌که اشعار دورهٔ جوانی او از حال و هوای عاشقانهٔ دنیایی حکایت می‌کند؛ در حالی‌که سروده‌های مرحلهٔ کهن سالی وی حد اکثر جنبهٔ عارفانه و صوفیانه دارد. مخفی در هنگام زنده‌گانی خود با شعرا و ادبای معروف کشور چون استاد خلیل الله خلیلی، شاه عبدالله بدخشی، غلام حبیب نوابی و از میان زنان کشور با محجوبهٔ هروی وعدهٔ دیگری رابطهٔ خطی و ادبی داشته است. او بر علاوهٔ شعرسرایی در علم تاریخ و هنر نویسنده‌گی نیز مهارت داشته و خوش‌بختانه برخی از نامه‌های وی خطاب به دوستانش در دست است؛ همین‌طور او از چهره‌های فعال سیاسی و نهضت نسوان کشور شناخته می‌شود. مخفی دارای دیوان شعری بوده که رقم ابیات آن تا پنج‌هزار بیت می‌رسد. اشعار او در

مطبوعات کشور اعم از کابل و بدخشان مکرر به چاپ رسیده است. مخفی در شعر، پیرو سبک هندی بوده، به شاعران متعدد چون سعدی، حافظ، بیدل، صایب، زیب النساء مخفی هندی، محجوبهٔ هروی، برادرش «غمگین» و شمار دیگری نظر داشته و اشعار آنان را نیز پیروی کرده است. او در قالب‌های متنوع شعر چون غزل، قصیده، مخمس، قطعه، دوبیتی، رباعی و تک بیت شعر سروده و در دیوان او اشعاری در موارد مادهٔ تاریخ و مرثیه زیاد است و از این جهت مخفی را از شاعران مرثیه سرا در شعر معاصر دری می‌توان به حساب آورد. مخفی در سال ۱۳۴۶ شمسی به عمر ۸۷ ساله‌گی وفات یافته و در روستای «قره قوزی ارگو» مدفون شده است.

اینک به یک نمونه از غزل وی نیز آشنا می‌شوید:

یاد باد آن‌که گذارم به سر کوی تـو بود — دیده‌ام جـلوه‌گهی آیینـهٔ روی تــــو بـود
گـــــردش قبـله نمای دل دیوانهٔ مـــن — به سجـود خـم محراب دو ابروی تـو بـود
قمری دلشده در باغ کـه کوکو می‌گفت — عـاشق سرو روان قــــــد دلجوی تـو بـود
تابش ماه شب افـروز و ضیـای خورشید — ذرهٔ پرتــــوی از عـارض نیکـــــوی تـو بود
شیخ و ترسا به در کعبه و بت‌خانه شدند — دست «مخفی» به خم حلقهٔ گیسوی تو بود



قره قوزی: روستای محل زیست مخفی بدخشی در ولسوالی ارگوی بدخشان است؛ چون این محل ترک‌نشین بوده؛ قره قوزی (به ترکی بره سیاه) نامیده شده است.

با آن‌که شور و حال عشق دنیایی در شعر مخفی زیاد است؛ اما بیشتر اشعار وی از جمله این شعر او جنبهٔ عارفانه دارد:

شیخ، پیر و مرشد و رهبر طریقهٔ تصوفی را می‌گویند.

ترسا، ترسکار، ترسنده، راهب مسیحی، عیسوی مذهب، نصرانی

بعد از مرگ مخفی یک مکتب دخترانه در فیض‌آباد بدخشان و یک مکتب دیگر در خیرخانهٔ کابل به نام «لیسه مخفی بدخشی» نام‌گذاری شده است.



فقره

به جمله‌های زیر توجه کنید:

۱. کجا هستی؟ اینجا

۲. چه می‌کنی؟ هیچ

۳. شما وقت‌تر آمدید؛ اما او ناوقت آمد.

۴. او بسیار کوشید؛ لیکن موفق نشد.

با این که هر یک از جمله‌های بالا دارای ارکان اساسی «نهاد و گزاره» است؛ اما از نگاه معنا غالباً با واحدهای کلی دیگر در سخن مرتبط می‌باشد که این بخش سخن را «فقره» می‌گویند.

در زبان فارسی دری به‌طور عمده دو نوع فقره وجود دارد که به آن‌ها فقره‌های کوچک و فقره‌های بزرگ گفته می‌شود. در نمونه‌های بالا، جمله‌های ۱ و ۲ را فقرۀ کوچک و جمله‌های ۳ و ۴ را فقرۀ بزرگ می‌گوییم.



مخفی بدخشی از شاعر زنان و از چهره‌های مبارز در نهضت نسوان کشور شناخته می‌شود. او به خانوادۀ میران مستقل بدخشان تعلق دارد. خانوادۀ مخفی ۳۷ سال از بدخشان دور بودند. مخفی تعلیمات خود را نزد برادرش «غمگین» و معلمان خصوصی فرا گرفت و علوم دینی و به خصوص ادبیات عربی و فارسی دری را نیز آموخت. وی به سبک هندی شعر می‌سرود و از شاعرانی چون سعدی، حافظ، بیدل، مخفی هندی و... پیروی می‌نمود. در شعر مخفی مسایل اخلاقی و اجتماعی انعکاس یافته؛ ولی بخش زیاد اشعار او را محتوای عرفانی در بر می‌گیرد.

فقره قسمتی از جمله است که خودش نیز جمله می‌باشد. در زبان فارسی دری به طور عموم دو نوع فقره وجود دارد که به نام فقره‌های کوچک و فقره‌های بزرگ یاد می‌شوند.



◆ بشنو و بگو

- شاگردان به‌طور دسته‌جمعی به متن درس مخفی بدخشی گوش فرا دهند.
- شاگردان دو گروه شوند و جمله‌های اساسی از متن درس را استخراج نمایند و به نوبت ارائه کنند.

شاگردان، متن درس را بخش بخش به همصنفان خود بشنوانند.

◆ بخوان و بنویس

- شاگردان خلاصهٔ درس مخفی بدخشی را به زبان خود در کتابچه‌های‌شان بنویسند.
- دانش‌آموزان جمله‌های زیر را در کتابچه‌های‌شان بنویسند و خانه‌های خالی آن را پر کنند.

نام اصلی مخفی بدخشی (   ) و لقب خانواده‌گی او (   )تخلص شعری و ادبی وی (   ) بوده است.

- شاگردان جواب سؤال‌های زیر را در کتابچه‌های خویش بنویسند.
- مخفی در شعر از سبک (   ) پیروی می‌کرده و به شاعرانی چون (   ) نظر داشته و اشعار آنان را تخمیس و استقبال کرده است.
- مخفی در کجا متولد شده، چرا خانوادهٔ وی از زادگاهش به ولایات دیگر کشور تبعید شده‌اند؟
- اشعار مخفی از نگاه موضوع به چند بخش تقسیم می‌شود؟
- فقره را تعریف کنید از متن درس مخفی یک نمونهٔ آن را انتخاب نموده، بنویسید.
- دو نمونه شعر مخفی بدخشی را از روی متن در کتابچه‌های خود بنویسید و یکی از آن‌ها را حفظ کنید.

شاگردان متن درس مخفی بدخشی را با دقت خوانده مانند نکات زیر جمله‌های اساسی بسازند و آن را حفظ کنند.

- مخفی بدخشی با سرایش شعر و آثار خود نقش ارزشمندی را در تاریخ ادبیات معاصر فارسی دری به‌جا گذاشته است.

- ۳۷ سال زنده‌گانی مخفی با خانواده‌اش در تبعید از زادگاه او؛ در ولایات سمنگان، کندهار و کابل سپری شده است.
- مخفی در نوجوانی با سید مشرب پسر کاکای خود نامزد بود. بعد از مرگ وی هیچ همسری انتخاب نکرد و با تجرد زیست.

گفتگو و مباحثه

- شاگردان در مورد زنده‌گی‌نامه و خصوصیات شعر مخفی بدخشی گفتگو و مباحثه نمایند.
- شاگردان عوامل رشد و شهرت فرهنگی مخفی را در چه مسأله‌یی ارزیابی می‌کنند؟ در مورد آن مباحثه کنند.
- چرا مخفی تا پایان زنده‌گانی خویش ازدواج نکرد؟ علت آن را در چه می‌دانید؟ تبصره نمایید.
- فقرهٔ کوچک و بزرگ با هم چه فرقی دارند؟ با هم بحث نمایید.



◆ شاگردان در کتابچه‌های خویش مطالب زیر را بنویسند و خالی‌گاه‌های آن را با استفاده از متن درس خانه‌پری کنند.

چون در یک خانوادهٔ فرهنگی زاده شده بود، در (   ) ساله‌گی به شعرگویی پرداخت. دیوان شعر مخفی (   ) نام دارد. مفاهیم عشق و وصف طبیعت و زیبایی‌های آن در اشعار مرحلهٔ (   ) مخفی به طرز جالبی ارائه شده و اما اشعار در دورهٔ کهن‌سالی مذکور رنگ (   ) دارد.

مخفی به سبک (   ) شعر می‌سرود و از شاعران مشهور چون(   ) پیروی می‌کرد.

درس هفتم

فیلسوف چراغ به‌دست



دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر
کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست

مولوی بلخی

شاگردان عزیز، در درس قبلی در مورد «مخفی بدخشی و نمونهٔ کلام او» همچنان تعریف «فقره» در دستور، معلومات کسب کردید. در این‌جا به زنده‌گی‌نامه و سخنان دیوجانس از فیلسوفان معروف یونان باستان که در ادبیات دری نیز شهرت دارد، آگاهی می‌یابید. شما می‌دانید که مردان بزرگ نه‌تنها در گفتار و اقوال خود؛ بلکه در سیرت و رفتارشان نمونهٔ دیگران اند. شما هم می‌توانید با تلاش و تقوا در آینده مصدر خدمات مفید و ارزنده شوید و مورد تقلید دیگران قرار گیرید.

علاوه بر آن معلوماتی را پیرامون «فقرهٔ تابع» در این گفتار حاصل خواهید کرد.

یکی از فیلسوفانی که در آثار نویسنده‌گان و شعرای فارسی دری از آن بسیار نام برده شده است، دیو جانس (دیوژن) یونانی است.

او در قرن پنجم پیش از میلاد در سینوپ به دنیا آمد. پدرش وظیفهٔ صرافی داشت. دیوجانس در نوجوانی شیفتهٔ تحصیل و آموزش علم بود؛ از این رو از زادگاه خود به شهر آتن آمد و در آن جا به تحصیل پرداخت.

دیوژن در شرایطی زنده‌گانی می‌کرد که بی‌عدالتی، خودخواهی، زراندوزی و ده‌ها معایب اجتماعی دیگر باب روز بود و او که با این‌گونه شرایط مخالف بود، زنده‌گانی همرنگ مردم اختیار کرد؛ چنان‌که لباس عادی می‌پوشید و به حداقل غذا قناعت می‌کرد و در منزل محقر به سر می‌برد. او فضیلت انسان را در زیست و زنده‌گانی ساده و هم سطح مردم می‌دانست و همواره مخالف تن پروری و تجمل بود. دیوژن در پیری به جزیرهٔ ایجنیا به غرب آتن رفت و توسط دزدان دریایی اسیر شد و در جزیرهٔ کرت به عنوان برده فروخته شد. زمانی که از او پرسیدند چه وظیفه داشته و چه کاری می‌تواند انجام دهد، جواب می‌دهد که می‌توانم حکمرانی کنم.

مشتریان از سخن او متعجب می‌شوند؛ اما شخصی در پیشانی او نشانهٔ بزرگی و فضیلت می‌بیند و وی را می‌خرد و آزادش می‌کند و به آموزش فرزندان و امور منزل خود می‌گمارد. دیوژن این وظیفه را با صداقت انجام می‌دهد، نوشته اند اسکندر که دربارهٔ شهرت دیوجانس حرف‌های بسیار شنیده و فریفتهٔ شخصیت او شده بود روزی بعد از جستجو وی را در محل بود و باشش در زیر نور آفتاب می‌یابد و خود را به او معرفی نموده می‌گوید که من اسکندر کبیر هستم. فیلسوف جواب می‌دهد که: من دیوجانس کلبی هستم. اسکندر می‌پرسد که چه کاری می‌توانم برایت انجام دهم. فیلسوف به او پاسخ می‌دهد که جلو آفتاب را نگیر و سایه‌ات را کم کن. اسکندر از این جواب دیوجانس متعجب شده، رو به اطرافیان می‌کند و مناعت طبع و اعتماد به نفس دیوژن را می‌ستاید؛ و می‌گوید: اگر من اسکندر نبودم، آرزو می‌کردم که دیوجانس باشم.

چنان‌که اشاره شد دیوژن با اعمال و اخلاق ثروت‌مندان و طبقهٔ مرفه جامعهٔ خود سخت مخالف بود و رفتار آنان را پیوسته مورد انتقاد قرار می‌داد؛ چنان‌که او در روز روشن چراغ به‌دست گرفته، در کوچه‌ها و شهر می‌گشت و انسان جستجو می‌کرد؛ یعنی انسانی که معرف فضایل عالی بشری بوده باشد. در ادبیات فارسی دری شعر معروف مولانای بلخی به سرگذشت دیوجانس اشاره‌یی دارد که گفته است:

دی شیخ با چراغ همی‌گشت گرد شهر   کـــز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست

قواعد دستوری

چنان‌که گفته بودیم، فقره‌ها دوگونه‌اند؛ فقره‌های کوچک و فقره‌های بزرگ؛ اما فقره‌های بزرگ از نگاه ساختمان در زبان فارسی دری دو حالت دارند؛ فقرهٔ آزاد یا مستقل و فقرهٔ بسته و نامستقل. فقرهٔ آزاد و مستقلِ آن است که ظاهراً از نگاه شکل کامل است و مفهوم کامل را انتقال می‌دهد؛ مثلاً: «اونیامد؛ زیرا مریض بود» که در این جا (او نیامد) فقرهٔ آزاد است.

اما فقرهٔ بسته آن است که نتوان آن را به صورت مستقل به کار برد. در این فقره‌ها غالباً نشانه‌های عطف و ربط وجود دارند؛ مثلاً، «احمد آمد و محمود رفت» که به فقرهٔ دومی این جمله (محمود رفت) فقرهٔ نا مستقل، وابسته و پیرو گفته می‌شود.

خلاصهٔ درس

یکی از فیلسوفان و حکمای یونان باستان که از او در ادبیات فارسی دری بیشتر یاد شده است. دیوجانس (دیوژن) است. دیوجانس در زنده‌گانی روش ساده‌یی داشت، از کبر و جاه‌طلبی پرهیز می‌کرد؛ لباس خشن می‌پوشید و اغلب در منازل محقرانه و بدون سرپناه زنده‌گانی خود را می‌گذرانید و از مناعت طبع و اعتماد به نفس برخوردار بود. این فیلسوف فضیلت انسان را در زنده‌گی ساده و عادی می‌دانست. گویند روزی اسکندر به دیدار او رفت و او اعتنای چندانی به وی نکرد. دیوجانس در روزهای روشن چراغ به‌دست گرفته و در شهر می‌گشت و انسان واقعی و آرمانی جستجو می‌کرد.

فعالیت ها

◆ **بشنو و بگو**

شاگردان به خواندن متن توسط معلم گوش دهند.

- سه تن از شاگردان به نوبت درس را در صنف، با صدای بلند بخوانند و دیگران گوش دهند.
- یک نفر دربارۀ شرح حال و زنده‌گانی دیوجانس در صنف معلومات ارائه کنند.

بخوان و بنویس

چند تن از شاگردان به نوبت پیش تخته رفته، هر یک معلوماتی را که دربارۀ اعمال و صفات دیوجانس دارند بنویسند.

این جمله‌ها را بخوانید و بنویسید:

- دیوجانس به جامعۀ هم‌روزگار خویش به دیدۀ اعتراض می‌نگریست و به همین جهت در روز روشن چراغ به‌دست گرفته و در جستجوی انسان آرمانی بوده است.
- فقرۀ بسته و نا مستقل را فقره تابع می‌گویند. در این فقره‌ها نشانه‌های عطف و روابط وجود دارد؛ مثلاً: در جملۀ «احمد آمد و محمود رفت» فقرۀ دومی «محمود رفت» فقرۀ تابع و پیرو است.

شاگردان در موارد زیر با همدیگر بحث کنند:

- چرا دیوجانس به اسکندر اعتنایی نکرد؟
- این شعر مولانا:

دی شیخ با چراغ همی‌گشت گرد شهر　　　کز دیو و دد ملولم و انسانــــم آرزوست

به داستان زنده‌گانی دیوجانس چه مشابهت می‌تواند داشته باشد؟ در این مورد بحث کنید.



شاگردان در کتابچه‌های خود وظایف زیر را بنویسند:

- سه جملۀ اساسی از طرز فکر و روش زنده‌گانی دیوجانس از متن درس استخراج نموده، آن‌را بنویسند و حفظ کنند.
- لغات زیر را معنا کرده و در جمله‌های مناسب به کار ببرید:

فیلسوف، اقوال، سیرت، نخبه، دیو، دد، ملول

درس هشتم

استاد خلیل‌الله خلیلی



آن نیمهٔ نان که بی‌نوایی یابد
وان جامه که کودک گدایی یابد
چون لذت فتحی است که اقلیمی را
لشکرشکنی،جهان گشایی یابد

شاگردان ارجمند، با نام استاد خلیلی آشنا استید؟ خلیلی که یکی از شاعران معاصر فارسی دری است، به خاطر هنر شاعری و دانش بسیار، شهرت فراوان دارد. امروز با او، هم به حیث نمایندهٔ مکتب خراسانی و هم به عنوان اولین شاعر نوآور معاصر فارسی دری آشنا شده، آگاه می‌شویم که این سخن‌سرای بزرگ تا چه پیمانه پشتوانهٔ روحی عاشقان آزادی بود. در این درس سعی می‌کنیم که شناخت خود را از جمله‌های پیرو، کامل کنیم.

خلیل‌الله خلیلی فرزند میرزا محمدحسین خان مستوفی‌الممالک در سال ۱۲۸۴ هجری شمسی در باغ شهرآرای کابل به دنیا آمد. هفت ساله بود که مادر و یازده ساله بود که پدرش را از دست داد. آغاز جوانی را با مشکلات زنده‌گی و محکومیت‌های سیاسی سپری کرد. بر اساس همین ناگزیری‌ها بود که سه سال آواره‌گی و پریشانی

را در کوهستان، کابل و شمال افغانستان تحمل کرد. همین که خشم روزگار بر او کاهش یافت، به حیث مستوفی مزار شریف، معاون پوهنتون کابل، منشی شورای عالی وزیران، رئیس مستقل مطبوعات و مشاور ارشد اعلیحضرت محمدظاهر شاه انجام وظیفه کرد.

خلیلی با دست یافتن به گنجینهٔ بزرگ معنوی (کتابخانهٔ سلطنتی) امکان یافت تا به نوشتن کتاب‌های مهمی دست بزند.

استاد خلیلی در اواخر دورهٔ محمدظاهرشاه نخست در عربستان سعودی؛ سپس در عراق به حیث سفیر ایفای وظیفه کرد و پس از کودتای ۱۳۵۷هـ . ش. مدتی را در امریکا و اروپا سپری کرد؛ اما جاذبهٔ وطن و هم‌وطن او را در صف مهاجران و آواره‌گان کشاند.

استاد خلیلی در سال ۱۳۶۶هـ ش. در پاکستان چشم از جهان فروبست و در گورستان هزار خانی پشاور جایی که رحمان بابا نیز در آن جا مدفون است؛ به خاک سپرده شد؛ زیرا گفته بود:

چون به غربت خواهد از من پیک جانان نقد جان
جا دهیدم در کنار تربت آواره‌گان
گور من در پهلوی آواره‌گان بهتر که من
بی‌کسم، آواره‌ام، بی‌میهنم، بی‌خانمان

سخن سنجان، خلیلی را از قصیده سرایان بزرگ معاصر پارسی دری شمرده اند. او اولین نیمایی سرای است که روش‌های قدیمی شعر را تا حدی برهم زد.

شخصیت ادبی استاد خلیلی نزد دانشمندان عرب و عجم هم روزگارش مورد تأیید و توصیف بوده است.

اگر به صورت خلاصه بگوییم، شعر استاد خلیلی مظهر شرف، عزت، عرفان و آزاده گی است. اوست که کشورگشایان و قدرت طلبان را در برابر مظلومان و سیه‌روزان و پابرهنه‌گان حقیر می‌داند و می‌گوید:

شهرت طلبی، بی‌هنری، دونی چند　　کردند جهان را به جهنم مانند
کردند به زیر پا هزاران سر و دست　　تا گردن شُوم خود برافراخته اند



* نیما یوشیج نام هنری علی اسفندیاری است، و این نیما یوشیج کسی است که بر اساس پیشنهادهای او شعر نو فارسی دری تحول بزرگ پذیرفت.

* نیمایی‌سرایی در افغانستان با شعر استاد خلیلی آغاز شد.



فقرهٔ پیرو: بخشی از جمله است که با فقرهٔ پایه (هسته) رابطهٔ وابسته‌گی دارد و توضیحی به جملهٔ هسته می‌افزاید. انواع این وابسته‌گی بسیار است. پس به مثال‌ها توجه کنید:

- لیلی که کتاب‌هایش را در دست داشت، جانب مکتب رفت.

در این جمله «که کتاب‌هایش را در دست داشت» فقرهٔ پیرو است.

در دو مثال زیر فقرهٔ پیرو را در متن درس مشخص می‌کنیم تا مفهوم واضح‌تر شود:

- استاد خلیلی که در سرایش شعر تعلیمی دست بالا داشت، پس از پیوستن به صف مبارزان کشور به حیث شاعر مبارز ملی شهرت یافت.
- خلیلی که عاشق صلح و صفاست، قدرت‌طلبان را در برابر مظلومان و سیه‌روزان حقیر می‌داند.
- در جملهٔ اول «که در سرایش شعر تعلیمی دست بالا داشت» و در جملهٔ دوم «که عاشق صلح و صفاست» فقرهٔ پیرو استند.



استاد خلیلی بعد از پیوستن به صف مبارزان به عنوان شاعر مبارز ملی شهرت یافت. وی هم نمایندهٔ مکتب خراسانی در سدهٔ بیستم و هم اولین نیمایی سرای شعر افغانستان است. موصوف به خاطر اندیشهٔ والا و موضع انسانی در شعر مورد احترام همه‌گان قرار دارد.



بشنو و بگو

- خلیلی در کدام سال و در کجا به دنیا آمد؟
- برای خلیلی در هفت ساله‌گی و نه ساله‌گی چه واقعاتی پیش آمد؟
- چه انگیزه باعث شد که خلیلی کتاب‌های ارزشمند بنویسد؟
- کدام انگیزه‌ها خلیلی را از دیارهای دور به جانب وطن و هم‌وطن کشانید؟
- فقرهٔ پیرو با چگونه فقره‌یی وابسته‌گی دارد و چرا؟

به دوستانت بگو

- استاد خلیلی مهمترین نمایندهٔ مکتب خراسانی در سدهٔ چهاردهم هجری شمسی است.
- شمار آثار خلیلی به بیش از شصت عنوان می‌رسد.

بخوان و بنویس

- استاد خلیلی در ادبیات امروز افغانستان چه جایگاهی دارد؟
- شعر خلیلی بستر چگونه اندیشه‌هایی است؟
- خلیلی در برابر زورگویان چه موضعی داشت؟
- با استفاده از این واژه‌ها سه جمله بسازید:

خلیلی، امروز، شعر، اندیشه، عشق، فقرا، زورگویان، مکتب

- متضاد این کلمه‌ها را بنویسید:

با وقار (   )، سخت‌کوش (   )، دانشمند (   )

درست / نادرست

- خلیلی تنها یک مبارز بود. (   )
- خلیلی شاعر عاطفی و انسان‌دوست بود. (   )

جاهای خالی را پر کنید:

- شعر خلیلی مظهر............... و .... و انسان‌گرایی است.
- خلیلی جنگ جویان و قدرت .... را در برابر مظلومان و .... حقیر می‌دانست.
- اکثر دانشمندان هم‌روزگار خلیلی، او را .... نموده اند.

از چهار جواب یکی را تأیید کنید:

- استاد خلیلی:

الف) مبارز بود (   ) ب) آزاده بود، (   )

ج) شاعر بود، (   ) د) هر سه صفت را داشت. (   )

- خلیلی به خاطر معروف بودن در یکی از زمینه‌های زیر، موفق بود:

الف) سیاست، (   ) ب) ژورنالیسم (   )

ج) علوم اجتماعی (   ) د) ادبیات (   )

- از فقرهٔ پیرو چه مفهومی در ذهن شما وجود دارد؟ توضیح کنید.
- با استفاده از دو اسم زیر، دو جمله بسازید و بعد فقره‌های تابع و هسته‌یی آن را با کشیدن خط نشان دهید.

نیما:

خلیلی:

گفتگو و مباحثه

در شعر پایان، خلیلی به زمامدار وقت پیامی دارد؛ شماری این پیام را وصف و شمار دیگر

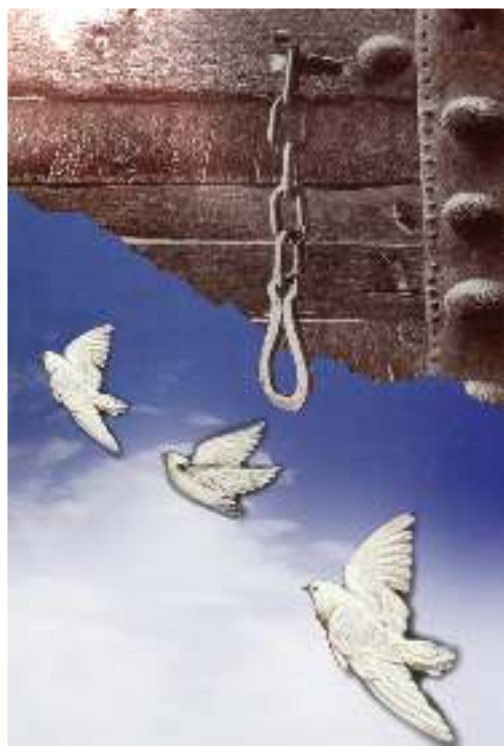
رهنمایی می‌دانند. شما در مورد بحث و گفتگو کنید که پیام محوری شاعر چیست؟ استدلال خود را به دقت بنویسید و در برابر صنف بخوانید:

گر گویم عمرت از هزار افـــزون باد	**قــــولیست خطا**
ور گـــــــویم دشمنت واژگون بـــاد	**این نیست دعـــا**
امید مــــــن آن است که در روز جزا	**در پیش خـــــدا**
نامت به شمار عادلان مقــــــرون باد	**ایــن است به‌جـا**



کارخانه‌گی

بعد از مراجعه به کتاب‌خانهٔ مکتب هر کدام‌تان یک رباعی استاد خلیلی را مطابق ذوق انتخاب کنید و پس از نبشتن آن در کتابچه‌های خویش در صنف بخوانید.



درس نهم

چهار مقاله



چهار مقاله، بعد از تاریخ بیهقی و قابوسنامه و سیاستنامه خاتم کتب متقدمان است.

محمدتقی بهار

در درسی که از نظر شما دانش‌آموزان عزیز گذشت، با چهرۀ زبده‌ترین شاعر، نویسنده معاصر کشور، استاد خلیل الله خلیلی آشنا شده و نمونۀ شعر او را از نظر گذراندید و در همانجا نیز به «فقرۀ پیرو» از نگاه دستور آگاهی یافتید.

در این مبحث با کتاب «چهار مقاله» تألیف نظامی عروضی سمرقندی و زنده‌گی‌نامه و نمونۀ نثر او آشنا می‌شوید. آیا می‌دانید که در جمع کتاب‌های قدیم ما «چهار مقاله» از مهمترین کتاب‌های زبان فارسی دری شناخته می‌شود؟ در صنوف بعدی و در درجات بلندتر تحصیلی نیز با نام چهار مقاله بیشتر روبه‌رو خواهید بود.

همین طور از نگاه دستور «اجزای جمله را با نمونۀ آن» در این مراحل مطالعه می‌کنید.

کتاب مجمع النوادر معروف به چهار مقالهٔ عروضی، تألیف ابوالحسن نظام‌الدین احمد بن عمر بن علی سمرقندی، مشهور به نظامی عروضی از کتاب‌های ادبی بسیار مهم زبان فارسی دری است. چون این اثر حاوی چهار مقاله در موارد ماهیت دبیری، علم شعر، علم نجوم و علم طب می‌باشد؛ بنابراین به نام «چهار مقالهٔ عروضی» شهرت یافته است که مؤلف آن را به نام ابوالحسن حسام‌الدین علی، شاهزادهٔ غوری ابن فخرالدین مسعود تألیف کرده است.

این اثر از حیث ثبت و ضبط برخی مسایل تاریخی و سوانح شخصیت‌های سیاسی و فرهنگی و نام جایها که در سایر مآخذ نیامده است، از ارزش فراوان برخوردار است. همین طور چهارمقاله از لحاظ درستی انشا و ساده‌گی و درستی بیان چون ایجاز لفظ و کاربرد معنا و شیوایی کلام، وصف کامل، به کار گیری جمله‌های فراخور مقصود و مقام و بیان محاورهٔ عصر مؤلف از اهمیت ویژه‌یی برخوردار است.

در مورد شرح حال و زنده‌گانی نظامی عروضی، مؤلف چهارمقاله نیز معلومات اندکی در دست است؛ چنان‌که سال‌های تولد و وفات نویسنده معلوم نبوده؛ ولی تذکره‌ها وی را از شمار شعرا و نویسنده‌گان قرن ششم هجری خوانده اند. از رؤیت چهارمقاله هم معلوم می‌شود که نظامی علاوه بر شعر و نثر در فن طبابت و نجوم نیز مهارت داشته است و با شخصیت‌های معروف قرن ششم چون عمرخیام نیشاپوری و امیر معزی معاصر بوده و حتا از آنان کسب علم کرده است. همین‌گونه موصوف از معاصران سلطان علاءالدین حسین جهانسوز غوری و سلطان سنجر سلجوقی بوده و حتا در جنگی که میان علاءالدین غوری و سلطان سنجر سلجوقی به وقوع پیوسته، عروضی نیز حضور داشته و مدتی را در شهر هرات به صورت مخفی بسر برده است.

نمونه‌یی از چهار مقاله **حکایت**

احمد بن عبدالله الخجستانی را پرسیدند که تو مردی خربنده بودی؛ به امیری خراسان چون افتادی؟ گفت: به بادغیس در خجستان روزی دیوان حنظلهٔ بادغیسی همی‌خواندم؛ بدین دو بیت رسیدم:

مهتری گر به کام شیر در است — شو خطر کن زکام شیر بجوی
یا بزرگی و عز و نعمت و جاه — یا چو مردانت مرگ رویا روی

داعیه‌یی در باطن من پدید آمد که به‌هیچ وجه در آن حالت که اندر بودم، راضی نتوانستم بود. خران را بفروختم و اسپ خریدم و از وطن خویش رحلت کردم و به‌خدمت علی‌بن‌اللیث شدم، برادر یعقوب بن اللیث و عمر و بن اللیث، و باز دولت صفاریان در ذروهٔ اوج علیین پرواز همی‌کرد و علی برادر کهین بود و یعقوب و عمرو را بر او اقبالی تمام بود و چون یعقوب از خراسان به‌غزنین شد، از راه جبال، علی بن اللیث مرا از رباط سنگین بازگردانید و به‌خراسان به شحنه‌گی اقطاعات فرمود و من از آن لشکر سواری صد بر راه کرده بودم و سواری بیست از خود داشتم. از اقطاعات علی بن‌اللیث یکی کروخ هری بود و دوم خواف نیشاپور. چون به‌کروخ رسیدم؛ فرمان عرضه کردم. آن‌چه به من رسید نفقهٔ لشکر کردم و به‌لشکر دادم. سوار من سیصد شد. چون به‌خواف رسیدم و فرمان عرضه کردم؛ خواجه‌گان خواف تمکین نکردند و گفتند ما را شحنه‌یی باید باده تن. رأی من بر آن جمله قرار گرفت که دست از طاعت صفاریان باز داشتم و خواف را غارت کردم و به روستای بشیت بیرون شدم و به بیهق در آمدم. دو هزار سوار بر من جمع شد؛ بیامدم و نیشاپور بگرفتم و کار من بالا گرفت و ترقی همی‌کرد تا جملهٔ خراسان خویشتن را مستخلص گردانیدم. اصل و سبب این دو بیت شعر بود». و سلامی اندر تاریخ خویش همی آرد که کار احمد بن عبدالله به درجه‌یی رسید که به نیشاپور یک شب سیصد هزار دینار و پانصد سر اسپ و هزار تا جامه بخشید و امروز در تاریخ از ملوک قاهره یکی اوست. اصل آن دو بیت شعر بود و در عرب و عجم امثال این بسیار است؛ اما بر این یکی اختصار کردیم».



مجمع النوادر: نام دگر کتاب چهار مقاله است که به معنای مجموعهٔ کم‌یاب و نادر و با ارزش تعبیر می‌شود.

تاریخ بیهقی: نوشتهٔ ابوالفضل محمد بن حسین کاتب که منشی دیوان رسایل غزنویان بود. این تاریخ سی جلد بوده و امروز چند مجلد آن باقی‌مانده است که به

حوادث عهد مسعود غزنوی متعلق است و بدین رو به نام تاریخ مسعودی و تاریخ بیهقی معروف است.

حنظلهٔ بادغیسی: از شاعران مشهور قرن سوم هجری معاصر عبدالله بن طاهر است.

عجم: گنگ یا لال، این کلمه را عرب ها در برابر غیر عرب به خصوص دری زبانان استعمال می‌کردند.

اقطاعات: جمع اقطاعه، قطعه‌یی از زمین خراج که به لشکریان می‌دادند و غلهٔ آن، معاش آنان را تأمین می‌کرد.



در درس قبلی شما با «فقرهٔ پیرو» آشنا شدید و هم جمله را دریافتید. در این جا از اجزای جمله آگاه خواهید شد. به‌طور عام جمله از دو بخش و یا دو جزء عمده تشکیل شده است که به آن‌ها «نهاد» و «گزاره» گفته‌اند.

مثال: عروضی سمرقندی مؤلف کتاب مجمع النوادر معروف به چهار مقاله است.

در جملهٔ بالا «عروضی سمرقندی» نهاد جمله بوده و «مؤلف کتاب مجمع النوادر معروف به چهار مقاله است»، گزارهٔ جمله می‌باشد که دربارهٔ عروضی سمرقندی پیام یا خبری را به ما انتقال می‌دهد.

◆بشنو و بگو

- دانش آموزان متن درس را که معلم می‌خواند، به دقت گوش کنند و آن را نزد خود جدا تکرار نمایند.
- شاگردان دو گروه شوند و در موارد زیر در صنف سخنرانی کنند:

الف) مؤلف چهار مقاله کی بود؟

ب) شرح نمونهٔ چهار مقاله از روی متن درس

به دیگران بگو

- آن‌چه شاگردان از متن درس فرا گرفته‌اند، گروه وار با یک‌دیگر مباحثه کنند.

شاگردان جمله‌های اساسی زیر را حفظ کرده و با همدیگر تکرار کنند:

- عروضی سمرقندی از شاعران و نویسنده‌گان سدهٔ ششم هجری قمری است که در دربار شاهان غور زنده‌گی می‌کرد. اگر چه شاعر بوده؛ ولی بخش نویسنده‌گی او برتری دارد.
- در متن کتاب چهارمقاله به‌طور اساسی به شرح چهار موضوع دبیری (نویسنده‌گی)، شاعری، نجوم و طبابت پرداخته شده است. کتاب مذکور از لحاظ شیوایی، روانی، ایجاز در لفظ و معنا و ثبت یک سلسله مسایل تاریخی در زمان خود قابل اهمیت است.

◆ بخوان و بنویس

- شاگردان متن درس را به دقت خوانده، نکات پایین را در نظر گیرند:

الف: بعد از خواندن درس دو جملهٔ اساسی استخراج کرده، آن‌ها را در کتابچهٔ خود بنویسند و حفظ کنند.

ب: حکایتی را که از کتاب چهار مقاله در درس آمده است، به دقت بخوانند و نتیجهٔ آن را در سه سطر بنویسند.

درست و نادرست

- در برابر جواب صحیح علامت (ص) را بگذارید.

چهار مقاله تألیف کدام شخص است:

الف) نظامی گنجوی　　　　ب) عروضی سمرقندی

چهار مقاله و مجمع النوادر:

الف) کتاب‌های جداگانه اند　　　　ب) هر دو یک اثر واحد می‌باشند.

- چهار مقاله به نام کدام یک از اشخاص زیر تألیف شده است:

الف) سلطان سنجر سلجوقی　　　　ب) ابوالحسن شاهزادهٔ غوری

شاعر این بیت

مهتری گر به کام شیر در است　　　　شو خطر کن زکام شیر بجوی

کی بوده؟ و این شعر کدام شخص را از خربنده‌گی به امارت رسانیده است؟ (　　)

گفتگو و مباحثه

شاگردان نتیجهٔ تحلیل خود را از درس در سه مورد بنویسند و به همدیگر بیان کنند.

- عروضی سمرقندی کی بوده است؟
- چهار مقاله چه نوع کتابی است؟
- هدف از قصهٔ عبدالله خجستانی و پیام شعر حنظلهٔ بادغیسی چیست؟



- با استفاده از این واژه‌ها جمله‌های امری، خبری و پرسشی بسازید:

چهار مقاله، عبدالله خجستانی، نظامی عروضی، حنظلهٔ بادغیسی

در جمله‌های زیر نهاد و گزاره را مشخص کنید:

- چون به کروخ رسیدم، فرمان عرضه کردم.

عروضی سمرقندی از نویسنده‌گان قرن ششم هجری محسوب می‌شود.

- چهار مقاله از موضوعات دبیری، شاعری، نجوم و طب بحث می‌کند.



درس دهم

مجسمه‌های بامیان



شاگردان ارجمند، شما می‌دانید که یک کشور به وسیلهٔ کدام افتخارات خود با جهان پیوند می‌خورد؟ شما می‌دانید که خوبترین وسیلهٔ شهرت ملت‌ها در مقیاس جهان ارزش‌هایی علمی، تاریخی، هنری و باستانی آن‌ها ست؟ شما از این آگاهی دارید که سرزمین ما گهوارهٔ یکی از تمدن‌های بزرگ بشری است؟

امروز با مجسمه‌های بامیان که یادگاری از مدنیت عصر کوشانی است، آشنا می‌شویم؛ با تندیسه‌هایی که سده‌ها ست در قلب کوه‌پایه‌های هندوکش عظمت تاریخی ملت ما را فریاد می‌زنند.

در مورد نهاد هم که رکن اساسی جمله است، معلومات خود را کامل می‌کنیم.

مجسمه‌های بامیان که در شهر بامیان بر روی صخره‌های بزرگ هندوکش تراشیده شده اند، از مهمترین آثار باستانی و هنری جهان به شمار می‌روند.

کار ساختار مجسمه‌های بامیان حدود دو قرن، یعنی از سدهٔ دوم الی چهارم میلادی را در بر گرفته است. این تندیسه‌ها که به نام‌های صلصال و شمامه اند، دارای ارتفاع ۵۵ متر و ۴۵ بوده، از یکدیگر چهارصد متر فاصله دارند. در محل موقعیت مجسمه‌ها دیوارهای

نگاره‌دار زیبایی به چشم می‌آیند که مدنیت عظیم دورهٔ یونانی، رومی و ساسانی را به نمایش می‌گذارند. محققان و باستان‌شناسان باور دارند که استفاده از رنگ‌های روغنی حتا قبل از اروپا در دیوارهای مغاره‌های حوالی این دو مجسمه کوه‌پیکر صورت گرفته است.

شماری از محققان عقیده دارند که مجسمهٔ دیگری به صورت خوابیده در بین این دو تندیسه در زیر خاک وجود دارد. به قول دانشمندی، سیاح معروف چینی به نام هیوان تسنگ در قرن ششم میلادی پس از درنگ در کنار مجسمه‌های بودا در بامیان، در کتاب خاطرات خود دربارهٔ یک بت خوابیده در مقابل دو مجسمهٔ چسپیده به کوه سخن گفته است. باستان‌شناسان می‌گویند تندیس خوابیده‌یی که پژوهشگران در پی کشف آن اند، درحدود صد متر طول دارد. اگر این مجسمه یافته شود، به حیث بزرگترین مجسمه، به عجایب هفتگانهٔ جهان افزوده خواهد شد.

بامیان، هم به عنوان یکی از عمده‌ترین خطوط جادهٔ ابریشم و هم به حیث یکی از مراکز تمدن بودایی از موجودیت این گنجینه‌های ارزشمند هنری و باستانی پیوسته درآمد قابل توجهی داشته است. رهبانان و خادمان معابد بودایی و سیاحان فراوانی به خاطر بازدید این ارزش‌هایی تاریخی هنری به این دره‌ها آمده، زنده‌گی را روی تخته‌سنگ‌های نزدیک مجسمه‌های آن تجربه می‌کردند.

بامیان چون شاخهٔ جنوبی گذرگاه ابریشم، امپراتوری‌های بزرگ چین و هند و روم را به هم پیوند داده، به مظهر کانون‌های علمی، فرهنگی مذهبی، هنری و اهدای موقوفات مذهبی آن زمان تبدیل شده بود؛ ولی با دریغ و درد که این آثار تاریخی کشور ما به انهدام مواجه ساخته شد.



بامیان که در گذشته‌های دور به نام شهر غلغله معروف بود، در ۸۵ کیلومتری شمال‌غرب کابل در یکی از دره‌های هندوکش موقعیت دارد. بامیان در ۲۰۰۳ میلادی به خاطر آثار فرهنگی ارزشمندش در ادارهٔ بین‌المللی میراث‌های فرهنگی جهان ثبت گردیده است.

قواعد دستوری

نهاد یا مبتدا قسمتی از جمله است که دربارۀ آن خبر می‌دهیم؛ مثال:
در جملۀ «حمید به کتاب‌خانه رفت» کتاب‌خانه نهاد است.
حال نهاد را در جمله‌هایی از متن درس با کشیدن خط مشخص می‌کنیم تا شناخت مان از موضوع کامل شود:

<u>مجسمه‌های بامیان</u> از مهمترین آثار باستانی جهان به شمار می‌روند.
<u>سرزمین ما</u> گهوارۀ یکی از تمدن‌های بزرگ بشریت است.

خلاصۀ درس

افغانستان به خاطر داشتن آثار باستانیی چون مجسمه‌های بامیان که نماینده‌گی از یک تمدن بزرگ می‌نمایند، به عنوان یک کشور دارای افتخارات تاریخی و باستانی معروف است.

مجسمه‌های بامیان که یادگار دورۀ کوشانی است، از قرن‌ها بدین سو مورد توجه جهان‌گردان و سبب تقویت اقتصاد ملی افغانستان بود. افغانستان اگر تنها و تنها همین مجسمه‌های بامیان را می‌داشت؛ باز هم تاریخ آن باشکوه‌تر از تاریخ بسیاری از کشورها بود.

فعالیت ها

بشنو و بگو

- مجسمه‌های بامیان یادگار کدام عصر است؟
- مجسمه‌های بامیان در جوار کدام شهر و در چند کیلومتری کابل قرار دارد؟
- تراش این مجسمه‌ها از کدام قرن تا کدام قرن ادامه یافت؟
- این مجسمه‌ها از چه جهت برای مردم افغانستان اهمیت دارد؟
- از نهاد چه شناختی دارید؟

به دیگران بگو

- مجسمه‌های بامیان از یکدیگر ۴۰۰ متر فاصله دارند.

- اولین بار استفاده از رنگ روغنی، در نگاره‌های دیوارهای اطراف مجسمه‌های بامیان صورت گرفته است.
- باستان‌شناسان می‌گویند که مجسمهٔ دیگری به صورت افقی در فاصله بین این دو مجسمه در زیر خاک وجود دارد.

◆ بخوان و بنویس

- اگر موجودیت آن مجسمهٔ خوابیده بین این دو مجسمهٔ ایستاده ثابت شود، چه احساسی برای شما پیش می‌آید؟
- افغانستان از طریق راه ابریشم کدام امپراتوری‌ها را با هم پیوند داده بود؟

* نهاد را در یک جملهٔ کاملاً جدید نشان دهید.

درست / نادرست:

- مجسمه‌های بامیان برای مردم افغانستان ارزش باستانی و هنری دارند. (   )
- کار تراش مجسمه‌های بامیان دو قرن را در بر گرفت. (   )
- آثار باستانی به شکوه تاریخی ملت‌ها می‌افزایند. (   )

از چهار جواب یکی را تأیید کنید:

مجسمه‌های بامیان یادگار تمدن:

- الف) یونانی است (   ) ب) کوشانی است (   )
- ج) ساسانی است (   ) د) سامانی است (   )

راه ابریشم پیوند دهندهٔ امپراتوری‌های:

- الف) افریقا و اروپا بود (   ) ب) جاپان و چین بود (   )
- ج) آسیای میانه و شوروی بود (   ) د) هند و چین و روم بود (   )

خانه‌های خالی را پر کنید:

- مجسمه‌های بامیان در جوار شهر...................... می‌باشند.
- نهاد قسمتی از جمله است که .... دربارهٔ او به ما خبر می‌دهد.



دربارهٔ اهمیت تاریخی مجسمه‌های بامیان یک مقالهٔ کوتاه بنویسید.

درس یازدهم

نشانه‌گذاری



در درس‌های که گذشت، معلوماتی را دربارهٔ مجسمه‌های بامیان، تاریخ اعمار و سرنوشت آن‌ها در مسیر تاریخ به‌دست آوردید.

در این جا به شیوه و اصول نشانه‌گذاری در زبان فارسی دری می‌پردازیم؛ به مسأله‌یی که غفلت و عدم توجه به نشانه‌گذاری در نوشتن مفهوم جمله‌های ما را یکسره دگرگون می‌کند و شاید هم گه‌گاهی شما «شَیر» را «شِیر» و «سَرور» را «سُرور» خوانده باشید و از این جهت اسباب تعجب دیگران را نسبت به خویش فراهم کرده باشید. در این درس با مفهوم «گزاره» در جمله نیز آشنا خواهید شد.

نشانه‌گذاری عبارت است از به کار بردن علامت‌ها و نشانه‌هایی که خواندن و فهم درست مطالب را آسان می‌سازد و به ابهام‌هایی که ناشی از نبودن عناصر گفتاری در نوشته است، کمک می‌رساند.

در زبان فارسی دری نشانه‌های متعددی مروج است که از میان آن‌ها تنها به علایم کامه، شارحه، سمیکولن، نقطه، ندائیه، سؤالیه و خط فاصله که در نوشتن نسبت به سایر نشانه‌ها کاربرد بیشتر دارند، در این درس پرداخته می‌شود:

۱- نقطه (.) نشانهٔ درنگ یا توقف کامل، در موارد زیر می‌آید:

الف) در پایان جمله‌هایی که پرسشی، ندایی و تعجبی نباشند، گذاشته می‌شود؛ مانند: «تخت رستم در سمنگان است».

ب) پس از حرفی که به صورت نشانهٔ اختصاری یا مخفف باشد، به کار می‌رود. مانند: مخفی بدخشی در سال ۱۳۴۶ هـ. ق. (هجری قمری) یا ج. آل احمد (جلال آل احمد)

۲- کامه یا ویرگول (،) نشانهٔ درنگ کوتاه، در موارد زیر به کار می‌رود:

الف) چند واژه یا عبارت که پهلوی هم بیایند. در همچو موارد «واو» عطف حذف می‌شود و به‌جای آن‌ها نشانهٔ کامه «،» گذاشته می‌شود و پیش از آخرین واژهٔ عطف شده «و» نوشته می‌شود، مانند: «پ»، «چ»، «ژ» و «گ» از حرف‌های خاص دری است.

یا شماره‌های ۱۵،۲۰،۲۵ و ۳۰.

ب) پیش از فقره‌ها و عبارت‌هایی که شرح و تفسیر جمله‌ها و عبارت‌های پیشین باشند، گذاشته می‌شود؛ نمونه‌ها: محجوبهٔ هروی، از جمله شاعران خوب ادبیات دری شمرده می‌شود.

ج) هرگاه جمله‌یی با یکی از واژه‌های بلی، نه، نی، خیر و امثال این‌ها آغاز شده باشد پس از آن واژه، کامه آمده؛ سپس بقیهٔ جمله نوشته می‌شود؛ مانند: بلی، من اشعار مخفی بدخشی را خوانده‌ام.

د) برای جدا کردن اجزای مخفف نشانی و آدرس شخص، یا مرجع و مآخذ یک نوشته مانند:

کابل، مکروریان سوم، بلاک ۱۳۵، آپارتمان ۴۳

سید اکرام‌الدین حصاریان، دانشکدهٔ ادبیات، دانشگاه کابل، افغانستان

هـ) بین دو کلمه که خواننده به اشتباه آن‌ها را با کسرهٔ اضافه بخواند؛ مانند: از کثرت تشویش، آن شب، خواب به چشمم نیامد.

و) در مورد خطاب و ندا نیز به کار می‌رود:

دوست عزیزم، برادر مهربانم!

ز) در میان دو جمله پایه و پیرو نیز (کامه) می‌آید: رنج نبری، گنج نیابی

۳- سمیکولن (کامه نقطه دار) (؛) نشانهٔ درنگ متوسط، به این نشانه (ویرگول نقطه دار) هم گفته می‌شود:

الف) برای جدا کردن فقره‌هایی که پی هم آید و به هم مربوط باشد.

مانند: مشک آن است که خود ببوید؛ نه آن‌که عطار بگوید.

ب) در جمله تفسیری و پیش از کلمه‌هایی چون: مثلاً، زیرا، یعنی، اما، ولی، لیکن، مگر، بلکه، به گونهٔ نمونه، چون و غیره.

۴- شارحه یا دو نقطهٔ سر به سر (:)

پیش از نقل قول مستقیم گذاشته می‌شود: پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «طلب علم بر هر مسلمانی فرض است.»

پس از واژه‌هایی مانند، چون، به حیث مثال، به گونهٔ نمونه، مثلاً و... که به دنبال آن مثال ذکر گردد، گذاشته می‌شود.

هنگام معنا کردن کلمه‌ها مانند: خیره: بیهوده، گستاخ: بی‌شرم

۵- خط فاصله (-)

الف) در گفتگوی دو نفری بین اشخاص نمایش‌نامه و داستان

مادر با تبسم از کودک پرسید:

- پدرت را به یاد داری؟

- اوه، بلی!

ب) به منظور تفسیر و توضیح یک واژه یا عبارت؛ مثال:

ناصر خسرو – شاعر مبارز زبان دری- به سال ۴۸۱ هـ . در گذشت یا: کلمهٔ «کتاب»

دارندهٔ چهار حرف: ک – ت – ا – ب است.

۶– **نشانهٔ پرسش یا سؤالیه** (؟) الف) در بیان جمله‌های سؤالیه می‌آید:

شما امروز کجا می‌روید؟

ب) **گاهی** برای استهزا و نیشخند به کار می‌رود:

اسرائیل از حقوق بشر (؟) پشتیبانی می کند.

برای تردید و شک:

تاریخ وفات سنایی را ۵۲۵ (؟) نوشته اند.

پس از قیدهای استفهامی می‌آید؛ مثلاً چرا؟ چگونه؟ کجا؟ کی؟

۷– **نشانهٔ ندا یا ندابیه(!)**

خداوندا ! مرا در انجام کارهای نیک یاری ده. خدایش بیامرزاد!

۸– **گیومه یا قوس‌های ناخنک یا قوس‌های کوچک نشانهٔ نقل قول (« »)**

مانند: سعدی گفته است «مشک آن است که خود ببوید؛ نه آن‌که عطار بگوید.»



علایم و نشانه‌ها در زبان فارسی دری زیاد است که از جملهٔ آن‌ها صرف چند مورد آن در این درس آمده است. معلم محترم و شاگردان می‌توانند سایر علایم و نشانه‌ها را از مراجع دیگر جستجو کنند و آن‌ها را از طریق مطالعهٔ خود فرا گیرند.



در درس‌های گذشته فهمیدیم که جمله عبارت است از ترکیب چند کلمه که ارائه‌کنندهٔ یک معنا مستقل می‌باشد؛ بنابراین در این جمله‌ها:

۱. خداوند مهربان است.

۲. نشانه‌گذاری از اصول مهم نگارش و نویسنده‌گی شمرده می‌شود.

به کلمات و عبارت‌های «خداوند» و «نشانه‌گذاری» نهاد و «مهربان است» و «ازاصول مهم نگارش و نویسنده‌گی شمرده می‌شود» «گزاره» گفته می‌شود که دربارۀ نهاد جمله‌های فوق به ما خبر می‌دهند.



نقطه‌گذاری عبارت از به کار بردن علامت‌ها و نشانه‌هایی است که خواندن و فهم درست مطالب را آسان می‌کنند.

در زبان دری به عمل نقطه‌گذاری در گذشته توجه کمتر صورت می‌گرفت و تنها به چند مورد از عمل نشانه‌گذاری از قرن ششم تا قرن دهم هجری برمی‌خوریم؛ اما در دو قرن اخیر با استفاده از نوشته‌های اروپایی‌ها عملیۀ نشانه‌گذاری در زبان دری معمول شده است.



◆ بشنو و بگو

- شاگردان به متن درس که از سوی معلم خوانده می‌شود، با دقت گوش فرا دهند و استعمال علایم و نشانه‌ها را در تلفظ معلم تعقیب کنند.
- شاگردان دو گروه شوند و نماینده‌های هر گروه درس را مقایسوی بخوانند و دیگران گوش داده، اشتباهات را اصلاح کنند.

* اگر نشانه‌ها را در جمله‌ها ننویسم، هدف نویسنده و خواننده را چندان درک نمی‌کنیم.

◆ بخوان و بنویس

شاگردان دو گروه شده، علایم نقطه‌گذاری را از شماره ۱ تا ۸ به همدیگر املا بگویند و در تختۀ صنف تمرین کنند.

جواب‌های درست را انتخاب کنید:

- نشانهٔ درنگ و توقف کامل: ۱) کامه (،) ۲) سمیکولن(کامه نقطه دار)(؛) ۳) نقطه(.)
- علامت ندائیه این‌هاست: الف) - ب)؟ ج (!)

نشانه شارحه کدام است؟ الف (؛) ب(:) ج (–)

گفتگو و مباحثه

شاگردان در مورد علایم و نشانه‌ها در زبان فارسی دری با هم بحث کنند.



شاگردان در کتابچه‌های خویش این وظایف را نوشته، انجام دهند:

- یک مطلب در یک صفحه بنویسند و در آن نشانه‌های نقطه، شارحه و کامه را به کار برده، زیر آن خط بکشند.
- در این جمله‌ها، زیر «گزاره‌ها» خط بکشید:

الف) احمد کتاب می‌خواند.

ب) احمد و محمد غزالی برادران هم بوده‌اند.

ج) کاربرد نشانه‌ها هدف خواننده و نویسنده را برای ما آسان می‌سازد.



درس دوازدهم

حقوق پدر و مادر



اشک مادر گنج گوهرزا شـــــــود
مرد ازان یک قطره چون دریا شود

با اصول نشانه‌گذاری در درس قبل آشنا شدید، حال از اصول تقویت نظام خانواده و حفظ شیرازهٔ جامعه آگاه می‌شویم که بنای آن را احترام پدر و مادر می‌گذارد. احترام بزرگواران نایابی که با کسی دیگر قابل مقایسه نیستند؛ و عزت خانواده در روشنی نجابت و نوازش آن‌ها ریشه می‌گیرد.

در بخش دستور با انواع مبتدا و خبر آشنا خواهیم شد.

منظور از حقوق پدر و مادر، رعایت از آن همهٔ امور اخلاقی است که باید چنان‌که شایستهٔ آن‌هاست، بدون هیچ‌گونه تخطی به‌جا آورده شوند؛ اما سؤال اساسی این جا است که سزاوارترین افراد برای انجام دادن و به‌جا آوردن این امر اخلاقی و وجدانی قبل از فرزندان آن‌ها کسان دیگر هم می‌باشند؟ جواب به آسانی پیدا است که نه؛ هرگز.

احترام پدر و مادر به دلایل بسیار از کارهایی است که در رأس وظایف همه انسان‌ها

قرار دارد؛ اما دو دلیلِ آن بسیار عمده است: یکی آن‌که پدر و مادر در راستای تعلیم و تربیت آن‌ها زحمات بسیاری را تحمل می کنند؛ دیگر این‌که به وسیلهٔ احترام پدر و مادر و حفظ شیرازهٔ خانواده جامعه می‌تواند به تقویت و اصلاح نظام خود بپردازد و از بسیاری آفات و بلاهای دامن‌گیر در امان بماند. جامعه می‌تواند بر خانواده و خانواده به عنوان کوچکترین واحد اجتماعی بر جامعه تأثیر متقابل داشته باشد.

در تمام ادیان احترام به پدر و مادر به عنوان یک ارزش اخلاقی مطرح بوده است. همچنان در قرآن مجید در چندین آیهٔ مبارک پس از نام و وجوب عبادت خداوند مهربان، نام والدین و ضرورت نیکی کردن به آن‌ها صراحت کامل دارد.

پیامبر بزرگوار اسلام، حضرت محمد مصطفی ﷺ نیکویی بر پدر و مادر را از نظر اهمیت پس از فرایض و پیش از جهاد به عنوان محبوب‌ترینِ کارها در نزد خداوند ﷻ معرفی کرده اند. ایشان به روشنی بیان کرده اند که فرزندان نباید پدر و مادر خود را به نام صدا کنند یا در راه رفتن از آن‌ها پیشی گیرند و اسباب آزرده‌گی ایشان را فراهم نمایند.

روایت است که اویس قرنی، پس از تلاش بسیار فرصت یافت که روزی به دیدار رسول خدا بیاید؛ آن روز تا عصر در انتظار ماند؛ اما به جهت این‌که پیامبر در سفر بودند، قرنی موفق به دیدار ایشان نگردید؛ لذا پیام گذاشت که چون مادرم تنهاست، حالا می‌روم و در یک فرصت مناسب به زیارت شما می‌آیم؛ اما احترام رسول اکرم ﷺ به مقام مادر در حدی بود که به اویس قرنی پیام فرستادند: تا مادرت زنده است، به خاطر دیدار من قبول سفر مکن.

در حدیث مبارک است که بهشت زیر پای مادران است؛ معنای این جمله این است که آزار دهنده‌گان مادران از بهشت محروم اند و اساس سخن این است که فرزندان بی‌احترام به والدین در خانواده، جامعه، مکتب و مدرسه جا نداشته و بی نصیب از خیر دین و آخرت اند.

سپس خانواده‌ها باید تربیت فرزندان‌شان را از آغاز جدی بگیرند تا آن‌ها در آینده به خود و جامعه مفید واقع شوند.

توضیحات

اویس قرنی همان دوست رسول اکرم ﷺ است که در جنگ اُحد آن‌گاه که دندان مبارک شهید گردید، او نیز دندان خود را شکست تا مثل پیامبر شود؛ هم‌چنین اویس قرنی یگانه صحابی‌یی بود که تا آخر عمر به دیدار پیغمبر موفق نگردید.

قواعد دستوری

به صورت عموم سه نوع مبتدا و خبر وجود دارد:

۱- مبتدا و خبر ساده

۲- مبتدا و خبر ترکیبی

۳- مبتدا و خبر متعدد که شرح این هر سه را در درس‌های آینده می‌خوانید.

خلاصهٔ درس

احترام به حقوق و شخصیت پدر و مادر وظیفهٔ انسانی، دینی و اخلاقی تمام انسان‌ها است. احترام والدین؛ مانند: بزرگداشت ایشان و اطاعت از رهنمودهای آن‌ها، تواضع و فروتنی در مقابل آن‌ها، کسب رضایت و سعادت آن‌ها، کامل کنندهٔ شخصیت انسان است. جز انسان موجودات دیگر از این امتیازات برخوردار نیستند. قدردانی بزرگان به خصوص پدر و مادر و اطاعت از ایشان موجب حفظ نظام خانواده و سعادت جامعه است.

فعالیت ها

◆ **بشنو و بگو**

- هدف از حقوق پدر و مادر چیست؟
- به‌جا آوردن حقوق والدین قبل از همه وظیفهٔ چه کسانی است؟

- اهمیت نیکویی به پدر و مادر از نظر رسول گرامی اسلام ﷺ چگونه است؟

◆ **به دوستانت بگو**

- رسول اکرم ﷺ فرمودند: فرزند نباید پدر و مادر خود را به نام صدا کند.
- در راه از والدین پیشی گرفتن بی‌ادبی است.
- احترام پدر و مادر نشان دهندهٔ برتری انسان از دیگر حیوانات است.

◆ **بخوان و بنویس**

- ضرب‌المثل «پدر که غوره بخورد، دندان پسر کند نمی‌شود» چه معنایی دارد؟
- فرزندان حق‌نشناس و ناسپاس، بالآخره چگونه سرنوشتی را دنبال می‌نمایند.

جاهای خالی را پر کنید:

- اشک مادر................ گوهرزا شود.

مرد از آن یک قطره چون........................

- جامعه حق........................ که با فرزندان ناسپاس خانواده‌ها................. باشد.
- بهشت........................ مادران است.

تحلیل و مباحثه

در مورد این که چرا بعضی از فرزندان به صورت درست حقوق پدر و مادر را به‌جا نمی‌آورند، فکر نموده، نتیجهٔ بحث و تحلیل را یک نفر به نماینده‌گی از گروه‌های خویش در برابر صنف ارائه نمایند، در کنار آن پیشنهادهای خود را به هدف جلوگیری از ناسپاسی فرزندان نافرمان با دلایل آن بیان کنند.



صنف به چهار گروه تقسیم شود. سه گروه به جمع آوری و حفظ اشعار در مورد پدر و مادر و یک گروه به جمع آوری ضرب‌المثل‌ها در این مورد بپردازند؛ اما هر چهار گروه نتیجهٔ کار خود را در صنف ارائه نمایند.

درس سیزدهم

لطیفه



شاگردان ارجمند، شما در درسی که گذشت با «حقوق پدر و مادر» که از وجایب انسانی است آشنا شده، اقسام مبتدا و خبر را هم در دستور فرا گرفتید. اکنون در این جا نوع ادبی به نام «لطیفه» را با مبتدا و خبر ساده خواهید آموخت.

آیا تجربه کرده‌اید که حکایت‌های شوخی‌آمیز چقدر در روان آدمی تأثیر فوری وارد می‌کند و آیا می‌دانید که در عقب این سخنان خنده آور حقیقت‌های تلخ اجتماعی و سیاسی نهفته است؟

پس لطیفه‌های این درس توجه نموده، مفاهیم آن‌ها را فرا بگیرید. با مبتدا و خبر ساده نیز آشنا خواهید شد.

لطیفه را در زبان انگلیسی Joke می‌گویند و آن متن کوتاهی است که راوی برای سرگرمی و خندهٔ مخاطب و یا شنونده و خواننده نقل می‌کند. هر چند امروزه لطیفه‌های زبان دری بیشتر جنبهٔ گفتاری دارند تا نوشتاری؛ اما نمونه‌هایی از صورت مکتوب آن در متن‌های قدیم به شکل حکایت‌های بهلول دانا و در برخی حکایت‌های منظوم یا منثور سعدی شیرازی، عبید زاکانی، لطایف الطوایف علی فخرالدین صفی و شاعران و نویسنده‌گان دیگر نیز مشاهده می‌شود. در این حکایت‌های کوتاه که لطیفه گفته می‌شود، پلیدی‌ها و عیوب طبقات مختلف جامعه با ظرافت و استادی بزرگ‌نمایی و نقد شده است. ناگفته نماند لطیفه‌ها که غالباً جنبهٔ طنزی دارند، در ادبیات انتقادی، جایی مهمی را احراز می‌کنند. اینک در زیر چند نمونهٔ منظوم و منثور لطیفه‌ها را از نظر می‌گذرانیم که از آثار مولانای بلخی، عبید زاکانی و فخرالدین علی صفی و دیگران برگزیده ایم.

از فیه مافیه مولانای بلخی

در انتظار جنازه

جمعی ظرفا به خانهٔ بخیلی رفتند تا از او چیزی اخذ کنند. خواجه از آمدن ایشان خبر یافت. غلام را گفت: «بیرون رو و این جماعت را بگوی که خواجهٔ من دوش وفات یافته است. معذور دارید.» غلام بیرون آمد و پیغام رسانید. ظرفا گفتند: «خواجه ولی‌نعمت ما بود و در ذمت ما حقوق بسیار دارد. انتظار جنازهٔ او می‌بریم تا بیرون آرند و بر او نماز گزاریم و به خاک بسپاریم.»

شمار عاقلان! بهلول را گفتند: «دیوانه‌گان بصره را بشمار.» گفت: «از حیّز شمار بیرون است. اگر گویید، عاقلان را بشمارم که معدودی چند بیش نیستند».

لطیفه

مرد ثروت‌مندی برای خود مقبرهٔ بسیار زیبا ساخت. وقتی که مقبره آماده شد، از معمار پرسید: «این ساختمان چه کم دارد؟» معمار پاسخ داد: «وجود شریف شما را.»

لطیفه

روزی در جایی خیرات و نذری می‌دادند، از فقیری که از همان حوالی می‌گذشت، پرسیدند اشتها داری؟ گفت: من در این جهان جز اشتها دیگر چیزی ندارم.

قواعد دستوری

مبتدا و خبر ساده به چه می‌گویند؟

مبتدا و خبر ساده آن است که فاعل و فعل آن متعدد نباشد.

جمله‌های زیر مبتدا و خبر ساده را نشان می‌دهد

نهاد	گزاره یا خبر
احمد	به گلستان رفت.
حسین	به کتابخانه رفت.

در جمله‌های بالا احمد و حسین «نهاد» سادهٔ جمله «و به گلستان رفت» و «به کتابخانه رفت» خبر ساده یا گزارهٔ سادهٔ جمله گفته می‌شوند.

خلاصهٔ درس

به لطیفه یا شوخی در زبان‌های اروپایی جوک می‌گویند؛ چنان‌که حکایتگر آن را برای سرگرمی مخاطبان و خواننده‌گان خویش نقل می‌کند.

در زبان فارسی دری اغلب لطیفه‌ها شکل گفتاری داشته و ثبت نشده‌اند؛ اما لطیفه‌های به نام بهلول دانا و ملا مشفقی ثبت شده اند؛ همچنان در لابه لای آثار بیشتر زبان دری اعم از نظم و نثر لطیفه‌های شیرین و آموزنده‌یی وجود دارند که هم شادی بخش‌اند و هم عبرت‌انگیز. چنین لطیفه‌هایی در آثار مولوی بلخی، سعدی و عبید زاکانی و دیگران فراوان به چشم می‌خورند.

فعالیت ها

◆ **بشنو و بگو**

- شاگردان به متن درسی که به توسط معلم خوانده می‌شود، با دقت گوش فرا دهند.
- چهار تن از شاگردان درس را به آواز بلند بخوانند و دیگران به آنان گوش دهند.
- دو تن از شاگردان در موارد: لطیفه چیست؟ محتوای لطیفه‌های زبان دری چگونه است، بحث و گفتگو کنند و دیگران معلومات آنان را تکمیل کنند.

بخوان و بنویس

- پنج تن از شاگردان به سر صنف رفته، هر یکی عنوان لطیفه‌یی را در تخته بنویسند و دربارهٔ آن به همصنفان‌شان صحبت کنند.
- یک تن از شاگردان هدف لطیفه را به دیگران توضیح کند.
- یک تن از شاگردان در تختهٔ صنف مبتدا و خبر ساده را نوشته، با آوردن یک جمله آن را توضیح دهد.

مباحثه

- شاگردان در مورد پرسش زیر با هم به بحث بپردازند.
- چرا نویسنده‌گان و سخنرانان اغلب در آثار و سخنرانی‌های‌شان از لطیفه‌ها استفاده می‌کنند؟



شاگردان وظایف زیر را در کتابچه‌های خویش بنویسند:

- دو لطیفه به اختیار خود بنویسند و آن‌ها را با هم صنفان بخوانند.
- شاگردان می‌توانند همین حالا به فکر ثبت لطیفه‌های شفاهی شده، آهسته آهسته آن‌ها را ثبت کنند و در آینده به نشر آن‌ها بپردازند.
- واژه‌های زیر را معنا کرده و در جمله‌های مناسب استعمال کنند: لطیفه، التماس، اسپ تازی، مقبره، صرف نان.
- مبتدا و خبر ساده را تعریف کرده و در سه جمله آن‌ها را مشخص کنید.

سخنور دردمند و هدفمند



انسان رسد آن‌جا که ملک راه ندارد   بر مرتبهٔ عالی انسان نظر انداز

محجوبهٔ هروی

شاگردان عزیز، در این درس به زنده‌گانی و نمونهٔ کلام محجوبهٔ هروی شاعر معروف کشور آشنا می‌شوید که سخنش از شور جوانی، درد اجتماعی و بار اخلاقی فراوان مایه‌دارد و شاید شما به سروده‌های دلپذیر این بانوی شعر، از طریق آوازخوانان کشور آشنا باشید، یا هم خودتان و دوستان‌تان ابیات دل‌انگیز او را در خاطر داشته باشید.

همچنان در این‌جا با «مبتدا و خبر ترکیبی» نیز در بخش دستور آشنا خواهید شد.

اسم اصلی او بی‌بی صفورا و تخلص شعریش محجوبه بود. او در یک خانوادۀ فرهنگی در هرات باستانی زاده شد. پدر محجوبه را منشی ابوالقاسم می‌گفتند که شعر می‌سرود و خط زیبا می‌نوشت محجوبۀ هروی در آوان کودکی به فراگیری دانش اشتیاق زیاد داشت و تعلیمات دینی، ادبیات عربی و خوشنویسی را در حد مناسبی نزد پدر و معلمان خصوصی فرا گرفت؛ سپس به مطالعۀ دیوان شعرای بزرگ چون حافظ، سعدی، مولانای بلخی و بیدل پرداخت. و در خردسالی به عنوان شاعر دانشوری در میان فرهنگیان شهر هرات و حوزۀ جنوب کشور شهرت یافت.

محجوبه بعد از مرگ پدر با میرزا غلام محمد که یکی از شخصیت‌های با رسوخ هرات بود، ازدواج کرد؛ ولی بر اثر سخت‌گیری‌های خانواده‌گی میان او و شوهرش روابط تیره شد و بدین رو وی سال‌ها در رنج و حرمان می‌زیست تا آن‌که شوهرش بمرد و محجوبه فرصت یافت تا به فعالیت‌های فرهنگی بپردازد و نخست در «لیسۀ مهری» در شهر هرات به حیث معلم منصوب شد و در آن‌جا در روزهای تاریخی و فرهنگی چون روزهای استقلال و معلم و... سهم فعالی داشت. او بنا به دعوت مؤسسۀ نسوان به کابل آمد و از سوی مستوره شاعرۀ معاصر و سایر زنان آن نهاد اجتماعی مورد پذیرایی قرار گرفت.

محجوبه از پغمان و مؤسسات فرهنگی کابل بازدید نموده، اشعار دلپذیر در وصف کابل انشا کرد؛ بدین رو مردم کابل مکتبی را به نام او در این شهر نامگذاری کردند. وی به همین‌رو به دعوت مردم فاریاب به آن ولایت نیز رفت و با خوانش شعر و ایراد بیانات پرشور تخم محبت و دوستی را در قلوب باشنده‌گان آن ولایت نیز بذر کرد.

محجوبه به اشعار سخنوران زن چون زیب النساء مخفی هندی، مخفی بدخشی و مستورۀ غوری علاقۀ زیاد داشت، چنان‌که شماری از غزلیات آنان را تخمیس کرده است. همین‌طور او با شخصیت‌های معروف فرهنگی معاصرش نظیر استاد خلیل‌الله خلیلی، ابراهیم خلیل، مخفی بدخشی و غلام حبیب نوایی رابطۀ خطی و شعری داشته است. محجوبه در اشکال شعر فارسی دری طبع آزمایی کرده؛ ولی غزلیاتش از شور و شیدایی ویژه‌یی بهره دارد. دیوان شعر محجوبه حاوی پنج‌هزار بیت است که گزینه‌یی از آن به‌طور مکرر در شهر هرات و کابل به چاپ رسیده است.

او در سال ۱۳۴۵ خورشیدی با گذراندن ۷۴ سال زنده‌گی پررنج و امید دنیای فانی را

وداع گفت و به جاویدانه‌گان پیوست و در جوار آرامگاه خواجه عبدالله انصاری مدفون شد.

محجوبه با آن‌که زیبایی‌های طبیعی و حال و هوای زنده‌گی را به‌طور دلپذیری در شعرش بازتاب داده است؛ اما از لابه‌لای اشعار او درد متراکم شدۀ قرون متمادی زنان به مشام می‌رسد که وی نیز یکی از این دردمندان تاریخ بوده است. شعر محجوبه به علت سلاست و روانی و داشتن تصاویر زیبا و بار اجتماعی و اخلاقی فراوان علاقه‌مندان زیاد در کشور و جوامع دری زبان دارد و این غزل زیبا از اوست:

یارب آن شوخ، دل آزرده شد، آزارش ده
همچو من، دیدۀ گریان، دل افگارش ده

گریۀ تلخ مرا بیند و خندد شیرین
عیش او تلخ کن و دیدۀ خونبارش ده

بلکه واقف شود از واقعۀ دلشده‌گان
صبر کم، خاطر محزون؛ غم بسیارش ده

چون مرا کرد گرفتار بلای اغیار
دُورش از یار کن و صحبت اغیارش ده

تا شود باخبر از جان جگر سوخته‌گان
چشم گریان، دل بریان، تن بیمارش ده

سوخت جان و دل مجروح مرا ز آتش غم
به مکافات عمل، جای، تو در نارش ده

مست از بادۀ خواب است، همه شب تا روز
همچو«محجوبه»، شبی دیدۀ بیدارش ده



در این درس به مبتدا و خبر ترکیبی آشنا می‌شویم.

پیش از آن‌که به شرح مبتدا (نهاد) و خبر (گزاره) در جمله بپردازیم و خبر ترکیبی را

ارائه کنیم. نخست باید بدانیم که مبتدا چیست و خبر به چه می‌گویند. مبتدا یا نهاد آن قسمتی از جمله است که دربارهٔ آن به ما خبر می‌دهند، به حیث مثال: در جملهٔ شمارهٔ (۱) آمده است که: محجوبه هروی شاعر مشهور کشور ماست. در این جمله محجوبه مبتدا یا نهاد است؛ زیرا خبری دربارهٔ او به ما ارائه شده است.

و اما خبر یا گزاره چیست؟ گزاره یا خبر آن قسمتی از جمله است که دربارهٔ نهاد (مبتدا) به ما خبر می‌دهد.

بنابراین خبر نهاد همان گزاره است یا گزاره خبر نهاد را می‌گویند.

در مثال بالا: محجوبهٔ هروی شاعر مشهور کشور ماست، عبارت «شاعر مشهور کشور ماست»، گزاره یا خبر جملهٔ شمارهٔ (۱) می‌باشد. اگر خبر بیش از یک فعل داشته باشد، به آن خبر ترکیبی می‌گویند؛ به حیث مثال در جملهٔ زیر می‌توان خبر ترکیبی را مشاهده کرد.

علی، مردی که پیر بود، از دنیا رفت.



محجوبهٔ هروی از شاعران مطرح و مشهور ادبیات معاصر زبان فارسی است. او در ولایت بادغیس متولد شده و پدرش منشی ابوالقاسم شاعر و خوش‌نویس بود. محجوبه علوم مروج را نزد والدین و معلمان خصوصی فرا گرفت و در نوجوانی به سرایش شعر پرداخت. زنده‌گی خصوصی او با رنج و نابه‌سامانی‌های خانواده‌گی همراه بود.

اشعارمحجوبه زیبا بوده، از روانی و پشتوانهٔ ادبی و فرهنگی بهره‌ور است و دیوانش حدود پنج‌هزار بیت دارد که در قالب‌های مختلف شعری سروده شده است.



◆ **بشنو و بگو**

- شاگردان متن درس محجوبهٔ هروی را که به وسیلهٔ معلم خوانده می‌شود، با دقت

گوش کنند و بعد آن‌را نزد خود بخوانند.

- دو تن از شاگردان به‌طور مقایسه‌یی به نماینده‌گی از دیگران متن درس را به آواز بلند بخوانند و دیگران به آنان گوش فرادهند.

◆ بخوان و بنویس

- شاگردان نمونهٔ غزل محجوبه را به حافظه بسپارند و آن‌را با همصنفان‌شان زمزمه کنند.
- سه تن از شاگردان در مورد زنده‌گی‌نامه، فعالیت فرهنگی و آثار محجوبهٔ هروی در صنف سخنرانی کنند.
- محجوبهٔ هروی از همهٔ امور مهم به تحصیل دانش و آموزش سواد تأکید زیاد می‌کرد؛ چنان‌که می‌گفت:

سرسبز کن از علم و هنر باغ وطن را   چون نخل برومند به مردم ثمر انداز

- شاگردان، این بیت محجوبه را روی تختهٔ صنف نوشته، از آن نتیجه‌گیری‌شان را ارائه کنند.

محجوبه به مطمورهٔ غفلت نتوان بود   با روی نهان برقع غفلت ز سر انداز

- محجوبه هروی به هنر موسیقی سخت تمایل داشت؛ چنان‌که او شعری سرود و به ساربان، آوازخوان مشهور داد تا آن را از طریق رادیو بخواند و اشعار وی را سایر آواز خوانان محلی کشور همراه موسیقی هم اجرا می‌کردند.

گفتگو و مباحثه

- این‌که می‌گوییم محجوبه شاعر درد و پرخاش بوده، علل آن را در چه مسایلی می‌دانید؟ در این مورد مباحثه کنید.
- محجوبهٔ هروی از کدام شاعران بیشتر تأثیر پذیرفته و با کدام شخصیت‌های فرهنگی معاصرش رابطهٔ فرهنگی و ادبی داشته است؟ تبادل نظر کنید.



شاگردان در کتابچه‌های خود با استفاده از متن در یکی از موارد زیر یک صفحه مطلب بنویسند:

- خاستگاه اجتماعی و خانواده‌گی محجوبهٔ هروی
- فعالیت‌های فرهنگی محجوبه هروی
- ویژه‌گی کلام محجوبه هروی
- با استفاده از متن خالیگاه‌های زیر را پر کنند.
- دیوان محجوبه هروی حاوی (   ) بیت است.
- محجوبه هروی از قالب‌های مختلف شعر چون............ استفاده کرده؛ اما (   ) او زیبا و از جاذبه‌های پرشور بهره دارد.

پاسخ درست این جمله‌ها را مطابق متن در کتابچه‌های‌تان بنویسید:

الف) آیا محجوبه هروی اشعار محمود طرزی و عبدالهادی داوی را می‌پسندید؟

ب) آیا محجوبه هروی از ولایت‌های کندهار و ننگرهار بازدید کرده، در آن‌جاها سخنرانی کرده و اشعارش را به مردم ارائه کرده است؟

ج) آیا مردم تخار یکی از مکاتب‌شان را به نام محجوبه هروی نامگذاری کرده اند؟



درس پانزدهم

چیستان، چیست؟



لعبتی چیست نغز و خاک مزاج **که به آبی‌ست از جهان خورسند**
دست بر سر نهاده، پنداری **به سرخویش می‌خورد سوگند**

عزیزان، از این ابیات دانستید که سراینده، با این نحوهٔ بیان دربارهٔ چه موضوعی صحبت می‌کند؟ از این آگاه استید که لغز و چیستان اگر مثل معما راه ابهام و پیچیده‌گی را در پیش نگیرد، یکی از شیوه‌های پسندیده است که با همین ساخت و پرداخت خاص می‌تواند که بیشتر از این با روح و شخصیت کلی شعر رابطهٔ نزدیک برقرار کند؛ چرا که شعر هم مثل چیستان بیان غیر مستقیم است.

در ادامهٔ درس با مبتدا و خبر متعدد هم آشنا خواهیم شد.

چیستان سخنی است که در آن گوینده خصوصیات شخص یا چیزی را می‌گوید، بی‌آن‌که نام او را ذکر کند؛ سپس از شنونده می‌پرسد تا نام آن را بگوید و چون اکثراً پرسش‌های چیستان با کلمهٔ «چیست آن» آغاز می‌شود، نامش را چیستان گذاشته‌اند؛ مانند:

چیست آن چیست که در برگ پناهی دارد
جــــامــــهٔ ســـوسنی و سبز کلاهـــی دارد
سینه‌اش چاک نمایند و سرش را ببرند
حیرت است این که نه جرمی نه گناهی دارد

چیستان گاهی بدون آن که در آغازش کلمهٔ چیستان ذکر شده باشد، می‌آید؛ چیستان اول در دورهٔ مدیحه‌سرایی با تشبیب قصیده یکجا بود. در این دوره چیستان به صورت مستقل هم بیان شده است. فرخی، منوچهری، ناصر خسرو، مسعود سعد، امیر معزی، عبدالواسع جبلی، ابن یمن و... را می‌توان از لغز سرایان و لغز خوانان دور اول شعر دری نامید. لغز یا چیستان نسبت به معما سابقهٔ طولانی دارد. وقتی که پیچیده‌گی‌های لفظی بیشتر شد معما به میان آمد. به صورت کل آن‌چه معما را از لغز یا چیستان جدا می‌کند، همان پیچیده‌گی مفهوم، کوتاهی لفظ و داشتن استقلال به حیث یک شعر مستقل است؛ اما چیستان همان گونه که در آغاز کلام به شکلی خواننده را به خود جلب می‌کند، در وسط با ارائهٔ توصیف بیشتر به او نیز لذت می‌بخشد؛ در حالی که معما از عهدهٔ این کار بدر شده نمی‌تواند؛ ولی با وجود این تفاوت، شاعرانی بوده‌اند که لغز خود را معما و معمای خود را لغز نامیده اند.

گرچه چیستان به صورت نثر هم وجود دارد؛ اما چیستان‌های منظوم به خاطر جاذبهٔ وزن و علاقهٔ مردم به آهنگ، بیشتر مورد قبول واقع شده در فرهنگ عوام جای خاص یافته است.

این هم دو نمونه از چیستان:

- **کـــــــوزه یک رنگ، آبش دورنگ**
- **عجایب صورتی دیدم در این دشت**
- **که بی‌جان در پی جاندار می‌گشت**

توضیحات

- هفت شاعر لغزسرایی که در متن ذکر گردید همه از استادان مکتب خراسانی اند.
- در دستور دری مبتدا و خبر با نهاد و گزاره یکی می‌باشند.

قواعد دستوری

مبتدا و خبر متعدد، ارکان جمله‌یی استند که آن جمله بیش از دو فاعل و فعل داشته باشد؛ مثل:

- عده‌یی از شاعران، جمعی از نویسنده‌گان دفتر مجله جمع شده، بعد از مباحثه آثار خود را ارائه می‌کردند.

در جملهٔ بالا «عده‌یی از شاعران، جمعی از نویسنده‌گان و نقاشان، مبتدای متعدد، «در دفتر مجله» متمم فعل، «جمع شده بعد از مباحثه، آثار خود را ارائه می‌کردند» گزاره و یا خبر متعدد می‌باشد، با مثالی از متن درس، موضوع روشن‌تر خواهد شد:

فرخی، منوچهری، امیر معزی و ابن یمین شاعران بزرگی بودند که لغز می‌سرودند و می‌خواندند و لذت می‌بردند.

- در این مثال «فرخی، منوچهری، امیر معزی و ابن یمین» مبتدای متعدد، «شعرای بزرگی بودند که لغز می‌سرودند و می‌خواندند و لذت می‌بردند» خبر متعدد اند.

خلاصهٔ درس

چیستان یکی از موضوع‌های ذوقی و تفننی شعر است که صورت منثور آن هم در بین عوام وجود دارد. چیستان نسبت به معما طولانی‌تر، ساده‌تر و دلپذیرتر بوده، در ادبیات شفاهی ما به قوت وجود دارد.

فعالیت ها

- **بشنو و بگو**

- چیستان چگونه سخنی است؟

- چرا چیستان به همین نام یاد شده است؟
- نام دیگر چیستان چیست؟
- آیا چیستان همیشه ضمیمهٔ قصیده می‌باشد؟ در این مورد صحبت کنید.

به دوستانت بگو

- لغز یا چیستان نسبت به معما سابقهٔ طولانی دارد.
- پیچیده‌گی مفهوم و کوتاهی لفظ دو صفتی است که معما را از چیستان جدا می‌کنند.
- چیستان در همان آغاز شنیدن، خواننده را به خود جلب می‌کند.

◆ **بخوان و بنویس**

- نظر به کدام خواص مشترک بعضی‌ها لغز را معما و معما را لغز می‌خوانند؟
- چرا مردم به چیستان‌های منظوم علاقهٔ زیاد دارند؟
- علاقه‌مندان چیستان و افسانه در قدیم زیاد بودند یا حالا؟
- چیستان سایه را بنویسید.
- در دو جمله مبتدا و خبر متعدد را نشان دهید.

درست / نادرست

- چیستان پیچیده تر از معماست. (   )
- چیستان هنوز وارد ادبیات شفاهی نگردیده است. (   )
- مبتدا و خبر متعدد می‌باشند که در آن‌ها بیش از دو فاعل و مفعول وجود داشته باشد. (   )

تحلیل و مباحثه

چه فکر می‌کنید؟ کدام ضرورت چیستان را پدید آورده است؟ در این مورد بحث و تحلیل همه جانبه کرده، نتیجه را به وسیلهٔ یک یک نفر از هر گروه در صنف ابراز کنید.



هر شاگرد روز بعد دو چیستان جدید با خود بیاورد و با همان حلاوت چیستان‌گویی در برابر صنف مطرح کند.

درس شانزدهم

طنز چیست؟



طنز زادهٔ اعتراضی متعالی است که نویسنده‌گان، آن را زیر فشارهای سیاسی و اجتماعی بیان کرده اند.

در درسی که گذشت شما در بارهٔ مفهوم چیستان و نمونه‌های آن در زبان دری و مبتدا و خبر متعدد در دستور زبان آگاهی یافتید. در این‌جا به نوع ادبی جالبی به نام «طنز» پرداخته می‌شود. شاید شما روزمره به سخنان و اشعار طنزآمیز و زهرخندهای تکان دهنده‌یی از سوی دوستان‌تان و هم از طریق برنامه‌های رسانه‌های گروهی پیوسته آشنا شده باشید؛ آیا می‌دانید که این مطالب طنزی در اصلاح و دگرگونی تحولات جامعهٔ رو به تحول ما چقدر مهم و ارزنده است؟

همین‌طور اشاره‌هایی هم در مورد اجزای غیر اساسی جمله به شما خواهیم داشت.

طنز TANZ در لغت به معنای مسخره کردن و طعنه زدن آمده است و در اصطلاح ادبی، شعر یا نثری است که به گونهٔ طعنه و تمسخر زشتی‌ها و معایب فرد یا جامعه

را منعکس می‌کند یا اشاره و تنبیهی اجتماعی است که هدفش اصلاح است نه مردم آزاری.

طبیعت طنز برخنده استوار است؛ اما خنده در طنز هدف نیست؛ بلکه وسیله‌یی است برای نشان دادن کاستی‌ها و متوجه ساختن مردم و مخاطبان به آن‌ها.

طنز در ادبیات به دو قسم مستقیم و غیر مستقیم تقسیم می‌شود. افزون برآن نوع دیگری از طنز به‌نام «زهرخند» است که جنبهٔ غم انگیز و در عین حال مضحک زنده‌گی را نشان می‌دهد. تاریخچهٔ طنز پردازی در غرب از شاعران و نویسنده‌گان یونان و روم باستان آغاز می‌شود که مهمترین آنان عبارت از آرخیلوس، آریستو فانس و... بوده اند.

در ادبیات فارسی دری طنز به عنوان نوع اثر مستقل ادبی و اصلاحگرانه به علت نبود دید انتقادی و اجتماعی نویسنده‌گان و نیز وابسته‌گی آنان با دربارهای دولتی بسیار اندک و کم رنگ است و آن‌چه هست گفتارها و حکایت‌های طنز آمیزی است که در کنار هجو و هزل به وجود آمده است.

اما در سدهٔ پنجم هجری برخی از رباعیات فلسفی خیام در مورد اعتراض به جهان آفرینش گونهٔ طنز دارد؛ ولی طنز در آثار صوفیه جنبهٔ فلسفی و اجتماعی داشته که در برابر بی‌عدالتی‌های اجتماعی زمان بیان شده است؛ چنان‌که نمونهٔ این گونه طنزها در الهی‌نامهٔ شیخ فریدالدین عطار بدین مضمون آمده است: «دیوانه‌یی به نیشاپور می‌رفت؛ دشتی دید پر از گاو. پرسید: این‌ها از آن کیست؟ گفتند: از عمید. چون به شهر آمد، غلام دید بسیار، پرسید: این غلامان از کیستند؟ گفتند بنده‌گان عمیدند. درون شهر سرایی دید آراسته که مردم به آن‌جا می‌رفتند و می‌آمدند. پرسید: این سرای کیست؟ گفتند: این اندازه ندانی که سرای عمید نیشاپور است؟ دیوانه دستاری به سر داشت کهنه و پاره پاره از سر برگرفت، به آسمان پرتاب کرد و گفت؟: این را هم به عمید نیشاپور ده از آن‌که همه چیز را به وی داده‌ای».

نمونه‌های دیگر طنزی را می‌توان در حکایت‌های طنزی سعدی در کتاب‌های بوستان و گلستان و غزل‌های حافظ و حکایاتی از مثنوی مولانا مشاهده کرد؛ اما بزرگترین شخصیت طنزپرداز قدیم دری عبید زاکانی است که در آثار منظوم و منثور خویش بیشتر به طنز پرداخته است. رسالۀ صد پند، موش و گربه و...، از نمونه‌های آثار طنزی می‌باشند؛ چنان‌که از حکایت‌های طنزی اوست: «جنازه‌یی را بر دهی می‌بردند. درویشی با پسر بر سر راه ایستاده بودند. پسر از پدر پرسید که بابا در این‌جا چیست؟ گفت: آدمی گفت کجایش می‌برند؟ گفت: به‌جایی که نه خوردنی باشد و نه پوشیدنی، نه نان و نه هیزم، نه آتش، نه زر، نه سیم، نه بوریا، نه گلیم. گفت: با با مگر به خانۀ ما می‌برندش».

از شاعران طنز پرداز ادبیات ما حاجی محمد اسماعیل سیاه از شهر هرات شهرت بیشتر دارد همین طور آثار متعدد طنزی به وسیلۀ طنز پردازان معاصر کشور چون جلال نورانی، هارون یوسفی، احسان الله سلام، نصیر نشاط و دیگران ایجاد شده است و این نوع ادبی با علاقه مندی بیشتری از سوی نویسنده‌گان و خواننده‌گان کشور در حال رشد و تحول می‌باشد.



برای معلومات بیشتر در زمینۀ طنز و دگرگونی آن در کشور به آثار منتشرۀ دانشمندان و مصاحبه‌های صاحب‌نظران که در مطبوعات چاپ شده است. مراجعه شود.



در این بحث با «اجزای غیر اساسی جمله» آشنا می‌شوید. کلمه‌های نامستقل که در

پیوند دادن بخش‌های مختلف جمله کاربرد دارد، به نام «اجزای غیر اساسی جمله» نامیده می‌شوند. استعمال این کلمات نامستقل در جمله‌ها شکل اختیاری دارند و بعضاً با حذف آن‌ها جمله‌ها مفهوم‌شان را تغییر نمی‌دهند. این کلمات نامستقل شامل: که، را، به، در، برای، تا، زیـــرا، ای، بلـــکه و مثل این‌ها می‌باشند که در جمله‌های زیر به موارد استعمال چند تای آن‌ها پرداخته می‌شود؛ به طور مثال به‌جای این‌که گفته شود: پرویز در خانه است، می‌گویند پرویز خانه است. یا به‌جای پروین به خانه رفت، گاهی گفته می‌شود پروین خانه رفت.



طنز در اصطلاح ادبی شعر یا نثری است که به گونهٔ طعنه و تمسخر، زشتی‌ها و معایب فرد یا جامعه را انعکاس می‌دهد. هدف طنز اصلاح است نه مردم آزاری.

در ادبیات فارسی دری طنز به عنوان یک نوع مستقل ادبی بسیار اندک و کم‌رنگ است و آن‌چه هست، گفتارها و حکایت طنز آمیزی است که در کنار هجو و هزل پدید آمده است.



◆بشنو و بگو

- دانش آموزان متن درس طنز را که از سوی معلم خوانده می‌شود، با توجه گوش کنند.
- بعد از خواندن معلم، متن به وسیلهٔ چهار تن از شاگردان خوانده شود و مفاهیم آن به کمک معلم توضیح شود.

به دیگران بگو

- دو تن از شاگردان نمونه‌های طنزی را که در متن آمده است شفاهی در صنف ارائه کنند.
- دو شاگرد دربارهٔ طنز آماده‌گی گرفته در صنف بحث و گفتگو کنند.
- شاگردان در دو گروه تنظیم شوند و طنزهایی را که به یاد دارند، به همدیگر بیان کنند.

◆بخوان و بنویس

- یک شاگرد واژهٔ طنز را بر تخته بنویسد و چند شاگرد دیگر به نوبت پیش روی صنف آمده، دربارهٔ تعریف طنز، هدف و سابقهٔ آن در ادبیات دری چند جمله بنویسند.
- دو تن از شاگردان به نماینده‌گی از دو گروه صنف، چند سطر از برداشت‌شان را دربارهٔ طنز بنویسند و مقایسه‌یی در صنف ارائه کنند.

درست و نادرست

- از سه جواب داده شده صحیح آن را انتخاب کنید:

هدف طنز: ۱) نیشخند و تمسخر دیگران است.

۲) ایجاد خنده در دیگران است.

۳) بیان عیب‌ها و اصلاح جامعه است.

طنز نویسان مشهور قدیم دری این‌ها اند:

۱) نظامی گنجه‌یی　　　۲) امام غزالی　　　۳) عبید زاکانی

مباحثه

- دو شاگرد دو نمونهٔ طنز را که در متن درس از شیخ عطار و عبید زاکانی آمده است، بخوانند و سایر شاگردان نتیجه‌گیری‌شان را پیرامون آن ارائه کنند.

- سه شاگرد از سه طنز نویس معاصر کشور، نام گرفته طنزهای که یاد دارند ارائه کنند.



یک مقاله در حد یک صفحه دربارۀ طنز بنویسید.

اجزای غیر اساسی جمله را تعریف کرده، یک مثال بنویسید.

درس هفدهم

داستان کوتاه



در درس گذشته با طنز و مشخصات آن آشنا شدید، حال با داستان کوتاه که بعد از شعر ظریفترین نوع ادبی است، آشنا می‌شوید. داستان کوتاه، هنر جوامع پریشان و آشفته است و به دلیل کوتاهی زبان و محدودیت کلمات، فصلی از زنده‌گی را تصویر می‌کند. داستان کوتاه باید چنان خلاصه و بامعنا و جالب و خالی از کلمات اضافی باشد که خواننده را مجذوب کند؛ پس «پشک‌هایی که آدم می‌شوند» سپوژمی زریاب را با هم می‌خوانیم تا ببینیم که از این داستان چه حاصل می‌شود.

در بخش دستور، از مفعول در جمله نیز آگاه خواهیم شد.

داستان کوتاه با اندکی تلخیص، از: سپوژمی زریاب

پشک‌هایی که آدم می‌شوند

شام بود. شام‌ها همیشه اندوهی را در دل من بیدار می‌کنند. به خصوص اگر بیرون از

خانه باشم و ببینم که آفتاب آرام آرام با یک نوع درد و دریغ جایش را به تاریکی می‌دهد و شهر آرام و سر به زیر با همان درد و دریغ در تاریکی و سیاهی غرق می‌شود.

-پشک پشک برآمده با چوچه هایش!

رویم را گشتاندم. آواز یعقوب بود، یعقوب شوخترین بچهٔ کوچهٔ ما بود. مادران وقتی او را می‌دیدند، با احتیاط دست کودکان‌شان را محکمتر می‌گرفتند و آهسته در گوش‌شان می‌خواندند که مبادا با یعقوب همبازی شوند.

یعقوب پسرک هفت هشت ساله‌یی بود که پدرش، مادرش را رها کرده بود و رفته بود و مادرش هم در حادثه‌یی مرده بود و او نزد پیرمرد و پیرزنی که پدر کلان و مادر کلانش بودند، به سر می‌برد.

یعقوب با خشونت خاصی با کودکان برخورد می‌کرد. حتا اگر پشکی یا سگی را هم در کوچه می‌دید، با سنگ و چوب به جانش می‌افتاد.

وقتی فریاد یعقوب بلند شد، دخترانم دامنم را کشیدند و سویی که یعقوب اشاره کرده بود، راه افتادیم. پشک فولادی رنگ و بزرگ که گاهی در نزدیکی خانهٔ ما می‌دیدمش پیدا شده بود؛ اما این بار با شکوهمندی ملکه‌یی میان دو چوچهٔ زیبایش نشسته بود. یک بار یعقوب به صورت غیر ارادی خم شد؛ سنگی را برداشت و سوی چوچه‌های پشک پرتاب کرد؛ پشک میوِ خشمناکی کرد و سوی یعقوب دید؛ همان طور که سوی یعقوب می‌دید، خشمی در چشمان گرد و سبزش تپید که پشتم را لرزاند. به یاد باغ‌وحش افتادم؛ به یاد حیوانات باغ‌وحش افتادم.



آن روز با اصرار دختر چهارساله و دو ساله‌ام باغ‌وحش رفته بودیم. از باغ‌وحش بدم می‌آید و سال‌ها بود که پایم را آنجا نگذاشته بودم. به نظرم می‌آید که باغ‌وحش مظهر دیگری از خودخواهی گنه‌کارانهٔ بشر است؛ یعنی این که حیوان‌های خوشبخت را از جنگل‌ها و گلشن‌ها، از دره‌ها و کوه‌ها آوردن و پشت میله‌های آهنین قفس‌ها انداختن و برای‌شان برنامه تعیین کردن و آنان را خوش بخت انگاشتن؛ و این همواره برایم غیر قابل تحمل بوده است و اگر هم شهامت و توانایی این را ندارم که باغ‌های وحش سراسر زمین را نابود کنم و هر کجا میلهٔ قفس هست، از بیخ و بُن برکنم و حیوان‌های زبان‌بسته را دوباره راهی جنگل‌ها و گلشن‌های‌شان، راهی دره‌ها و کوه‌های‌شان کنم، حد اقل این توانایی را دارم که هیچ‌گاه به هیچ باغ‌وحشی قدم نگذارم؛ کنار قفسی نایستم و ناظر نگون بختی حیوان زبان بسته‌یی نباشم.

اما آن روز وقتی دختر دو ساله‌ام با قد یک بلستش با دختر چهار ساله‌ام همدست شد، گردنش را کج کرد و با تضرع گفت: جان جان ما را باغ‌وحش ببر...

این تضرع با آواز چنان زیر از حنجرهٔ مخلوق چنان کوچکی، مقاومت چندین ساله‌ام را آب کرد و در آن نیمروز تابستان که گرما بیداد می‌کرد، هر دوشان را پیش انداختم و راهی باغ‌وحش شدم.

دخترانم سر از پا نمی‌شناختند، نمی‌دانستند زودتر کدام سو بدوند و به نظارهٔ کدام حیوان بنشینند.

بعد از ظهر جمعه بود. گرما بیداد می‌کرد؛ باغ‌وحش پر از تماشاگر بود؛ به نظرم آمد که با رفتن باغ‌وحش آدم قدرت ظالمانه‌اش را به رخ حیوان‌های داخل قفس می‌کشد. رو به روی قفس پرنده‌های سبز رنگ، اتاق تاریک و متعفنی نظرمان را جلب کرد. دختر چهار ساله‌ام با خوشحالی فریاد زد:

فیل.... مادر! فیل... فیل

پیشتر رفتیم. تن بزرگ و چروکیدهٔ فیلی چشمم را پر کرد. فیل وسط اتاق تاریک، بی‌حرکت، انگار صخره‌یی بود، ایستاده پاهای عقبیش به زنجیر کشیده شده بود. رو به رویش توده‌یی از زردک‌های گندیده قرار داشت. به نظرم آمد که فیل با اکراه چشمانش را بسته است تا زردک‌های گندیده را نبیند. همان طوری که به پوست چروکیده و چشمان بستهٔ فیل می‌دیدم، با خود گفتم:

چه کسی قرعهٔ فال را به نام این حیوان زده او را از جنگل‌های وحشی و سرسبز هندوستان یا افریقا رانده است و راهی این اتاق تاریک و سیاه ساخته است؟!

دورتر رفتیم. آدمهای زیادی رو به روی قفسی ایستاده بودند و با رضایت و شادی می‌خندیدند. به سختی راهی برای خود باز کردیم. قفس میمون‌ها بود. میمون‌ها حرکات آدم‌ها را تقلید می‌کردند. اگر آدمی می‌خندید، میمون هم لبانش را پس می‌برد، اگر آدمی دستانش را در گوشهایش می‌گرفت، میمون هم دستانش را در گوش‌هایش می‌گرفت. اگر آدمی دستانش را روی دهانش می‌گرفت، میمون هم دستانش را روی دهانش می‌گذاشت و آدم‌ها سرشار از لذت خویشتن‌بینی به میمون‌ها پارچه‌های نانی یا نیمهٔ زردکی بذل می‌کردند. میمون‌ها لبریز از خوشبختی احمقانه‌شان پارچه‌های نان و زردک‌های نیمه را می‌گرفتند و با خوشحالی در دهان می‌کردند و می‌خوردند و برای تقلید بیشتر و بهتر از آدم‌ها تلاش می‌کردند.

دخترانم هم از قفس میمون‌ها دل نمی‌کندند. دست‌شان را کشیدم و به محوطهٔ

سرپوشیده‌یی داخل شدیم. در دورادور این محوطهٔ سرپوشیده صندوق‌های شیشه‌یی چیده شده بود. درون صندوق‌ها آب بود و در آن آب‌ها ماهی‌های بزرگ و کوچک شناور بودند. حرکات‌شان با تأنی و آرام بود. به نظرم آمد که ماهیان در آن محیط تنگ با دریغ به دریا می‌اندیشند.

از محوطهٔ سرپوشیده برآمدیم.

دخترانم دامنم را کش کردند و در جهتی که هیاهو برپا بود، مرا از دنبال‌شان کشیدند. دختر چهار ساله‌ام صدا کرد:

شیر را ببین!

رویم را گشتاندم و شیر را دیدم که گرمای نیمروز تابستان بی‌حالش ساخته بود. نمی‌دانم چرا به نظرم آمد که شیر حالت حیوان دانشمند و نجیب و ناامیدی را دارد. سر بزرگش را روی دستانش گذاشته بود و هر چند لحظه بعد سرش را، تکان می‌داد، مگس‌ها اذیتش می‌کردند. شیر چشمانش را بسته بود. انگار از آدم‌ها بدش می‌آمد.

آن طرفتر خر را دیدم. به نظرم آمد که آرامش از سر و رویش می‌بارد و به نظرم آمد که شاید تنها موجودی که در قفس احساس آرامش می‌کند، همین خر است. حداقل در قفس، پشتش زیر بارهای سنگین و بیرون از توانایی‌اش زخم بر نمی‌دارد.

دخترانم دوان دوان سوی قفس آهوان کشاندندم.

وسوسهٔ آفرینش، آهوان را حتا تا درون قفس‌ها دنبال کرده بود و آهوان چوچه داده بودند. چوچه‌های‌شان سبکسر و بی‌خیال با هیجان و کنجکاوی که خاص کودکان تمامی موجودات روی زمین است، اطراف میله‌های قفس را، می‌پاییدند. به نظرم آمد که آهوان پیر را یاد دره‌های‌شان آرام نمی‌گذارد و با دریغ به چوچه‌های‌شان می‌بینند که با قفس خو می‌کنند و یاد آن دره‌ها سال‌ها بعد ساخت خاطرات چوچه‌هایشان را چراغان نخواهد کرد. به نظرم آمد که آهوان پیر در یافته‌اند که جهان برای چوچه‌های‌شان در قفس آغاز شده است.

چوچه‌های آهو پشت میله‌های قفس آمدند و با چشمان جادوگر و سیاه‌شان به دخترانم چشم دوختند؛ نمی‌دانم چه الفتی بین چوچه‌های آهو و دخترانم پیدا شد که دختر دو ساله‌ام صدا کرد:

وای وای قند، شیرین

رویم را گشتاندم به آهوی پیر دیدم که یک پهلو لمیده بود و یک دستش را زیر تنش قرار داده بود، نمی‌دانم در آن نگاه خسته چه بود که باغ‌وحش را برایم غیر قابل تحمل

ساخت. دست دخترانم را کش کردم و دوان دوان سوی در خروجی راه افتادیم. به اعتراض دخترانم گوش ندادم و گفتم:

بدویم ناوقت شده.

دختر دوساله ام که نمی‌دانم چرا همیشه مرا متهم به دروغ گفتن می کند، با اعتراض گفت:

چرا دروغ میگی؟ کی ناوقت شده؟ کو؟

یک بار گفتم: اگر نرویم، تاریک می‌شود.

از تاریکی می‌ترسند. قدم‌های‌شان را تیز کردند. پشت‌شان را هم ندیدند.

از باغ‌وحش برآمدیم و راه خانه را پیش گرفتیم.

***

متوجه شدم که دخترانم هنوز سرگرم تماشای پشک و چوچه‌هایش اند. شام نزدیک شده بود. یعقوب از اذیت و آزار موجودات روی زمین خسته شده بود و همان طور که با حسرت پشتش را می‌دید، راهی خانه‌اش شد.

وقتی خانه آمدیم، دختر کلانم پرسید:

مادر ما آدم استیم یا نی؟

گفتم: ها.

گفت: خوب است آدم آدم باشد.

می‌خواستم بگویم کی‌ها. به آن شرط که همهٔ آدم‌ها آدم باشند؛ اما نگفتم؛ با کنجکاوی پرسیدم: چرا؟

گفت: آدم کودکستان می‌رود، نان می‌خورد.. خانه دارد.

آهی کشید و ادامه داد: پشک‌های بیچاره...

قانع شدم؛ چیزی نگفتم؛ باز دخترم با خودش اندیشید و پرسید:

پشک‌ها خانه ندارند؟

گفتم: نی.

چرا؟

بی آن که به عواقب این پاسخ بیندیشم گفتم: آدم دُم ندارد، آدم با دو پایش راه می‌رود.

دختر پرسید: اگر پشک دم نداشته باشد و با دو پایش راه برود، آدم می‌شود؟

با سبک‌سری گفتم: ها

دخترم ساکت شد و چیزی نگفت.

***

روزها گذشت و من گاهی از طریق دخترانم از احوال پشک فولادی رنگ و چوچه‌هایش با خبر می‌شدم؛ همچنان این را هم دریافتم که دخترم تیوری خود ساختهٔ مرا که اگر پشک‌ها دم نداشته باشند و با دو پای‌شان راه بروند، آدم می‌شوند، با یعقوب در میان گذاشته است؛ و دانستم که یعقوب هم آن را سخت تأیید کرده است.

***

یک روز نزدیک شام بود؛ کسی با مشت‌هایش به دروازه زد. باز کردم. دختر چهار ساله‌ام بود؛ رنگش سفید پریده بود. می‌لرزید، دندان‌هایش به هم می‌خوردند. ترسیدم و پرسیدم:

چرا؟ چی شده؟

چوچه‌های پشک آدم شدند؛ بیا ببین.

کی کی آدم شد؟

چوچه‌های پشک.

فریاد زدم: چطور؟

یعقوب آدم ساختشان.

دلم گواهی حادثهٔ بدی را داد. دویده از خانه بر آمدم با دخترم رفتم زیر درخت توت. دو پشک کوچک در خون خود غوطه می‌زدند؛ دم و دو پای پیشروی‌شان را یعقوب با تبرچه قطع کرده بود تا دم نداشته باشند و با دو پای‌شان راه بروند؛ آدم شوند.

دخترم همان طور که دندان‌هایش به هم می‌خورد، گفت:

جور می‌شوند... جور می‌شوند... وقتی جور شدند، با دو پای‌شان راه می‌روند، آدم می‌شوند؛ این را یعقوب گفته...

دخترم چیزهایی گفت که من نشنیدم؛ می‌لرزیدم؛ دندان‌هایم به هم می‌خوردند.

آن شب دخترم به سختی به خواب رفت. از چشمان من هم خواب فرار کرده بود و تا صبح فریاد درد انگیز پشک فولادی رنگ را شنیدم که در عزای چوچه‌های آدم شده‌اش می‌گریست.

پایان

کابل ا سنبله ۱۳۶۳

توضیحات

داستان کوتاه مانند دیگر انواع ادبی حال و احوال انسان را به تصویر می‌کشد. داستان کوتاه اگر زیاد کوتاه باشد، به نام «داستان کوتاه کوتاه»، «داستانک» و «داستان خیلی کوتاه» یاد می‌شود. اساس‌گذار داستان کوتاه در جهان ادگارآلن پو، نویسندهٔ امریکایی و در حوزهٔ زبان فارسی دری سید محمد علی جمالزاده است. اگر بخواهیم که از میان تمام داستان سرایان موفق معاصر فارسی دری از شش چهرهٔ مهم آن‌ها نام ببریم، از روی انصاف باید صادق هدایت، بزرگ علوی، صادق چوبک، رهنورد زریاب، اکرم عثمان و سپوژمی زریاب را یاد نماییم.

سپوژمی زریاب در سال ۱۳۲۹ خورشیدی در شهر کابل به دنیا آمد؛ در لیسهٔ ملالی و پوهنځی ادبیات و علوم بشری پوهنتون کابل درس خواند؛ گواهی‌نامهٔ ماستری و دکترای ادبیات مدرن را از فرانسه به‌دست آورد.

قواعد دستوری

مفعول، آن رکن اساسی جمله است که فعلی یا عملی، بالای آن انجام شده باشد؛ مانند: «کتاب» در جملهٔ زیر:

- ابراهیم کتاب خرید.

دو گونه مفعول وجود دارد: مستقیم و غیر مستقیم

مفعول مستقیم آن است که همراه باپسینهٔ «را» بیاید؛ کلمه و یا «مجله» در این جمله مثال زیر، مفعول مستقیم است.

- احمد مجله را خواند.

مفعول غیر مستقیم آن است که بدون «را» بیاید؛ مانند کلمهٔ «گل» در جملهٔ زیر:

- یاسمین «گل» خرید.



انسان در مسیر انحراف سقوط وحشتناک دارد، شخصیت و عزت آدمی وقتی محفوظ می‌ماند که برتری خود را در پندار و گفتار و کردار نیک خویش نشان دهد.



بشنو و بگو

- چرا داستان کوتاه به زودی از رونق زیاد برخوردار شد؟
- چند داستان نویس مشهور دنیا را می‌شناسید؟
- آیا داستان منظوم هم وجود دارد؟

به دوستانت بگو

- چرا تربیهٔ یعقوب با دیگران متفاوت بود؟
- چرا سپوژمی زریاب از غروب می‌ترسد؟
- چرا فیل با آن همه زور و قوت به زنجیر درآمده است؟

بخوان و بنویس

- چرا نویسندهٔ این داستان از باغوحش بدش می‌آید؟
- چرا خر در قفس باغوحش برخلاف شیر و آهو و سایر حیوانات راحت و آرام به نظر می‌آید؟

تحلیل و مباحثه

بعد از بحث و بررسی لازم دو شاگرد محتوای این درس را به عنوان برداشت نهایی گروه‌های خود ابراز نمایند؛ اما چهار شاگرد دیگر نظریات آن‌ها را با استدلال نقد نمایند.



هریک از شاگردان با کمک بزرگ‌سالان خانواده یک داستان و قصه را به خاطر سپرده، در صنف ارائه نمایند.

درس هژدهم

مقام معلم



تا حال دربارهٔ مقام معلم اندیشیده‌اید؟

می‌دانید که اولین معلم بشریت کیست؟ کتاب و معلم و دانشمند هر سه گنجینهٔ دانش‌اند؛ اما باید بدانیم که برتری معلم در چیست؟ آنچه ما داریم و آنچه استادان و شاگردان ما داشته و دارند، از دولت دانش و زحمات معلم است؛ پس در این درس سعی می‌نماییم که مقام، آگاهی، اخلاق و جنبه‌های مهم شخصیت معلم را در حد ممکن روشن نماییم.

نقش پرکننده‌ها را درجمله توضیح خواهیم داد.

به بیان علمای دین سورهٔ «اقراء باسم ربک الذی خلق...» اولین هدایت خداوند بر آخرین پیغمبر حضرت محمد مصطفی ﷺ است. پیامبر بزرگوار اسلام نیز روشن ساخته‌اند که: «پروردگار مرا تربیت کرد و نیک در من ادب آموخت و مرا با حسن ادب بار آورد.» این

سلسلهٔ انتقال معنا و مسؤولیت از پیام‌آوران آغاز الی روشنگران و معلمان بشریت ادامه دارد.

به همین دلیل است که بشریت، دانشمندان خود را؛ یعنی آنانی را که تمام علوم عصر را آگاه بودند، با احترام و قدردانی معلم خطاب نموده اند. معلم اول، دوم و سوم به ترتیب القاب علمی ارسطو، فارابی و ابن سیناست که قله‌های برین دانش بشر اند.

اگر به دقت نگاه کنیم، هم اکنون بیرق خوشبختی جاهایی بلند است که اهالی آن به علم و معلم و تعلیم و تربیه توجه زیاد کرده‌اند.

اولین صفتی که مقام و منزلت معلم را بالا می‌برد، علم و دانش است؛ زیرا:

خاتم ملک سلیمان است علم　　　　این جهان چون صورت و جان است علم

مشخصهٔ یک معلم موفق داشتن اخلاق خوب و سجایای نیک انسانی در بلندترین سطح آن است. خداوند در همه جا تربیت را در کنار تعلیم مساوی و موازی قرار داده است. علمی که با اخلاق همراه نباشد؛ زیانش بیشتر از جهل است. در فرهنگ بشری و اسلامی، عالم بی‌عمل همیشه رانده شده است؛ چنان‌که شیخ سعدی گفته است:

علـم چندان که بیشتر خوانی　　　　چون عمل در تو نیست نادانی

داشتن نجابت ذاتی و تربیت سالم خانواده ضرورت دیگریست که در ارتقای مقام معلم تعیین کننده است.

لطف و مهربانی و درک حالات روحی انتخاب روش مناسب تدریس و کمک اخلاقی به شاگرد معلم را محبوب ساخته، موجب می‌شود که اساس رابطهٔ آن را احترام و محبت به آموزش و مکتب شکل دهد. داشتن ظاهر مناسب و سجایای عالی و ارائهٔ درس با زبان ساده و قابل فهم نیز از عمده‌ترین وظایف معلم است؛ به‌جا گفته‌اند:

چون سر و کارت به کودک اوفتاد　　　　پس زبان کـــودکی بایـــد گشاد



وقتی گفته می‌شود خداوند(ج) بر همه چیز محیط است، معنایش این است که همه چیز در حوزه و احاطهٔ اقتدار و آگاهی خداوند علیم(ج) قرار دارد.

وحی: آن‌چه از جانب خدا بر پیغمبران رسیده باشد.

قواعد دستوری

پرکننده‌ها: هرگاه معنای فعل توسط کلمه‌یی کامل شود، آن کلمه را پر کننده یا متمم فعل می‌گویند؛ مثال: شگوفه از پل گذشت. در این جمله «شگوفه» فاعل، «از» حرف اضافه، «پل» پرکننده یا متمم، و «گذشت» فعل است. انواع پرکننده‌ها را در صنوف بالاتر می‌خوانید. حال در مثالی از متن درس، پرکننده‌ها را با یک خط ظریف مشخص می‌نماییم تا هدف واضح تر شود:

- انسان بر زمین خلیفۀ خدا است.
- معلم مکلف است که ارزش‌هایی علمی و اخلاقی را در خود پرورش دهد.
- در جملۀ اول «زمین» و در جملۀ دوم «خود» پرکننده است.

خلاصهٔ درس

پیشبرد وظیفۀ مقدس معلمی در حقیقت ادامۀ کار پیامبران بر زمین است؛ پس معلمی، هم کار است و هم نوعی ریاضت. بعد از خدای بزرگ پیامبران، اولیا و معلمان‌اند که رسالت مهم روشنگری را به عهده گرفته‌اند.

فعالیت ها

◆**بشنو و بگو**

❋ دربارۀ معلم اول بشریت چه می‌دانید؟

- در ترکیب شخصیت یک معلم موفق کدام مشخصه‌ها نقش اساسی دارند؟

چه کسانی را به نام معلم اول،دوم و سوم یاد کرده‌اند؟

- چرا مقام معلم بلند است؟

به دوستانت بگو

- انسان به خاطر داشتن علم، خلیفۀ خدا در زمین است.
- وظیفۀ هر که هر چه باشد؛ وظیفۀ معلم تربیت نسل آدم است.
- معلم موفق عمده‌ترین عامل خوشبختی جامعه است.

◆**بخوان و بنویس**

- آیا تربیت خانواده در ارتقای شخصیت معنوی معلم نقشی دارد؟ توضیح دهید.
- معلمان شریف برای چه آرزویی زحمت می‌کشند؟
- در جملهٔ «نرگس از گلخانه آمد»؛ پرکننده یا متمم فعل را مشخص نموده، بگویید که به چه دلیل پرکننده است؟
- متضاد این کلمه‌ها را بنویسید:

دانا (   )، عاقل (   )

شریف (   )، شایسته(   )

- چهار کلمه‌یی را که با محتوای درس رابطهٔ بسیار نزدیک دارند، رونویس کرده، در جمله‌هایی به کار ببرید که سزاوار شخصیت و مقام معلم باشند.

جاهای خالی را پر کنید:

- چون سروکارت به................. افتاد پس................. کودکی باید.................

از چهار جواب، یکی آن را تأیید کنید.

معلم

الف) رهبرسیاسی است. ب) دانشمند است؛ ج) بی‌نیاز از دانش است. د) دانشمند یاددهنده است.

فارابی

الف) معلم اول است. ب) معلم سوم است. ج) معلم پنجم است. د) هر سه نادرست است.

تحلیل و مباحثه

- بیت زیر با محتوای درس چه رابطه دارد:

علم چندانکه بیشتر خوانی   چون عمل در تو نیست نادانی

- بالآخره با انتباه از این مفهوم درس به چه نتیجه رسیده‌اید که معلم کیست؟ بعد از تحلیل و مباحثه نتیجه را در صنف بیان نمایید.



شاگردان به کمک بزرگان خانواده در مورد صفات معلم موفق نبشته‌یی را آماده کرده، در صنف بخوانند.

درس نزدهم

پولیس ترافیک کیست؟



دیر رسیدن بهتر از نارسیدن است.

شاگردان عزیز؛ در درس گذشته، شما از مقام ارجمند معلم و نقش روشنگرانۀ او در حیات جامعه نکاتی سودمند آموختید. در این جا به معرفی یکی از سازمان‌های امنیتی در کشور می‌پردازیم که نقشی اثربخش را در همکاری با مردم و اجرای خدمات ترافیکی و ایجاد نظم ترانسپورتی در شهرها بدوش دارد.

شاگرد ارجمند؛ آیا در حین رفتن به مکتب و شهرتان گاهی در برابر اشاره‌های ترافیکی توقف کرده، خود را به رعایت قوانین کشور، ملزم دانسته‌اید یا نه؛ و آیا زمانی هم شاهد تخلف از قوانین ترافیکی یا حادثۀ فاجعه‌بار ترافیکی بوده‌اید؟

در این درس با «انواع جمله از نظر ساخت نحوی» نیز آشنا خواهید شد.

در شرایط کنونی به نسبت تسهیلات زنده‌گانی شهری و مدنی، وجود اشتغال و شرایط مساعد کاری و تحصیلی، دسترسی به شفاخانه، کلینیک، دکتور و بهبود وضع بهتر امنیتی و سایر خدمات اجتماعی، زنده‌گانی در شهرها، نسبت به اقامت در دهات و روستاها از امتیازات و مزیت‌های ویژه‌یی برخوردار است.

در چنین وضعیتی کدام ارگان و اداره‌یی وجود دارد تا وظیفهٔ کنترول عبور و مرور وسایط و نظارت از راه‌ها و راهروها را در شهرها و ولایات کشور به عهده گیرد و مردم را در رعایت خدمات شهری همکاری نموده، با متخلفان نظم و قانون برخورد قانونی نماید؟ براین اساس که وظیفه و مسؤولیت خطیر ادارهٔ ترافیک و پولیس ترافیک در برابر ما بروز می‌کند.

ادارهٔ ترافیک به خاطر آگاهی مردم و آشنایی آنان با استفاده از خدمات شهری و ترانسپورتی وظایف مهمی را به دوش دارد؛ چنان‌که شاهراه‌ها و سرک‌های موتررو و پیاده‌روها به وسیلهٔ این اداره با خطوط متنوع سفید، سرخ و... علامت‌گذاری شده، و با نصب لوحه‌ها، علامت‌ها و چراغ‌های سبز، سرخ و زرد در چهارراه‌ها، سرک‌ها و جاده‌ها از سوی این اداره به مردم و به خصوص به راننده‌گان آگاهی‌های ترافیکی و ترانسپورتی ارائه شده است. مسؤولان ترافیکی و پولیس ترافیک، با یونیفورم و وسایطی که با نشانه‌ها و آرم ترافیکی مشخصی مجهزاند در چهارراهی‌ها و خیابان‌ها به خدمات شهری مشغول اند.

ادارهٔ خدمات ترافیکی به عابران و راننده‌گان می‌آموزد که هر کدام آنان باید از مسیرها و سرک‌های مشخص خود استفاده کنند. در موقعی که چراغ‌های ترافیکی در مسیر چهارراه‌ها سرخ می‌شود، علامت توقف وسایط، عبور و مرور مردم را نشان می‌دهد و با سبز شدن چراغ جاده‌ها، مردم اجازه و حق عبور و مرور در سرک‌ها را می‌یابند همین‌طور اشارات ترافیکی به راننده‌گان می‌فهماند که در شهرها و نقاط مزدحم وسایط آن‌ها به چه اندازهٔ سرعت داشته باشند و در کجا توقف کنند تا از وقوع حوادث ترافیکی و تصادمات جلوگیری شود و این شعار همیشه‌گی ترافیک را پیوسته در نظر داشته باشند که: «دیر رسیدن بهتر از نارسیدن است».

یکی دیگر از وظایف پولیس ترافیک شناسایی و دستگیری متخلفان وسایط و راننده‌گان و معرفی مجرمان به مقامات څارنوالی و محاکم مخصوص ترافیک است. پولیس ترافیک وظیفه دارد تا زخمی‌ها و مجروحان تصادمات ترافیکی را به زودترین فرصت به شفاخانه‌ها و کلینیک‌های صحی انتقال دهد و همین‌گونه در عبور و مرور سال‌خورده‌گان، مریضان و کودکان از سرک‌ها و شاهراه‌های عمومی همکاری نماید.

اجرای بهتر خدمات ترافیکی در همکاری نزدیک با مردم قابل اجرا است و شهروندان باید در همه حال، مسؤولان ترافیکی و پولیس ترافیک را کمک و یاری رسانند.

قواعد دستوری

در اینجا «انواع جمله از نظر ساخت نحوی» را مورد بررسی قرار می‌دهیم. جمله از نگاه ساختمان نحوی به دو بخش تقسیم شده؛ که به آن‌ها جملهٔ ساده و جملهٔ مرکب گفته می‌شود.

در جمله‌های زیر به ترتیب با انواع فوق آشنا می‌شوید:

۱. عدالت یک اصل مقدس و عالی است. (جملهٔ سادهٔ مستقل)

خلاصهٔ درس

پولیس ترافیک از تطبیق و رعایت قوانین ترافیکی، اعطای مجوز رانندگی و رعایت علایم و نشانه‌های ترافیکی، استفادهٔ درست از سرک‌های موتررو و پیاده روها به وسیلهٔ مردم و رانندگان نظارت نموده و در شناسایی و دستگیری متخلفان قوانین ترافیکی کمک می‌کند. همین‌طور پولیس ترافیک در انتقال مجروحان و زخمی‌های حوادث ترافیکی به شفاخانه‌ها و کلینیک‌ها کمک می‌رساند و مساعدت به سال‌خوردگان، مریضان و اطفال در سرک‌ها و شاهراه‌ها از وظایف دیگری مسؤولان و پولیس ترافیک شمرده می‌شود.

فعالیت ها

◆ **بشنو و بگو**

شاگردان متن درس را با دقت بخوانند و خود و همصنفان‌شان را از وظایف ترافیک و مقررات آن آگاه سازند.

دو نفر از شاگردان به نوبت در موارد:

- وظایف و مسؤولیت‌های پولیس ترافیک و ادارهٔ ترافیکی،
- تخلفات ترافیکی چیست و چه پیامدهای را در قبال دارد،

آماده‌گی گرفته، در صنف مباحثه نمایند و سایر شاگردان صحبت آنان را تکمیل کنند.

◆ **بخوان و بنویس**

دانش‌آموزان یک مطلب در چندسطر در مورد خدمات ترافیکی و اهمیت وظیفه پولیس ترافیک بنویسند.

شاگردان با استفاده از کلمه‌ها و عبارت‌های ذیل جمله‌هایی بسازند که در آن‌ها وظایف ترافیک و پولیس ترافیک مشخص شده باشد:

- کنترول وسایط و عراده‌جات، تعقیب و شناسایی متخلفان علامت‌گذاری شاهراه‌ها و سرک‌ها، وسایط و عراده جات، علامت توقف، چراغ سرخ، چراغ سبز، کمک به عابران، مریضان، اطفال.
- دانش‌آموزان چهار جملهٔ شعارگونه که وظایف ترافیک را مشخص کنند بنویسند و با همدیگر مبادله نمایند.

این جمله‌ها را خوانده و مفهوم آن‌ها را به خاطر بسپارید:

- با ازدیاد نفوس، وسایط و عراده جات در شهرها و ولایات وظیفهٔ ترافیک و خدمات ترافیکی اهمیت بیشتری کسب می‌کند.
- پولیس ترافیک بدون همکاری مردم قادر به تطبیق وظایف و مقررات ترافیکی و کنترول آن نخواهد بود.

◆ **گفتگو و مباحثه**

- شاگردان معلوماتی را که دربارهٔ ترافیک و پولیس ترافیک فراگرفته اند با همدیگر در میان بگذارند.
- مفهوم این شعارهای مشهور ترافیکی چیست؟ شاگردان دربارهٔ آن‌ها با همدیگر بحث کنند. دیر رسیدن بهتر از نارسیدن است. و یا سرعت زیاد؛ رفتن به استقبال مرگ است.



شاگردان در کتابچه‌های خویش وظایف زیر را انجام دهند:

با استفاده از عناوین زیر می‌توانند به طور اختیاری یک مقالهٔ یک صفحه‌یی بنویسید.

۱. افزایش نفوس و مشکل ترافیک
۲. نقض مقررات ترافیکی و پیامد آن
۳. نقش مردم در بهبود وضع ترافیکی
٤. علایم و اشارات ترافیکی

لغات ذیل را در جمله‌های مناسب استعمال کنید.

ترافیک، تصادف، تصادم، مجرم، علایم خطیر، بروز، عابران، عبور و مرور.

درس بیستم

گهرهای درخشان و گرانبها



نصیحت گوش کن جانا که از جان دوست تر دارند

جـــوانان سعادتمند، پنـد پیر دانا را

حافظ

شاید سخنان ارزشمندی از والدین، بزرگان و معلمان‌تان شنیده باشید که در زنده‌گانی بسیار کارساز و راه‌گشا بوده و توانسته است تا شما را از گرفتاریها و ناراحتاهای فکری و خفقان‌آور زنده‌گی آزاد سازد.

ارزش معنوی آن کلام به نظر شما تا چه اندازه‌یی بوده است؟ در جامعه بشری از اینگونه سخنان ارجناک فراوان وجود دارد که رعایت آن‌ها می‌تواند مسیر زنده‌گانی انسانی را تغییر دهد و یا انسان را از گمراهی به شاهراه خوشبختی هدایت کند.

به این نوع جمله‌های کوتاه و حکمت آموز و سرنوشت ساز؛ بزرگان علم و تجربه اندرز گفته‌اند که در جمله‌های کوتاه و قصار بیان شده است. در این درس با شماری از آن‌ها آشنا خواهیم شد. و هم جمله ساده را مورد مطالعه قرار می‌دهیم.

اصطلاح و واژهٔ اندرز درگذشته به سخنانی گفته می‌شد که رهبران دینی برای پیروان خود و شاهان و وزرا برای درباریان و یا عامهٔ ملت، حکما و دانشمندان برای اهل علم و تودهٔ مردم و پدران برای فرزندان خود ابراز نموده و آن‌ها را به انجام برخی رفتارهای اخلاقی و پرهیز از اعمال نادرست سفارش می‌نمودند؛ بنابراین پند و اندرز هر دو محصول تجربه‌های

ذهنی و عملی آدمی است؛ چنان‌که انسان مسایل مختلف زنده‌گی و مخاطره‌انگیز را با قبول مشکلات و رنج‌های فراوان طی سالیان درازی تجربه کرده و آن‌ها را به حیث اصول اخلاقی، اجتماعی و تجربی خوب و بهتر در قالب کلمات و آموزه‌های شیرین به دیگران منتقل نموده است.

چنان‌که می‌بینیم تنها انسان است که از تجربه‌ها و اندوخته‌های خویش می‌تواند نتیجه‌گیری نموده و آن‌ها رابا فرزندان و نسل‌های آینده و بعد از خودش انتقال دهد، در حالی‌که سایر حیوانات و موجودات جهان هرگز از این موهبت الهی برخوردار نیستند.

در ادبیات و شعر فارسی دری سخنان حکمت‌آمیز و اندرزگونه از حنظلهٔ بادغیسی آغاز شده و شاعران و نویسنده‌گان متعدد در آثار خویش ادبیات اندرزی و تعلیمی دری را تحول بخشیده اند و گنجینه‌های ارزشمند از سخنان حکمت آمیز نظری و عملی را به‌طور منثور و منظوم ایجاد کرده اند که رهگشای زنده‌گانی ماست.

چنان‌که حدیث حضرت محمد ﷺ است:

اگر فرزندان خود را ادب آموزید، از صدقه دادن در هر روز بهتر است.

و به قول فردوسی:

نباشد همی نیک و بد پایدار   همان به که نیکی بود یادگار

در این‌جا درب دانش و تجارب حکما و دانشمندان جهان را می‌گشاییم و سخنان دلپذیرشان را مورد مطالعه قرار می‌دهیم.

۱. ای فرزند، آگاه باش! اگر بی‌نوا باشی، ادب تو را ثروتی است و اگر در تنهایی و غربت مانی، تو را یاری وفادار.   لقمان حکیم

۲. ایمان ضرورت زنده‌گی است، بدبخت کسی است که به هیچ چیز معتقد نیست.

ویکتور هوگو

۳. انسان‌های بزرگ مانند کوه استند هرچه به آن‌ها نزدیکتر می‌شوید، عظمت آن‌ها بیشتر نمایان می‌شود.   گوته آلمانی

۴. ناامیدی نخستین گامیست که بشر به سوی گور بر می‌دارد.   ناپلیون

۶. آدم‌های ترسو، روزی هزار بار می‌میرند، اما شجاعان فقط یک‌بار می‌میرند.

شکسپیر

۷. آن کس که اراده و استقامت دارد، روی شکست را نمی‌بیند.

موریس میترلنگ

۸. خوبی را به نیکی پاداش بده و بدی را به عدالت.   کنفوسیوس

قواعد دستوری

جملهٔ ساده چیست؟

جملهٔ ساده، جمله‌یی است که دارای یک فعل باشد. اگر جملهٔ ساده دارای مفهوم مستقل و کاملی باشد به آن جملهٔ مستقل گویند.

مثال: عدالت یک اصل مقدس و عالی است؛ ولی اگر جملهٔ ساده معنای تمام و مستقل نداشته باشد به آن جملهٔ ناقص گویند. مانند: هر چه بر خود نمی‌پسندی...

خلاصهٔ درس

پندها و اندرزها که امروزبه گونهٔ کلمه‌های کوتاه و قصار بیان می‌شوند، در حقیقت عصاره و محصول تجربه‌های طولانی دانش بشری ملت‌ها در برابر رویدادهای مختلف زنده‌گانی آنان خوانده می‌شوند که از نسلی به نسلی به میراث مانده است.

بنابراین هیچ ملتی نیست که عاری از سخنان حکمت‌آمیز و آموزنده علمی و اخلاقی باشد و فرهنگ و ادب جهانی از این سخنان پر و مشحون است و ادبیات فارسی دری هم گوهرهای گران بهایی از این نکته‌های علمی و تعلیمی را در خود دارد که از اهمیت فوق العادهٔ تعلیمی و تربیتی به گونهٔ نظری و عملی برخوردار است.

فعالیت ها

◆ بشنو و بگو

- شاگردان به متن که توسط معلم گرامی خوانده می‌شود با دقت گوش داده و مفهوم پند و اندرز را فرا گیرند.
- شاگردان دو گروه شوند و هر یک جملهٔ کوتاه از سخنان بزرگان را قرائت کند و به

دیگران توضیح دهند.

◆ بخوان و بنویس

- یک شاگرد اصطلاح پند و اندرز را بر تخته بنویسد و دربارهٔ آن صحبت کند و دیگران نیز صحبت‌های او را تکمیل کنند.
- دو تن از شاگردان به دلخواه خود پیرامون سخنان بزرگان در صنف بحث وگفتگو نمایند.
- هر شاگرد یک صفحه دربارهٔ یک موضوع حکمت‌آمیز بنویسد و آن را در صنف قرائت نماید.

گفتگو و مباحثه

پند و اندرز چیست و چگونه به وجود آمده است؟ شاگردان در مورد تاریخچهٔ آن بحث کنند.

شاگردان درباره این نکته‌ها باهم بحث کنند:

- بهترین چیزی که به بنده عطا شده است خوش خلقی است. حضرت پیامبر اکرم ﷺ
- ارجمندترین مردم کسانی استند که ادب دارند. حضرت علی رضی‌الله‌عنه
- هیچ چیز را نباید به عدالت ترجیح داد. سقراط



در کتابچه‌های خود مطالب زیر را بنگارید و آن‌ها را حل کنید.

- یک یک جملهٔ کوتاه دربارهٔ علم، مقام انسان، ادب و اخلاق از متن انتخاب کرده و آن‌ها را شرح کنید.
- دو سخن حکیمانه به نثر و نظم بنویسید.
- با استفاده از متن درس دو جمله ساده (مستقل، ناقص) بنویسید.

درس بیست ویکم

نظافت و پاکی



درس قبلی نصایح بزرگان بود، باور داریم که در جمع نصایح بزرگان حفظ نظافت جایگاه خاص دارد و امروز به موضوع نظافت که جان و مال و ملک و شهر ما در گرو آن است، می‌پردازیم و خوبی‌های پاکی و بدی‌های ناپاکی را مشخص می‌نماییم.

درس دستور هم به جملهٔ پیوسته اختصاص یافته است که آن را با مثال مشخص می‌نماییم.

نظافت و پاکی از مهمترین صفت‌های آدمی است. انسان پاک مورد قبول همه و حتا بارگاه الهی است. وقتی در حدیث شریف می‌خوانیم که نظافت جزء ایمان است یا وقتی می‌بینیم که در ادای فرایض پنج‌گانه طهارت شرط اساسی است، باید بدانیم که پاکی در دین اسلام چه جایگاه بلندی دارد.

پاک نگه‌داشتن جان، مال، خانه، مکتب، شهر و کشور وظیفهٔ هر عضو جامعه است. مناسب نخواهد بود که کسی، خانواده‌یی یا شهری به آلوده‌گی و ناپاکی معروف باشد. شماری که می‌خواهند بی‌نظافتی را پدیدهٔ ناشی از فقر معرفی نمایند، بهانهٔ بی‌معنایی ارائه

می‌کنند؛ زیرا که تنگدستی دلیل ناپاکی و کهنه‌گی توجیه آلوده‌گی شده نمی‌تواند. تمام آفت‌هایی چون مرض، مرگ، جنون و بی‌عزتی از همین ناپاکی سرچشمه می‌گیرد. عدم توجه درست به نظافت، حفظ صحت و محیط زیست انسان را حقیر و بدبخت می‌نماید. نظافت چیزی است که حتا حیوانات هم آن را رعایت می‌کنند؛ پس کسانی که می‌توانند پاک باشند؛ اما نمی‌خواهند، پیش از همه به انسانیت خود جفا می‌کنند.

فراموش نکنیم که پاکی تنها جنبهٔ ظاهری ندارد. انسان به پاکی قلب، صفای روح و ذهن مملو از مهر و دوستی هم ضرورت دارد. به همین لحاظ است که انسان متعهد و مسؤول تلاش می‌نماید تا محیط انسانی خود را از بدآموزی‌ها، کژاندیشی‌ها و دیگر فسادهای فکری و اخلاقی نجات دهد. جنایت، قتل، غارت، بیداد، وحشت و فرهنگ‌گریزی و تعصب نتیجهٔ ناپاکی فکری و آلوده‌گی روا نیست؛ لذا ایجاب می‌نماید که انسان ذهن خود را چون جامه و خانهٔ خود پاک کند و این پاکی فکری و روحی است که در کنار پاکی جسمی و ظاهری انسان را به سوی سلامتی، آرامش و خوشبختی برده، از تمام بی‌قدری‌ها نجات می‌بخشد.

گذشته از این‌ها یک عابد چگونه لازم می‌بیند که بدون رعایت پاکی جسمی و روحی به خانهٔ خدا رفته، برای الله ﷻ سجده کند. انسان وقتی وارد یک جماعت می‌شود، باید آن محیط را از هر دو بلا (آلوده‌گی ظاهری و باطنی) در امان داشته باشد؛ در غیر این دروازه‌های بهشت به روی او گشوده نخواهد شد.



در جملهٔ پیوسته (هم پایه) نشانهٔ توازن فقره‌ها عبارت است از:

الف) سمی کولن (؛)، واو عطف (و)، یا، نه... در میان فقره‌ها

ب) هم... هم، یا... یا، چه... چه، نه.... نه در آغاز فقره‌ها

ج) سپس، بعداً، بعد از آن، آنگاه، یا این‌که در یکی از فقره‌ها

د) هم، بعد از نهاد در فقرهٔ دومی

قواعد دستوری

جملهٔ پیوسته یا هم‌پایه آن است که از دو فقرهٔ متوازن ترکیب شده باشد؛ یعنی اهمیت معنوی آن‌ها یکسان و مساوی باشد. در جملهٔ پیوسته (هم‌پایه) نشانهٔ دستوری توازن فقره‌ها فراوان است که در صنوف بالاتر می‌خوانید؛ حال به مثال‌ها توجه نمایید:

نمی‌رفت، نمی‌نشست.

هم ارزش نوشتن را داشت، هم ارزش خواندن را

این هم مثالی نزدیک به محتوای متن درس:

یک لباس در عین آن‌که کهنه است، می‌تواند که پاک باشد و یک خانه در عین آن‌که گِلی است، می‌تواند که تمیز باشد.

در مثال‌های اول و دوم فقره‌هایی که به وسیلهٔ کامه (،) از هم جدا شده‌اند، جمله‌های پیوستهٔ متوازن استند؛ اما در مثال سوم فقره‌هایی که به وسیلهٔ واو (و) عطف از هم جدا شده اند، جمله‌های پیوسته گسترده می‌باشند.

خلاصهٔ درس

نظافت یکی از صفات نیک آدمی است. در کنار عقل، نطق، خداشناسی و... می‌تواند ثابت کنندهٔ برتری انسان نسبت به موجودات دیگر باشد. نظافت جزء ایمان و رکن اساسی فرهنگ بشری است. انسان ناپاک محروم لطف جامعه می‌باشد. ناپاکی اسباب تحقیر و اهانت انسان را فراهم می‌کند؛ اما توجه داشته باشیم که پاکی دو جنبه دارد: یکی جنبهٔ ظاهری یا جسمی و دیگر جنبهٔ باطنی و روانی که انسان مکلف است هر دو را به صورت جدی رعایت کند.

فعالیت ها

◆ **بشنو و بگو**

* نظافت در فرهنگ اسلامی ما چه جایگاهی دارد؟

• پاکی چند جنبه دارد؟ نام گرفته توضیح دهید.

- از جملۀ پیوسته چه شناختی دارید؟

◆ **به دوستانت بگو**

- انسان پاک محبوب جامعه و مقبول درگاه خداوند است.
- یک عامل عمده و انکار ناپذیر بی‌نظافتی، تنبلی است.
- فقره‌های جملۀ پیوسته متوازن و دارای اهمیت یک‌سان‌اند.

◆ **بخوان و بنویس**

- آفت‌ها و ضررهای بی‌نظافتی را نام ببرید.
- چرا شماری بی‌نظافتی را نتیجۀ فقر می‌دانند؟
- پاک نگه‌داشتن جان و مال و مسکن و مکتب و شهر کشور وظیفه چه کسانی است؟
- در مورد نظافت سه ضرب‌المثل بنویسید.
- با استفاده از واژه‌های نظافت، انسان، شهر، جامعه، فرهنگ، عزت و صحت دو جمله بنویسید.
- در دو مثال، جملۀ پیوسته را مشخص نمایید.

درست / نادرست

- مناسب نخواهد بود که کسی، خانواده‌یی یا شهری به ناپاکی معروف باشد. (   )
- تنگدستی دلیل ناپاکی و کهنه‌گی توجیه آلوده‌گی نیست. (   )

عدم توجه به نظافت، انسان را بی‌فرهنگ، حقیر و بدبخت می‌نماید. (   )

جاهای خالی را پر کنید:

- انسان بیش از همه به.............. قلب،.................. روح ضرورت دارد.
- ایجاب می‌نماید که انسان.............. خود را چون جامه و............. خود پاک کند.
- جملۀ پیوسته آن است که از................ ساخته شده باشد.

تحلیل و مباحثه

چه فکر می‌کنید؟ دیگر چه راهی وجود دارد تا نظافت و بهداشت در محیط زیست تقویت شود؟ پس از تحلیل و مباحثه، دیدگاه مشترک گروه‌ها، توسط نماینده‌گان آن‌ها با دو نفر شاگرد ابراز شود.



بخشی از شاگردان در مورد فواید نظافت و بخشی دیگر در مورد ضررهای بی‌نظافتی، در خانه هشت سطر بنویسند و آن را در برابر صنف بخوانند.



درس بیست و دوم

وحدت ملی کلید خوشبختی است



سر به هم آورده دیدم برگ‌های غنچه را
اجتمـــــاع دوستان یک‌دلم آمد به یاد

می دانید که وحدت ملی کلید خوشبختی ملت‌هاست؟

گاهی به این فکر هم شده‌اید که عمده‌ترین عامل بدبختی مردمان درمانده و قامت شکسته، نداشتن وحدت ملی است؟

شما که در درس‌های گذشته فواید نظافت را به‌درستی درک کرده‌اید، حالا چه فکر می‌کنید؟ مراعات پاکی و اخلاق شهروندی در امر هم‌سویی، ارائۀ بهتر فرهنگ مشترک و وحدت ملی نقشی دارد؟

اکنون به هدف استفادۀ بیشتر از خوبی‌های یگانه‌گی و وحدت، سعی می‌نماییم که به مفهوم ملت و راه‌های رسیدن به وحدت ملی بیشتر آشنا شویم.

پیگیری فقرۀ پیرو بخشی از درس است که به نوبت بدان هم می‌پردازیم.

وحدت ملی عبارت از یگانه‌گی و اتحاد مردم یا مردمانی است که دارای فرهنگ، زبان، دین، منافع، سجایا و سرزمین مشترک باشند؛ اما هیچ یک از مشخصه‌های یادشده به‌تنهایی نمی‌توانند اساس ساختار ملت را فراهم نمایند؛ به گونهٔ مثال اگر زبان را که از مهمترین عناصر سازندهٔ ملت است، در نظر بگیریم، به خوبی در می‌یابیم که بسیاری از مردمان جهان دارای زبان واحد اند؛ اما ملت واحد نیستند. زبان ملی و رسمی انگلستان و آمریکا انگلیسی است؛ ولی آن‌ها دو ملت جدا استند.

در ترکیب ساختار ملت رابطهٔ خونی و نژادی زیاد مهم نیست. ملت می‌تواند از ترکیب اقوام و نژادهای گوناگون هم پدید آید. به شرط آن که هویت ملی افراد جامعه را چگونه‌گی مناسبت آن با قانون تعیین نماید نه پیوند آنان با خاک و خون.

به هر صورت، وحدت ملی که نیاز ضروری ملت‌هاست؛ می‌تواند در تطبیق یکسان قانون فراگیر، رعایت همه‌جانبهٔ دموکراسی، توزیع عادلانهٔ درآمد ملی، احترام به آراء، وجدان و ارادهٔ مردم و اعتقاد و اعتنا به دین و ارزش‌هایی مقدس دینی ریشه‌های خود را محکم نماید؛ هم‌چنین پیشرفت متوازن معارف، تقسیم عادلانهٔ قدرت، توجه یکسان به فرهنگ و زبان‌های ملی و رسمی، سرکوب روحیهٔ خودپروری و مهمتر ازهمه نابودی اسباب بی‌عدالتی و ظلم موجب می‌شود که وحدت ملی در جامعه نیرومند گردد.

ایجاد وحدت ملی در جوامع یک ملیتی آسان‌تر است تا جوامع چند ملیتی، و این کار ساده‌یی نیست. آرمان وحدت ملی خواهان ظرفیت بزرگ و وجدان بیدار است. هنوز پیشرفته‌ترین کشورهای جهان در این مورد با احتیاط برخورد می‌نمایند.

دین مقدس اسلام چون آیین عدالت، مبدأ و منشای پیدایش همهٔ انسان‌ها را یکی دانسته، تأکید می‌کند که مومنان برادران هم‌اند؛ پس در بین‌شان صلح و برادری و برابری را برقرار نمایند. این مفهوم در فرهنگ اسلامی و ادبیات ملی ما هم پیوسته مورد تأیید و ستایش بوده است. چنان‌که شاعر بزرگ فارسی دری میرزا عبدالقادر بیدل گفته است:

اختلاف رنگ بیـــدل در لباس افتـــــاده است

ورنه یک‌سان است خون در پیکر طاووس و زاغ

از جانب دیگر خون معیار شناسایی حیوان و اندیشه اصل شناسایی انسان است؛ چه انسان موجود معنویست و به وسیلهٔ همین معنا و گفتار است که از دیگر حیوانات برتر می‌شود؛ حضرت مولانا جلال‌الدین محمد بلخی چه زیبا گفته است:

ای برادر تو همـــان اندیشه‌ای   ما بقی تو استخوان و ریشه‌ای

پس هر نوع خودبینی و خودستایی فردی، گروهی و قومی حکم دشمنی با ارزش‌هایی دینی را دارد. از جانب دیگر معیار قراردادن رنگ و خون و قوم و نژاد، انسان را حقیر می‌سازد؛ شاعر و متفکر اسلام، علامه اقبال لاهوری می‌فرماید:

نــه افغانیم و نه ترک و تتاریـــم   چمن زادیم و از یک شاخساریــم

تمــییز رنگ و بو بر ما حرام است   کــــه مــا پروردهٔ یک نوبهــاریم

اما، طرف دیگر مسأله این است که در جهان، سرزمینی وجود ندارد که در آن تنها و تنها یک قبیلهٔ خاص زنده‌گی نماید؛ تنوع و تکثر در تمام ملت‌ها دیده می‌شود؛ پس لازم است که همهٔ اقوام با توجه به اهمیت و پیچیده‌گی موضوع، با همدیگرپذیری و حق‌شناسی به اشتراکات که کامل کنندهٔ وحدت ملی است بیندیشند و با احترام به ارزش‌هایی یکدیگر فضای برابری و وحدت را باشکوه هر چه کاملتر حفظ نمایند؛ چرا که آرزوی رسیدن به وحدت ملی یک برنامهٔ ملی است و در مورد چنین برنامه‌یی هیچ‌کس نمی‌تواند به هیچ عنوانی خود را کنار بکشد؛ زیرا به سخن عوام صدا از یک دست بلند نمی‌شود؛ پس برای هر شهروند لازم است تا در جهت رسیدن به وحدت ملی که ضامن رفاه، عزت، اقتدار و اعتبار ملت‌هاست؛ یک نفس آرام نماند.



دموکراسی: به معنای حکومت مردم توسط مردم، برای مردم یعنی مردم سالاری است که متکی بر آن باشنده‌گان یک سرزمین بر اساس ارادهٔ خود در تعیین سرنوشت‌شان سهم سازنده می‌گیرند.

منافع ملی: عبارت از ارزش‌هایی مشترک یک جامعه است؛ مانند: اقتدار، اقتصاد، استقلال، وطن، عزت، تاریخ، فرهنگ، هنر و امثال این‌ها



جملهٔ تابع: آن است که همراه جملهٔ هسته یا پایه برای بیان توضیح، تفسیر و علت

جملهٔ هسته بیاید. این جمله حداکثر با فعل شرطی آورده می‌شود؛ مثال:

خاک است جای سفله اگر بر فلک رود.

در دو مثال آتی، جمله‌های پیرو در متن درس نشان داده شده است:

وحدت ملی در جوامع یک ملیتی آسانتر است تا جوامع چندملیتی.

همهٔ اقوام با توجه به اهمیت و پیچیده‌گی موضوع با همدیگرپذیری و حق‌شناسی روی اشتراکات که کامل کنندهٔ وحدت ملی است، بیندیشند.

در جملهٔ اول «تا جوامع چند ملیتی» و در جملهٔ دوم «که کامل کنندهٔ وحدت ملی است» جمله‌های تابع می‌باشند.



وحدت ملی: ضرورت تمام مردمان و اقوامی است که در نتیجهٔ داشتن سرزمین، فرهنگ، زبان، دین، سجایا، قانون و منافع مشترک پدید می‌آید. موجودیت قانون فراگیر، رعایت منافع ملی، و محو خشم و خشونت و بی‌عدالتی و برتری‌خواهی وحدت ملی را تقویت می‌کند. وحدت ملی که حافظ رفاه، شرف و اعتبار ملت‌ها است؛ در نتیجهٔ کار، مبارزه و سهم‌گیری همهٔ مردم پدید می‌آید.



◆ **بشنو و بگو**

- وحدت ملی را تعریف نمایید.
- کدام مسایل در ایجاد وحدت ملی تعیین کننده است؟
- در تشکیل ملت، رابطهٔ خونی و نژادی اهمیت دارد یا نه؟
- آیا یکی از عناصر عمدهٔ شکل دهندهٔ ملت به تنهایی می‌تواند اساس ساختار ملت را فراهم نماید؟
- مگر وحدت ملی در کشورهای چند ملیتی آسانتر است؟
- از دین به عنوان یک وسیلهٔ مهم وحدت ملی می‌توان استفاده کرد؟

به دوستانت بگو

- ما به صلح و وحدت ملی بسیار نیاز داریم.
- عدالت حافظ وحدت ملی است.
- به خاطر ایجاد و تحکیم وحدت ملی باید هر شهروند فداکاری نماید.
- طرح نژاد، خون، قوم، رنگ و پوست، وحدت ملی را آسیب می‌رساند.
- جملهٔ پیرو در خدمت جملهٔ هسته یا پایه است.

◆ بخوان و بنویس

- اگر در یک کشور وحدت ملی نباشد؛ چه بدبختی‌یی پیش می‌آید؟
- برای رسیدن به وحدت ملی افراد جامعه هم مسؤولیتی دارند؟
- داشتن نفع و نقص مشترک در میان باشنده‌گان یک سرزمین موجب چه انگیزه‌هایی می‌شود؟
- چه فکر می‌کنید که جز مفاهیم بالا جهت رسیدن به وحدت ملی، راه‌های دیگری هم وجود دارد؟
- این بیت حضرت سعدی با درس شما چه رابطه‌یی دارد:

بنی آدم اعضای یکدیگرند — که در آفرینش ز یک گوهرند

با استفاده از این واژه‌ها جمله بسازید:

سجایا، وحدت، ملی، منافع، قانون، دموکراسی، عدالت، دین

- متضاد این کلمه‌ها را بنویسید.

دوستی (   )، نفع (   )، عدالت (   )، جنت (   )، دارایی (   )، وحدت (   )،

- چگونه رابطه‌یی بین جملهٔ پیرو و هسته موجود است؟

درست / نادرست

- فرهنگ مشترک در ایجاد وحدت ملی اهمیت بسیار دارد. (   )
- پیوند خونی در تشکل ملت تعیین کننده است. (   )
- ایجاد وحدت ملی در کشورهای چند ملیتی آسانتر است. (   )

جاهای خالی را پر کنید:

- ملت دارای مشخصه‌های مهم........................
- منافع ملی مجموعهٔ ارزش‌هایی مشترک ملتهاست؛ مانند: اقتدار ملی،..............، آزادی،.................، هنر و........................
- بسیاری از ملت‌های جهان دارای................ واحد اند، ولی ملت واحد نیستند.
- تطبیق یک‌سان فراگیر، عملی نمودن درست...................... و مهم دانستن منافع...............

از چهارجواب یکی را تأیید کنید

برای تحکیم وحدت ملی داشتن مشترکات زیر ضروری است:

الف) سرزمین، ب) فرهنگ، ج) منافع، د) هر سه

- برای ایجاد وحدت ملی موجودیت ارزش‌هایی زیر حتمی است:

الف) قانون فراگیر، ب) عدالت کامل، ج) محو تبعیض، د) هر سه

- برای گسترش وحدت ملی یکی از چهار راهکار زیر حتمی است:

الف) تحکم و فشار، ب) اغماض از ظلم، ج) توجه به منافع گروهی، د) نابودی هر سه

تحلیل و مباحثه

بیت زیر را با کمک معلم در پیوند با وحدت ملی مورد بحث، گفتگو و مناقشه قرار دهید.

عرض ماو من چـه داردجز به روی هم زدن
موج این دریا شکست شیشهٔ یکدیگر است



شاگردان بعد از تفکر و مشوره با بزرگان خانواده، نوشتهٔ کوتاهی دربارهٔ وحدت ملی و فواید آن آماده نموده، در پیش روی صنف بخوانند.

درس بیست و سوم

نقش وسایل ارتباط جمعی در آگاهی مردم





دانش‌آموزان ارجمند، در درس گذشته شما به مفهوم «وحدت ملی و عناصر سازندهٔ» آن در جامعه آشنا شدید. در این درس به «وسایل ارتباط جمعی و نقش آن در بیداری ذهنیت عامه» پرداخته می‌شود. بدون شک هر یکی از شما به اهمیت رسانه‌های جمعی در جریان زنده‌گی روزمرهٔتان آگاهی دارید که تیلفون‌های همراه (موبایل) و انترنیت فاصلهٔ انسان‌ها را در کشورهای جهان به کوتاه‌ترین حد آن تقلیل بخشیده است همین‌طور تلویزیون. ماهواره و مطبوعات هر کدام چه نقشی را در ارتقای دانش و اطلاعات عامهٔ مردم ایفا می‌کنند؟

در این جا از «جملهٔ مرکب» در دستور زبان نیز آگاه خواهید شد.

وسایل ارتباط جمعی که به عنوان رسانه‌ها نیز مسما اند، نقش ارزنده‌یی را در امر اطلاع‌رسانی از جریان‌ها و حوادث سیاسی، اجتماعی و فرهنگی میان مردم انجام می‌دهند و در بیداری شعور سیاسی و بالا بردن سطح آگاهی مردم یک جامعه نیز نقش مهمی دارند. در شرایط کنونی که تحولات شگرفی از نگاه علمی در حیات مادی و معنوی انسان‌ها رونما شده است، به موازات آن نیز وسایل ارتباط همه‌گانی و رسانه‌های خبری در رشد و شگوفایی جوامع انسانی و مدنی نقش فعال و برازنده‌یی را به عهده دارند و مانند آیینهٔ تمام نما در انعکاس رویدادهای اجتماعی، فرهنگی و سیاسی یک جامعه عمل می‌کنند.

در جهان امروزی به تمام وسایل و تجهیزاتی که یک فکر و اندیشه را مستقیم یا غیرمستقیم به افکار عامهٔ مردم منتقل می‌کنند، وسایل جمعی و یا رسانه‌های همه‌گانی و گروهی می‌گویند. این وسایل از جهت نحوهٔ کار و وظایفی که در جهت اطلاع‌دهی و آگاهی میان مردم انجام می‌دهند، با همدیگر متفاوت‌اند؛ چنان‌که اجزای این وسایل به رسانه‌های گفتاری، نوشتاری و تصویری دسته بندی می‌شوند.

نشریات چاپی یا مطبوعات مانند: روزنامه‌ها، مجله‌ها، کتب، اعلانات، لوحه‌ها و پلاکارت‌ها را رسانه‌های نوشتاری می‌گویند و دستگاه‌هایی چون رادیو، تیپ ریکاردر، و تیلفون را رسانه‌های گفتاری. سینما، تیاتر، تلویزیون کمپیوتر و انترنت نیز در جمع رسانه‌های تصویری قرار می‌گیرند که روز تا روز از نگاه کیفیت کاری تکامل یافته، ساحات وسیع را تحت پوشش قرار می‌دهند؛ چنان‌که دیده می‌شود موبایل همراه و شبکهٔ جهانی انترنت مردم جهان را باهم پیوند داده است. امروز هر کسی که به تیلفون همراه دسترسی داشته باشد، می‌تواند با دوستان خویش در هر نقطه‌یی از جهان تماس حاصل کند. شبکهٔ جهانی انترنت نیز گنجینهٔ بزرگ علمی بشریت خوانده می‌شود که انسان را می‌تواند با تمام دست آوردهای دانش بشری در سراسر جهان آشنا کند. در مجموع رسانه‌ها و اطلاعات جمعی همه‌گانی سراسر جهان را با هم نزدیک نموده و از

همین جهت جهان را به «دهکدهٔ جهانی» مبدل ساخته است. امروز رسانه‌های جمعی از نظر نقشی که در جامعه دارند، به حیث «قوهٔ چهارم» در ساختار یک جامعه نامیده می‌شوند که می‌توانند به عنوان آلهٔ فشار و انتقاد از عملکردهای ارگان‌ها و مسؤولان در ساختار یک جامعه و افشای اعمال نادرست آن‌ها فضای مناسبی را برای تکامل اذهان مردم فراهم کنند و یا این‌که در جهت مخالف آن در اغوا و فریب ذهنیت یک جامعه از آن‌ها استفاده نمایند.

در کشور ما دولت‌های گذشته برای فرمانروایی بر مردم دارای وسایل جمعی خبری، تصویری و گفتاری بودند؛ اما این رسانه‌ها به‌طور غالب در خدمت رژیمهای دولتی قرار داشتند. اکنون که دولت مبتنی بر دموکراسی در کشور پی‌ریزی گردیده و تحولات مثبتی در عرصه‌های حیات سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و مدنی در افغانستان رونما شده، تغییرات امیدوارکننده‌یی نیز در زمینهٔ رشد رسانه‌های جمعی خصوصی در کنار رسانه‌های دولتی به وجود آمده است که مردم می‌توانند از خدمات و مزیت‌های این وسایل جهت اعتلای جامعهٔ مدنی و تحکیم نظام مبتنی بر قانون و شایسته‌سالاری و نفی استبداد و خشونت استفاده نمایند و از این طریق به گسترش سازمان‌های مدنی در میان مردم و سهم‌دهی مستقیم‌شان در ادارهٔ دولت بپردازند.



در این درس به توضیح «جملهٔ مرکب» پرداخته می‌شود.

جملهٔ مرکب: جمله‌یی را گویند که بیش از یک فعل داشته باشد و از دو یا چند جملهٔ ساده که معنای یک‌دیگر را کامل می‌کنند، تشکیل یافته باشد.

اغلب «جمله‌های مرکب» از دو جمله تشکیل شده است که به آن‌ها جملهٔ اصلی یا پایه و جمله تابع یا پیرو می‌گویند.

در جملهٔ شمارهٔ (۱): تا توانی از یار بد بپرهیز

عبارت «**تا توانی**» را جملهٔ پیرو و از «**یار بد بپرهیز**» را جملهٔ «پایه» می‌گویند.



وسایل اطلاعات‌جمعی که به آن رسانه‌های جمعی و همه‌گانی گفته می‌شود، نقش اساسی و مهمی‌را در ارتقای آگاهی عامه ایفا می‌کنند. این وسایل مانند آیینهٔ قدنمایی انسان را از تمام تحولات اجتماعی، فرهنگی و سیاسی جامعه آگاه ساخته، در کنار دولت‌ها می‌توانند به حیث یک آلهٔ فشار و منتقد آن‌ها و یا «قوهٔ چهارم» در جامعه عمل کنند.

وسایل اطلاعات جمعی به اجزایی چون رسانه‌های گفتاری، نوشتاری و تصویری تقسیم می‌شوند که هر یکی آن‌ها؛ چون مطبوعات، رادیو، تیلفون، سینما، تلویزیون، کمپیوتر و غیره را در برمی‌گیرند.

با رشد و تحول رسانه‌های جمعی امروز جهان به دهکدهٔ کوچکی مبدل شده و زمینهٔ پیوند و ارتباط تا دورترین نقاط جهان به وسیلهٔ این وسایل فراهم گردیده است.



◆ **بشنو و بگو**

- دانش‌آموزان متن درس را به دقت بخوانند و در مورد «وسایل ارتباط جمعی» و نقش آن در جامعه با همدیگر ابراز نظر کنند.
- سه تن از شاگردان در مورد سه عنصر اصلی وسایل ارتباط جمعی و رسانه‌یی چون:
- رسانه‌های گفتاری
- رسانه‌های نوشتاری

- رسانه‌های تصویری

در صنف به بحث و گفتگو بپردازند و دیگران در غنامندی موضوع، آنان را کمک نمایند.

* دانش‌آموزان کلمات زیر را از نگاه ارتباط‌شان در زیر رسانه‌های گفتاری، نوشتاری و تصویری جابه‌جا کنند.

تلویزیون، روزنامه، کتاب، تیلفون، انترنت، فیلم، سینما، مجله، رادیو، اعلانات، کمپیوتر

◆ بخوان و بنویس

شاگردان متن درس را بخوانند و جمله‌های اساسی را از آن استخراج کرده، حفظ کنند.

جمله‌های ذیل را بخوانید و مفهوم آن‌ها را به خاطر بسپارید:

- در اثر گسترش وسایل اطلاعات جمعی و رسانه‌های گروهی، جهان امروز به دهکدۀ کوچکی مبدل شده است.
- در جهان کنونی رسانه‌ها چشم و گوش مردم بوده، مانند آیینۀ قدنما، انسان را از تمام تحولات اجتماعی، فرهنگی و سیاسی جهان و جامعه آگاه می‌سازند.

گفتگو و مباحثه

- شاگردان معلوماتی را که دربارۀ اطلاعات وسایل ارتباط جمعی فراگرفته اند، به یکدیگر توضیح دهند.
- اجزای رسانه‌های جمعی کدام‌ها اند؟ در مورد آن‌ها با همدیگر صحبت و مباحثه کنید.



- شاگردان در کتابچه‌های خود وظایف زیر را بنویسند و عملی نمایند:

- چرا وسایل ارتباط جمعی را رسانه های گروهی نیز می‌گویند؟
- رسانه‌های تصویری به کدام ابزار اطلاق می‌شوند؟
- رسانه‌های گفتاری را نام بگیرید.
- تبلیغات در روشن کردن و یا انحراف افکار عمومی جامعه چه نقش مثبت و منفی را می‌تواند ایفا کند؟ به‌طور کوتاه توضیح دهید.



درس بیست و چهارم

امیرخسرو دهلوی

کـــرم تست عذرخواه همــــــــــه ای بدرمــاندهگی پناه همــــــــــه

امیرخسرو

دانش‌آموزان ارجمند، پیش از این شما پیرامون «اطلاعات جمعی و نقش آن در امر اطلاع رسانی و تنویر جامعه» معلومات کسب نمودید. در این جا توجه‌تان را به فراگیری سلسله اطلاعات دربارۀ امیرخسرو، یکی از معروفترین چهره‌های فرهنگی و علمی کشور و شبه قارۀ هند معطوف می‌داریم؛ شخصیتی که نه‌تنها در عرصۀ شعر و ادب؛ بلکه در عرصۀ عرفان، تاریخنگاری، موسیقی خراسانی و هندی از شهرت کم مانند برخوردار است؛ آیا گاهی شما به نقش شخصیت‌های نخبه در رشد و تحول علم و دانش بشری توجه کرده‌اید؟ آیا می‌دانید که امیرخسرو علاوه بر شعر و ادب فارسی چه تغییرات را در شعر و موسیقی هندی نیز وارد کرده است؟

همچنان در این درس با انواع جمله از نظر مفهوم آشنا می‌شویم.

ابوالحسن امیرخسرو مشهور به دهلوی (۷۲۹/٦٥۲ هـ. ق.) یکی از عارفان، شاعران و دانشمندان بزرگ حوزهٔ ادبی زبان فارسی دری در شبه قارهٔ هندوستان شمرده می‌شود.

او در خانوادهٔ امیرسیف‌الدین محمود، از بزرگ زاده‌گان ترکان لاچین (مربوط به نهرین بدخشان قدیم و بغلان امروز) چشم به جهان گشوده است.

پدر امیرخسرو از بیم حملهٔ مغول از زادگاهش بلخ فرار نموده و به هند پناهنده شده و درمحلهٔ «مومن آباد» شهر «پتیاله» که بر کنار رود گنگ قرار دارد، اقامت اختیار می‌کند و از جانب سلطان شمس‌الدین التتمش به حکومت پتیاله منصوب می‌شود.

او در آن‌جا ازدواج می‌نماید که امیرخسرو محصول آن ازدواج و دومین فرزند خانوادهٔ محمود بوده است.

امیرخسرو در هند به تحصیل پرداخته و علوم متداول را از حوزه‌های علمی آن‌جا فرا می‌گیرد؛ به‌طوری که علاوه بر دانستن ادبیات ترکی، عربی و فارسی دری به زبان و ادب هندی نیز آشنایی عمیق پیدا کرده و آثاری نیز بدان زبان نوشته است.

امیرخسرو از سوی شاهان دهلی شغل امارت یافته، از همین جهت به «امیرخسرو» مشهور شده است و بیشتر هم شاهان دهلی را در شعر وصف کرده است.

امیرخسرو به حلقهٔ ارادت یکی از مرشدان معروف هند به نام شیخ نظام‌الدین اولیا می‌پیوندد و اشعار پرجاذبهٔ در وصف او می‌سراید.

او در شعر از سنایی غزنه‌یی، خاقانی شروانی، نظامی گنجه‌یی و سعدی شیرازی پیروی کرده و به ویژه در غزل پیرو سبک سعدی بوده است.

امیر در شعر سبک تازه‌یی داشته که بعداً به سبک هندی معروف شده است. او در علم تاریخ‌نویسی و موسیقی خراسانی، هندی و به ویژه در آهنگ‌سازی و آوازخوانی نیز مهارت تمام داشته است؛ چنان‌که نغمه‌هایی را که شمارشان به سیزده می‌رسد، با آلهٔ «سه تار» موسیقی از اختراع او می‌خوانند.

امیر خسرو با ایجاد ترکیب‌های تازه در شعر بر غنای زبان فارسی دری افزوده است؛ چنان‌که به همین جهت او را «طوطی هند»، «خسرو شاعران»، «طوطی شکرمقال» «برهان الفضلا» و... لقب داده‌اند.

جامی تألیفات امیرخسرو را ۹۲ کتاب نوشته و رقم اشعارش را نیز بیشتر از چهارصدهزار بیت خوانده است که فعلاً در حدود یک‌صدهزار بیت آن در دست است.

قصاید امیرخسرو طولانی است و در قصیده‌سرایی به خاقانی شروانی و در مثنوی‌سرایی نیز به سبک نظامی گنجوی نظر دارد؛ چنان‌که به تقلید از «خمسهٔ» نظامی مثنوی «پنج گنج» را سروده است که مشتمل بر منظومه‌های مطلع الانوار، شیرین و خسرو، مجنون و لیلی، آیینهٔ اسکندری و هشت بهشت می‌شود. امیرخسرو در سال ۷۲۹ هـ ق. وفات نموده و در جوار آرامگاه مرشدش، نظام‌الدین اولیا مدفون شده است.



طوطی شکر مقال: یعنی طوطی شکر گفتار، لقب امیرخسرو دهلوی

برهان الفضلا: حجت دانشمندان و لقب امیرخسرو

مطلع الانوار: طلوع روشنی‌ها و نام یکی از منظومه‌های امیرخسرو دهلوی

خزاین الفتوح: کلید ثروت‌ها نام یکی از کتب امیرخسرو که به نثر نوشته شده است.

رسایل الاعجاز: رساله‌های تعجب آور، نام رسالهٔ امیرخسرو دهلوی



در درس قبل شما «جملهٔ مرکب» را خواندید. در این جا با «انواع جمله از نظر مفهوم» آگاه می‌شوید. جمله از نظر مفهوم و چگونه‌گی بیان آن به چهار نوع جملهٔ خبری، جملهٔ پرسشی، جملهٔ عاطفی و جملهٔ امری تقسیم می‌شود.

به این جمله‌ها توجه کنید:

۱. امیرخسرو مشهور به دهلوی از شاعران مشهور زبان فارسی دری است.

۲. آیا آثار امیرخسرو را خوانده اید؟

۳.	به به! چه اشعار زیبایی.

۴.	دیوان اشعار امیرخسرو را به من بده.

در جمله‌های بالا، جمله شمارۀ (۱) را جملۀ خبری گویند؛ زیرا در آن خبری به خواننده و شنونده انتقال می‌یابد.

جملۀ (۲)، جملۀ پرسشی نام دارد؛ زیرا در این جمله از موضوع و مطلبی پرسیده و سؤال شده است. در اول اینگونه جمله‌ها غالباً کلمات پرسشی آیا، چگونه، چرا، چه وقت، چطور، کجا، کی و... می‌آید و گاهی هم بدون کلمۀ پرسش جمله را استعمال می‌کنند.

جملۀ (۳) جملۀ عاطفی گفته می‌شود؛ زیرا جملۀ عاطفی جمله‌یی است که در آن احساسات و عواطف چون تعجب و تحسین، تأسف و آرزو بیان می‌گردند و کلمات تعجب نظیر به به، افسوس، مرحبا، دریغ و درد، کاشکی، خوشا و غیره در آن کاربرد دارند.

جملۀ (۴) را جملۀ امری گویند؛ چنان‌که در این جمله خواهش یا فرمان و یا دستوری بیان شده است.



امیرخسرو دهلوی مشهور به دهلوی از دانشمندان و شاعران بزرگ زبان دری در هندوستان است. او علاوه بر تبحر در دانش‌های دینی در علم نجوم و هنر شعرسرایی و موسیقی هم مهارت زیاد داشت. او به خواجه نظام‌الدین اولیا از بزرگان عرفانی هند علاقۀ زیاد داشت و او را در اشعارش وصف کرده است. امیر از هشت ساله‌گی به شعر سرایی پرداخته و در شعر دری و موسیقی خراسانی و هندی ابتکارات انجام داده است.

فعالیت ها

◆ بشنو و بگو

- شاگردان در موارد شرح حال و سوانح مختصر امیرخسرو دهلوی با هم مباحثه نمایند.
- چهار تن از دانش آموزان در زمینهٔ آثار امیرخسرو صحبت کنند و دیگران صحبت آنان را تکمیل نمایند.

◆ بخوان و بنویس

- شاگردان متن درس را بخوانند و با همدیگر بحث وگفتگو کنند.
- دانش آموزان به نوبت نمونه‌های شعری امیرخسرو را بخوانند و معنای آن را بنویسند.

مباحثه

شاگردان در موارد زیر بحث و تبادل نظر نمایند:

- چرا امیرخسرو را به دو محل جداگانه (بلخ و دهلی) منسوب می‌کنند؟
- چرا به امیرخسرو «طوطی هند» می‌گویند؟
- امیرخسرو در موسیقی چه نوآوری‌هایی انجام داده است؟

کارخانه گی

- هر یکی از دانش‌آموزان برداشت خود را از سوانح و شرح حال امیرخسرو در چند سطر در کتابچه‌های خویش بنویسند.
- جاهای خالی را مطابق متن درسی پر کنید:

الف) امیرخسرو به (   )، از عرفای مشهور هند علاقهٔ زیاد داشت.

ب) امیر در انواع شعر دری به کدام یکی از شعرای زیر گرایش داشته است؟ نام

بگیرید.

در غزل (   ) در قصیده (   ) در مثنوی‌سرایی (   )

در شعر عرفانی (   )

در کتابچه‌های‌تان لغات زیر را فهرست کرده، آن‌ها را معنا کنید و در جمله‌های مناسب استعمال نمایید:

امیر، مرید، ابتکار، منثور، منظوم، پند، آرامگاه، مرشد



درس بیست و پنجم

طبیعت زیبا و ضرورت نگهداری آن



برگ درختان سبز در نظر هـــوشیار
هر ورقش دفتریست معرفت کردگار
سعدی

شاگردان ارجمند، در این درس شما را به موضوع «طبیعت زیبا و نگهداری از آن» متوجه می‌سازیم. آیا شما گاهی هم به زیبایی محیط و طبیعت پیرامون خویش اندیشیده‌اید یا خیر؟ و آیا سرزمین و فضایی را که زنده‌گی شما به آن بسته‌گی داشته و همهٔ خواست‌های مادی و معنوی‌تان را تأمین می کند، شایستهٔ مواظبت و نگهداری می‌دانید یا نه؟

علاوه برآن با «جملهٔ پرسشی» هم در این درس آشنا خواهیم شد.

طبیعت ودیعهٔ خداوندی است که برای استفاده و آرامش انسان، حیوان و نبات آفریده شده است. در طبیعت؛ آسمان، ستاره‌گان، مهتاب، زمین، هوا، کوه‌ها، دره‌ها، ریگستان‌ها، دریاهای خروشان، مزارع و دشت‌های سرسبز، جنگل‌های انبوه، چراگاه‌های پر آب و علف، منابع زیرزمینی چون طلا، نقره، مس، آهن و سایر عناصر گوناگون وجود دارد که همهٔ آن‌ها در جهان آفرینش از زیبایی‌های غیرقابل وصف برخوردارند و همهٔ آن‌ها از طرف پروردگار عالمیان به خاطر رفاه و آسایش انسان آفریده شده و در اختیار او قرار گرفته است تا آدمی با نیروی فکری و علمی و کار سازنده و هدفمند خویش طبیعت را مطیع و مسخر خود کند و از سفرهٔ رنگین آن به حد توان خویش و به طرز مطلوب استفاده نماید.

ابر و بادو مه و خورشید و فلک در کارنـد

تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری

همـــه از بهــر تو سرگشته و فرمان‌بردار

شـــرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

بنابراین بر فرزند آدم است تا به‌خاطر حفظ و نگهداشت طبیعت و محیط زیست خود توجه و تلاش همیشه‌گی کند و اجازه ندهد تا مزارع طبیعی، مجاری آب، جنگل‌ها و زمین‌های زراعتی به نحوی تخریب شده و از میان برود.

خداوند ﷻ را سپاس‌گزاریم که به ما کشور زیبا و طبیعت دلپذیر بخشیده است که از ویژه‌گی‌ها و امتیازات طبیعی و جغرافیایی زیبا و دلپذیر برخوردار است.

پس بیایید این طبیعت زیبا و دوست داشتنی میهن ما را با کار و تلاش خسته‌گی‌ناپذیر زیباتر و بارورتر ساخته، آن‌ها را از خطر نابودی و تلف شدن حتمی نگهداری کنیم.



جمله پرسشی چیست؟ قابل یادآوری است که جمله از نظر مفهوم و چگونه‌گی بیان آن چهار نوع است. مانند جملهٔ خبری، جملهٔ پرسشی، جملهٔ عاطفی و جملهٔ امری. شما در درس‌های قبلی به جمله‌های خبری، عاطفی و امری آگهی یافتید. در این جا به توضیح جملهٔ پرسشی پرداخته می‌شود: جملهٔ پرسشی جمله‌یی است که در آن از موضوع

و مطلبی پرسیده می‌شود در اول جمله پرسشی غالباً کلمات پرسشی آیا، چگونه، چرا، چه وقت، چطور، کجا، کی و غیره می‌آید و در آخر جمله پرسشی حتماً علامت سؤالیه می‌آید: مثال‌ها

۱. آیا به مدرسه می‌روی؟
۲. آیا طبیعت زیباست؟
۳. چرا به کابل نرفتی؟
۴. چگونه محیط زیست را نگهداری کنیم؟



طبیعت از عطایای خداوندﷻ است. جهان پیرامون ما اعم از آسمان و زمین، دریا و خشکی، ابر و جنگل همه و همه جزء طبیعت هستند که اطراف ما را احاطه کرده‌اند. انسان از طبیعت تأمین می‌شود و از سفرهٔ رنگین او تغذیه نموده، از مناظر دلکش و زیبایی‌های آن در فصل‌های مختلف سال استفاده کرده، از آن لذت می‌برد؛ پس بر ماست تا فضای طبیعی سرزمین خود را با کار و تلاش فراوان زیباتر سازیم و در جهت نگهداری آن هرگز غفلت و درنگی به خود راه ندهیم؛ زیرا خداوندﷻ طبیعت را جهت بهره وری معقول آدمی آفریده است.



◆ **بشنو و بگو**

- دو نفر از شاگردان به نماینده‌گی از دیگران، پدیده‌های طبیعی را که در درس ذکر نشده، فهرست کنند و در صنف قرائت نمایند.
- یک‌نفر از دانش‌آموزان دربارهٔ محیط زیست و مواظبت از آن در صنف بحث و گفتگو کنند و دیگران به او گوش دهند و معلومات وی را به نوبت تکمیل نمایند.

◆ **بخوان و بنویس**

- دانش‌آموزان با استفاده از محتوای درس یک مقاله، در چند سطر بنویسند و آن را با متن درس مقایسه کنند.
- شاگردان جمله‌های زیر را بخوانند و با استفاده از متن، جاهای خالی آن‌ها را در کتابچه‌های‌شان پر کنند.

خداوند جهان را به (   ) و (   ) را برای خود آفریده است. تا او را بشناسند و او را (   ) و شکر (   ) وی را نمایند.

- برای این‌که انسان خوب و بهتر زنده‌گانی نماید، باید (   ) خود را نگهداری کند.
- جمله از نظر مفهوم چند نوع است؟ با مثال در تخته صنف توضیح کنید.
- دانش‌آموزان متن درس را بخوانند و جمله‌های اساسی را از آن استخراج نموده و آن‌ها را در کتابچه‌های‌شان بنویسند و حفظ نمایند.

مباحثه

- شاگردان آن‌چه را از درس فرا گرفته اند، با همدیگر بحث و گفتگو نمایند.
- از پیداوار عمدهٔ طبیعی کشور نام گرفته، محلات تولیدی آن‌ها را به حساب ولایت های افغانستان معرفی کنید.



متن درس را به‌طور دقیق مطالعه کرده، و در چند سطر به معرفی بخش‌هایی از طبیعت بپردازید که در درس مذکور ذکر نشده باشند.

- لغات زیر را معنا نموده، در جمله‌های مناسب استعمال کرده، در کتابچه‌های خویش بنویسید.

ودیعه، مخازن، مواهب، عطایا، گوارا، مشکور، ممنون، کفران نعمت. ملوث



درس بیست و ششم

اضرار مواد مخدر





درس گذشته طبیعت زیبا بود، حتمی چیزهای خوبی را یاد گرفته اید. اگر بپرسیم که از دید شما چه چیزهایی این طبیعت و زنده‌گی زیبا را در نظر انسان زشت می‌سازد، به ساده‌گی خواهید گفت که جنگ، فقر، مواد مخدر و امثال این‌ها؛ اما باور داشته باشید که بار بدبختی اعتیاد در جامعه از تمام سیه‌روزی‌ها بیشتر است. به همین سبب درس امروز به معرفی مواد مخدر، معتادان و مشکلات ناشی از این‌ها اختصاص یافته است.

همچنین در بخش دستور با جملهٔ بیانی آشنا خواهیم شد.

مواد مخدر، مجموع پدیده‌های نشئه آور و تخدیر کننده را گویند. مخدرات انسان را به سوی اعتیاد یا وابسته‌گی زیان‌آور می‌کشاند؛ یعنی انسان در نتیجهٔ استفادهٔ تدریجی یا مقطعی از نوعی ترکیبات طبیعی خطرناک چون (تریاک، هرویین، مورفین، کوکایین و شراب) از جهت جسمی و روانی به شدت به آن‌ها عادت کرده، در نهایت باعث بدبختی خود و مشکل جامعه می‌گردد.

مواد نشئه‌آور با گذشت هر روز شخص معتاد را بیشتر از پیش علاقه‌مند و نیازمند خویش می‌سازد. تکرار استفاده، افزایش تدریجی مقدار مواد و تمایل شدید بدان نشان می‌دهد که مصرف کننده از وابسته‌گان همیشه‌گی و حرفه‌یی مواد مخدر است. ضرب‌المثل معروف است که هیچ معتادی روز اول معتاد شدن خود را به خاطر ندارد و این یک واقعیت انکار ناپذیر است. هیچ وابستهٔ اعتیاد در آغاز با عزم و ارادهٔ معتاد شدن دست به این کار نزده است. شخص وابسته در اول یا خواسته است که آزمایش کند و ببیند که چه اتفاقی پیش می‌آید و یا لازم دیده است که دوست و یا دوستان نا اهل خود را تنها نگذارد و یا کودکی مربوط به یک خانوادهٔ معتاد بوده است و تا که چشم باز کرده است، خود را معتاد یافته است. به هر صورت انسان یک وقتی متوجه می‌شود که چون موجود دست و پا بسته‌یی در چنگ این بلای آدمخوار در آمده است.

عادت به مواد مخدر در جملهٔ تهدیدهای عمدهٔ بشر به حساب می‌آید. رو آوردن به مواد مخدر زمینه ساز از بین بردن سلامت جامعه، سقوط ارزش‌هایی اخلاقی و فرهنگی یک کشور است. استفاده از چنین وسیله‌هاست که ریشهٔ فساد و تباهی را عمیق می‌نماید.

در طول تاریخ به اثبات رسیده است که اعتیاد به مخدرات در داخل یک کشور به صورت اغلب از سوی مخالفان آن گسترش داده می‌شود؛ چرا که این خطرناک‌ترین شیوهٔ حمله بر دشمن است؛ بدین وسیله است که قدرت دفاعی، شهامت و حراست از نوامیس ملی و تمامیت ارضی از باشنده‌گان یک سرزمین گرفته می‌شود.

دانستن آن‌چه بسیار ضروری است، این است که معتادان را مریضان جامعهٔ خود بدانیم و آنان را از این غم بزرگ به سوی بهبود و نجات دعوت کنیم؛ پس برای این هدف باید آگاه باشیم که شیوهٔ دفاع از مبتلا شدن به این مرض شامل سه بخش است که با رعایت آن می‌توانیم هم مریض معتاد و هم جامعهٔ انسانی را از خطر و آسیب محفوظ بداریم و آن سه شیوه دفاع عبارت اند از:

- وقایه یا پیش‌گیری از اعتیاد به مواد مخدر

- تداوی یا درمان
- توان بخشی و تعلیم و تربیهٔ دوباره

باید توجه داشته باشیم که در اجرای هر سه نوع دفاع از معتاد به مواد مخدر افراد، خانواده، جامعه، دولت، سازمان‌های غیر دولتی و نهادهای امداد رسانی ملی و بین المللی مسؤولیت مساوی دارند چرا که:

اگر بینی که نابینا و چاه است
وگر خاموش بنشینی گناه است



هدف از استفادهٔ تدریجی آن است که شخص معتاد به ترتیب، مسلسل و منظم به صورت روزمره از مواد مخدر استفادهٔ ناجایز نماید؛ اما استفادهٔ مقطعی آن است که شخص وابسته به صورت لحظه‌یی و غیر منظم خود را مورد تخدیر قرار دهد.



جملهٔ بیانی یا خبری آن است که پیام یا خبری را برساند؛ مانند:

- غزال امسال در صنف خود، اول‌نمره شد.

در این جمله، خبر اول نمره شدن غزال بیان شده است و بس.

مثال‌هایی از متن:

- مواد مخدر انسان را به سوی اعتیاد یا وابسته‌گی زیان‌آور می‌کشاند.

مواد نشئه‌آور با گذشت هر روز، شخص معتاد را بیشتر از پیش مشتاق و نیازمند خود می‌سازد.



◆ بشنو و بگو

- مواد مخدر چگونه پدیده‌یی است؟ توضیح نمایید.

- دربارهٔ اعتیاد تدریجی و مقطعی چه می‌دانید؟
- معتاد شدن به مخدرات چه ضررهای را در پی دارد؟
- چه نوع جمله‌یی را خبری می‌گویند؟

◆ بخوان و بنویس

- افراد چگونه به مواد مخدر وابسته می‌شوند؟
- چرا اعتیاد یکی از تهدیدهای عمدهٔ جامعهٔ بشری است؟
- چه فکر می‌کنید؟ به چه دلایل استفاده از این ماده ناجایز بدترین عامل فساد و تباهی شناخته شده است؟
- چه فکر می‌کنید؟چه‌طور ممکن است که یک کودک معتاد شود؟
- با ارائهٔ دو مثال جملهٔ بیانی را معرفی نمایید.

درست / نادرست

- تریاک از جملهٔ مخدرات طبیعی است. (   )
- هرویین، مورفین و کوکایین از جملهٔ مخدرات مصنوعی‌اند. (   )
- استفاده از مواد نشئه‌آور انسان را مهم، عیار و با وقار می‌سازد. (   )
- یکی از راه‌های اعتیاد داشتن دوستان بد است. (   )

◆ جاهای خالی را پر کنید

- دانستن آن‌چه بسیار ضروری است این است که معتادان را..................... بدانیم.
- سه شیوهٔ دفاع از مبتلا شدن به مواد مخدر عبارت اند از وقایه یا.........................

....

تحلیل و مباحثه

در مورد جلوگیری از اعتیاد به مخدرات بحث و تحلیل همه جانبه نموده، چند پیشنهاد جدید، سازنده و باز دارنده را ارائه نمایید.



صنف به دو گروه تقسیم شود. یک گروه در مورد مواد مخدر و گروه دیگر در مورد شخص معتاد یک یک صفحه به عنوان کارخانه‌گی بنویسند و روزبعد در پیش روی صنف بخوانند.

درس بیست و هفتم

مورچهٔ زحمت‌کش



شما در درس گذشته با مواد مخدر و جملهٔ بیانی آشنا شدید، حالا با مورچهٔ زحمتکش و جملهٔ امری آشنا می‌شوید.

یک نگاه عمیق به چگونه‌گی زنده‌گی مورچه‌ها، انسان را وارد دنیای دیگر می‌کند.

مورچه را کوچک نشماریم که در هر امر آفرینش حکمتی هست.

مورچه موجود کوچکی است که جز سرمای زمستان، در دیگر فصل‌های سال در روی زمین همانند انسان‌های فعال مصروف کار و مبارزه با مشکلات زنده‌گی است. از اولین صفات مورچه همین وظیفه شناسی و زحمتکشی و دور اندیشی آن است. مورچه نه‌تنها آذوقهٔ بهار، تابستان و خزان را، که خوراک موسم زمستان خود را نیز تهیه نموده در زیر زمین جابه‌جا می‌نماید تا در سرمای زمستان محتاج نشود و به همین خاطر است که گفته اند مورچه و زنبور عسل بهترین مرجع پند انسان‌های تنبل استند. اتفاق مورچه‌ها خصوصیت دیگری است که موفقیت آن‌ها را تضمین می‌نماید؛ چنان‌که گفته‌اند:

مورچه‌گان را چو بود اتفاق

شیر ژیان را بدرانند پوست

معروف است که روزی تیمور، از جنگ شکست خورده و خسته برگشته، در گوشه‌یی مأیوس نشسته بود، متوجه شد که مورچه‌یی یک دانهٔ خیلی بزرگتر از خود را می‌خواهد از یک نقطهٔ پایین به یک جای بلند انتقال دهد؛ اما موفق نمی‌شود. هر بار که دانه را بلند می‌کند، به خاطر عدم تناسب وزن و توان مورچه، دانه به زمین می‌افتد؛ مگر مورچه بدون خسته‌گی باز به برداشتن آن همت می‌نماید. تیمور حساب می‌کند که شصت و شش بار دانه می‌افتد ولی مورچه باز آن را بالا می‌کند تا این که در نوبت شصت و هفتم موفق می‌شود آن را به خانهٔ خود ببرد. از همان جا و از همان همت و استقامت مور، تیمور روحیه و نیرو می‌گیرد و تازه وارد جنگ می‌شود تا آن‌گاه که به جهان‌گشایی می‌رسد.

مورچه با وجود بی‌آزاری از آزار و آسیب انسان‌ها در امان نیست و به همین خاطر طعنه زنان می‌گوید:

من آن مورم که با پایم بمالند

نه زنبورم که از دستم بنالند

به خاطر همین مظلومیت مورچه است که حکیم ابوالقاسم فردوسی می‌گوید:

میازار موری که دانه‌کش است

که جان دارد و جان شیرین خوش است

توضیحات

مورچه‌ها دارای نظام خاص و توان کشاورزی هم استند؛ به طرزی که دانه‌هایی را که قابلیت نمو در سایه را دارند، با خود به زیر زمین برده، نگاه می‌کنند. آن دانه‌ها با گرفتن نم از زمین نمو می‌کنند و مورچه‌ها از آن‌ها غذا می‌گیرند.

قواعد دستوری

جملهٔ امری آن است که خواهش، فرمان یا دستوری را بیان کند؛ مانند:

کتابم را بده.

این هم مثالی از متن:

- میازار موری که دانه کش است.

در هر دو مثال فوق، لحنِ جمله، امری است.

خلاصهٔ درس

مورچه‌گان موجودات فعال، زحمت‌کش، دوراندیش، با همت، متحد و بی‌ضرر اند. آن‌ها با این خصوصیاتی که دارند، مانند زنبوران عسل برای انسان‌های تنبل درس قابل فهمی ارائه می‌نمایند؛ پس آزار مورچه‌گان گناه است.

فعالیت ها

◆ بشنو و بگو

مورچه‌گان در زمستان چگونه زنده‌گی می‌نمایند؟

- در مورد صفات مورچه‌گان چه می‌دانید؟

- مورچه‌گان چه وقت می‌خواهند که آسیب برسانند؟
- جملۀ امری را تعریف کامل نموده، مثال‌هایی بیاورید.

به دوستانت بگو

- مورچه‌گان موجودات دارای اتحاد و اتفاق استند.
- مورچه مظلومانه می‌گوید: من آن مورم که با پایم بمالند.

بخوان و بنویس

- سه صفت کاملاً مشخص مورچه را بنویسید.
- هدف شاعر از آوردن این بیت چیست؟

من آن مورم که با گردون ستیزد

نگر یک قطره با جیحون ستیزد

- از قصۀ مور و تیمور چه یاد گرفته اید؟ بیان نمایید.
- شناخت‌تان را از جملۀ امری با دو مثال روشن نمایید.
- فرق بین جملۀ ندایی و امری در چیست؟ با یک یک مثال مشخص نمایید.

جاهای خالی را پر کنید:

- مورچه‌گان مانند.................. ی فعال مصروف کار و پیکار با مشکلات.................
هستند.
- .... و زنبور عسل بهترین آموزگاران.................... استند.

تحلیل و مباحثه

حالا که به آخر درس نزدیک می‌شوید، از این درس کدام مفهوم اساسی را گرفته‌اید؟ در این مورد نتیجۀ تحلیل‌ها و مباحثه‌های خود را بیان نمایید و به هم‌صنفان خود اجازه دهید که نظرات شما را نقد نمایند.



صنف به دو گروه تقسیم شود. یک گروه دربارۀ مورچه و گروه دیگر دربارۀ بلبل یک یک صفحه بنویسند.

درس بیست و هشتم

صبر و شکیبایی



تندی مکن برادر همسرنوشت من — دگر میازمای در آتش سرشت من

عزیزان! بارها شنیده‌اید که صبر بالاترین خصلت‌هاست؛ صبر گشایندهٔ درها و پوشانندهٔ عیب‌هاست؛ صبر قاصد خدا و رمز گشایش کارهاست؛ لیکن شاید هرگز موضوع را در حد لازم جدی نگرفته اید؛ اما به یاد داشته باشید، اگر شکیبایی در زنده‌گی و فرهنگ بشری مهم نمی‌بود، این ضرب‌المثل‌ها از یک نسل به نسل دیگر و از یک قوم به قوم دیگر انتقال نمی‌یافت. شما در درس گذشته دانستید که مورچه با تمام کوچکی‌یی که دارد، به نیروی زحمت و همت خود یک موجود خودکفا و بااستغناست، حال در این درس، هر چند مختصر، از مزایای شکیبایی و تحمل آگاه شده، با جملهٔ خطابی آشنا می‌شوید.

استقامت و ایستاده‌گی در برابر سختی‌ها و ناملایمت‌های روزگار را صبر نامیده‌اند و این کاری است که در فرهنگ بشری مورد قدردانی و تحسین قرار دارد.

بردباری مانند سخاوت، شجاعت، وفا، راستگویی، صداقت و.... از صفات برگزیده‌یی است که داشتن آن موجب برتری انسان می‌شود؛ اما با توجه به موضوعی که پیش می‌آید، یکی از این فضیلت‌ها نسبت به دیگری ارزش بیشتر پیدا می‌کند؛ مثال: اگر تقابل انسان با قهر طبیعت در یک صحرای خشک و سوزان اتفاق افتد، طبیعی است که آن‌جا، شکیبایی فضیلت دارد؛ اما اگر در همین صحرا خطر رویارویی با دزد و یا با درنده‌گان و خزنده‌گان آدمخوار پیش آید، به یقین ارزش شجاعت و دلاوری بالا می‌رود؛ زیرا اگر در چنین مواردی انسان با شهامت و تدبیر دست به شمشیر و نابودی دشمن نزند، خود نابود خواهد شد؛ ولی آن‌چه در این میان اهمیت بیشتر دارد، این است که صبر بدون شجاعت و شجاعت بدون صبر ممکن نیست؛ این‌ها لازمهٔ هم‌اند و یکی بدون دیگری معنای کامل نمی‌یابد. از جانب دیگر همه این تجربه را داریم و می‌بینیم آنانی که در برابر ضربات شکننده، با بردباری تاب ایستاده‌گی را داشته باشند، توان وارد کردن ضربات بر مخالف را نیز دارند.

گفتنی است که شکیبایی، تنها مقاومت در برابر شکنجه‌های جسمی نیست؛ بلکه ایستادن و سینه سپر کردن در مقابل فشارهای روحی، جنگ‌های روانی، سرزنش‌ها، دور شو و کور شوها و سایر ناامیدی‌ها، نیز صبر نامیده می‌شود. شکیبایی که رکن فضل و جزء اساسی ایمان است، هرگز با کبر، غرور، خودخواهی، دروغ، خودنمایی، شهوت، حرص، طمع، خشم، ماجراجویی، سبک‌سری و دیگر آفات و بلاها و رذایل پیوند نمی‌خورد. انسان‌های صابر در شادی و غم مثل یک رودخانهٔ آرام حرکت می‌کنند. پیروزی و شکست‌شان به آسانی و به زودی درک نمی‌شود؛ این موجودات خام و احساساتی‌اند که نه تحمل شکست را دارند و نه ظرفیت پیروزی را، و به همین خاطر است که گفته‌اند:

زدیگ پخته‌گان ناید صدایی

خروش از مردمان خام خیزد

شکیبایی با ایمان، ارادهٔ قوی و اعتماد به نفس رابطهٔ استوار دارد.

این که در کلام الله مجید آمده است: اِنَّ اللهَ مَعَ الصَّابِرِّینَ ترجمه: «خداوند با صابران

است» یا وَ اَللّهُ یُحِبُّ الصَّابِرِینَ ترجمه: «خداوندﷻ شکیبایان را دوست دارد»، نشان می‌دهد که اهل بردباری و تحمل در دین اسلام از چه جایگاهی برخورداراند.

شکیبایی و تحمل از عمده‌ترین دلایل کمال و پیروزی انسان و کسب شخصیت قهرمانان اوست. این موضوع در ادبیات فارسی دری نیز پرورش زیاد دیده است؛ به‌طور مثال: حکیم سنایی غزنوی در سدهٔ پنجم می‌گوید:

خشم را زیر آر در دنیا که در چشم صفت
سگ بود آن‌جا کسی کاین‌جا نباشد سگ‌سوار

هم‌چنین انوری خراسانی در سدهٔ ششم خورشیدی می‌گوید:

تا در این دوری ز دارویی و دردی چاره نیست
صبر کـــن چندانکه این دوران دونان بگذرد

همین‌گونه حضرت حافظ در قرن هشتم می‌گوید:

یوسف گم گشته باز آید به کنعان غم مخــور | **کلبهٔ احزان شــود روزی گلستان غم مخور**
دور گردون گر دو روزی بر مـــراد ما نرفت | **دایمایک‌سان نباشد حال دوران غم مخور**
در بیابان گر به شوق کعبه خواهی زد قدم | **سرزنش‌ها گر کند خار مغیلان غم مخــور**

در آیین جوانمردی و تمام گرایشهای نیک انسانی، صبر نمایانگر بزرگی و توانایی است.

با توجه به پیامدهای خوب شکیبایی است که ضرب‌المثل‌های فراوانی به آن اختصاص یافته است؛ مردمان از روی تجربه می‌گویند که صبر گلی است که در هر باغ نمی‌روید؛ اما اگر رویید، زیبایی را زیادتر می‌کند؛ پس به‌جاست که هم‌صدا با مردم شویم و بگوییم: صبر تلخ است، ولی بر شیرین دارد.



خشم را زیر آر در دنیا که در چشم صفت سگ بود آن‌جا کسی کاین‌جا نباشد سگ سوار

معنایش این است که صابر باش و قهر را زیر پا کن و در نزد خود بی‌مقدار بساز؛ چرا که از منظرِ صفات اخلاقی، آن کسی که در این دنیا برسگ نفس و خشم خود سوار (مسلط) نشود، در آن جهان در شمار سگ می‌آید.



جملهٔ ندایه یا خطابی آن است که مفهومی را به صورت خطاب به شنونده یا خواننده برساند. در جملهٔ خطابی مانند جملهٔ ندایی لحن، احساس و عاطفه شدت بیشتر دارد.

در آخر یا وسط جملهٔ خطابی علامت ندایه به کار می‌رود؛ مانند:

ای مردم! صبر ایوب لازم است تا بر مشکلات پیروز شویم.

این هم مثالی دیگر:

.... و تو ای فرعون! از ما انتقام گرفته نمی‌توانی، پروردگارا، ما را شکیبایی ده !



صبر که بهترین خصلت‌ها و پوشانندهٔ عیب‌هاست، با خشم و ماجراجویی و دروغ و ترس هرگز سر سازش ندارد. شکیبایی از ارکان اساسی شجاعت و اجزای دین است.



◆ بشنو و بگو

- کوتاه‌ترین تعریفی که از شکیبایی دارید، کدام است؟
- چه پیوندی میان صبر، وفا و صداقت وجود دارد؟
- فرق شجاعت و شکیبایی را با ارائهٔ مثال روشن نمایید.

به دوستانت بگو

- از جملهٔ خطابی چه شناختی دارید؟
- صبر رمز گشایش کارهاست.

صبر مقاومت در برابر حوادث و فشارهای جسمی و روحی است.

◆ بخوان و بنویس

- چرا پیروزی و شکست انسان‌های صابر به زودی درک نمی‌شود؟
- آیا فکر می‌کنید بین ارادهٔ قوی، اعتماد به نفس و صبر رابطه‌یی وجود داشته باشد؟
- با کدام دلیل می‌گویید که انسان‌های بردبار و شکیبا در دین اسلام مورد احترام‌اند؟
- تا حال؛ چند مورد را متوجه شده‌اید که در نتیجهٔ صبر کردن، شخص یا خانواده‌یی خوشبخت شده باشد؟

درست / نادرست

- شکیبایی سختی‌های دنیا را کم نمی‌کند. (   )
- مفهوم صبر در ادبیات فارسی دری پرورش بسیار دیده است. (   )
- خداوند با صابران است. (   )

جاهای خالی را پر کنید:

- اگر شکیبایی مهم نمی‌بود، این ضرب‌المثل‌ها از دیگران انتقال نمی‌یافت. صبر ....های دنیا را کم می‌کند.
- تندی مکن برادر.................. من
- پیروان تمام.................. از شکیبایی چون صفت................. انسان یاد نموده اند.

تحلیل و مباحثه

بالآخره دریافت‌تان از صبر چگونه است؟ بعد از بحث و تحلیل زیاد به نماینده‌گی از هر گروه، یک یک شاگرد نتیجه را اعلان کنند و سایر شاگردان در آن مورد، قضاوت کنند؛ هم‌چنین دو نفر از شاگردان شخصیت یک انسان صبور و یک انسان احساساتی و پرخاشگر را تمثیل نمایند.



در مورد صبر ایوب که به یک ضرب‌المثل جهانی تبدیل شده است، معلومات نموده، در صنف توضیح دهید.

واژه نامه

آ

آذوقه: خوراک
آراء: {ع}(ا فا) ج. رأی؛ رأی‌ها، اندیشه‌ها
آرامگاه: آرامگه، جای آرمیدن، محل آسایش، مجازاً به معنای گور و مقبره هم آمده
آرایش: (ا مص) زیب، زینت، زیور، آرایش در اصل زینت به افزایش است، پیرایش، تعبیه، تجهیز، رسم، آیین، نهاد، ادب، تصنع، ظاهر سازی
آزار (اِ) رنج، عذاب، شکنجه، اذیت، تعب، مشقت، کین، کینه، عداوت، رنجیده‌گی، اندوه و غم،
آزمایش: (اِ مص). آزمودن و آزماییدن) آزمون، امتحان، ورزش، ریاضت، مشق و تمرین
آشفته: (ا مفـ) پریشان، شوریده، مضطرب، مختل، بی‌نظم، بی‌نسق، دچار هرج و مرج، درهم و برهم، متفرق، پراگنده، خشمگین، به هیجان آمده، رنجیده، سرگردان
آفات: جمع آفت {ع} آن‌چه مایهٔ فساد و تباهی گردد، آسیب، بلا، زیان
آوا: {= آواز} (ا) آواز، بانگ، صوت، صیت، شهرت، عقیده، رأی، آوای سرد: گفتار زشت.
آیین: رسم، روش، ادب، معمول، متداول، مرسوم. شیوه، آهنگ، صفت،کردار، اندازه، حد، عدد، شمار، قاعده و قانون. اسباب، سبیعت، نهاد، فطرت، جشن، زیب و زینت، فرو شکوه، کیش، شریعت

الف

ابتکار: اول چیزی را دریافتن، چیز تازه پیدا کردن، انجام دادن کاری که سابقه نداشته باشد.
ابله: (ص)کم خرد، گول، نادان، بی‌تمیز، بی‌مغز
ابن: {ع} (ص) زادهٔ نرینه از آدمی، فرزند نرینه، پسر، ج ابناء، بنون، بنین
ابهام: {ع}(مص م) پوشیده گذاشتن، مجهول گذاشتن، پیچیده‌گی، بسته‌گی، پوشیده‌گی، تاریکی،
اتفاق: {ع}(مص ل) باهم یکی شدن، یکی گشتن، پشتی کردن، متفق شدن، سازگاری کردن، موافقت کردن؛ با هم نزدیک شدن ضد نفاق (ا مص) اجماع، تطابق، حادثه، واقعه،
اجتناب: {ع} (مص م) احتراز، پرهیز، پرهیز کردن، دور شدن
احاطه: {= حاطت، ع، احاطۀ} (مص م) گرد چیزی بر آمدن، چیزی یا جایی را فرا گرفتن و در میان گرفتن، درک کردن چیزی به‌طور کامل و تمام
احزان: {ع}(اِ) ج. حزن، غم‌ها، اندوه‌ها، کلبهٔ احزان
احمر: {ع} (ص) سرخ، تأنیث آن حمراء است
اختصاص: {ع} (مص م) خاص کردن، خاص گردانیدن به چیزی، برگزیدن، گزین کردن.
اخلاق: {ع}(اِ) ج. خلق، خوی‌ها، عادات. یکی از شعب حکمت عملی است و آن دانش بدونیک خویها و تدبیر انسان است برای نفس خود
ارجمند: (ص مر) با ارج، با ارزش، صاحب قیمت، ثمین، گران‌بها، پربها، نفیس، با قدر

صاحب قدر و منزلت، بزرگوار، بلند مرتبه، با اعتبار، گرانمایه، شریف، عزیز، گرامی، ضد خوار، درخور سزاوار، لایق، قابل، شایسته، ارزنده، نجیب، اصیل، دانا، هوشیار، خردمند

ارشد: {ع} (ص تفضیـ رشد) راه راست یابنده‌تر، راهبرتر به حق، رشیدتر، به رشد رسیده‌تر، بزرگتر، مسن تر، (نظ) بزرگتر و سر کردهٔ هر واحد نظامی، ارشد اولاد: آن‌که در میانهٔ فرزندان رشید تر و با هوش تر از همه باشد. فرزند بزرگتر، فرزند نخستین که از دیگر فرزندان بزرگتر و سالمندتر است.

ارض: {ع}(اِ) زمین (کره) خاک، غبرا، ج. اراضی، ارضیین

ارکان: (ا) ج. جمع رکن، مبناها، پایه‌ها، ستونها، عنصرها، طبع‌های چهارگانه، مولودهای ماده‌های چهارگانه باد و خاک و آب و آتش، پنج قسمت سپا و لشکر: مقدمه، قلب، میمنه و میسره و ساقه

اسپ تازی: اسپ عربی: یا تازنده یعنی وقتیکه عرب‌ها به خاطر اسلام لشکر کشی می‌کردند و بالای اسپ‌ها سوار شده به دشمن حمله می‌کردند

استغنا: {ع}(مص ل) توانگری خواستن، بی‌نیازی خواستن، توانگر شدن، عدم تقید، بی‌قید بودن

استقامت: {ع}استقامه(مص ل) راست ایستادن، راست شدن، درست شدن، پایداری، ثبات، پافشاری، بها کردن، قیمت کردن.

اسرار: {ع} (ا) ج سر، رازها، نهانی‌ها، سرها، آشکار کردن رازها

اسوه: نمونه

اصرار {ع}(مص ل) پای افشردن، پافشاری کردن، پایداری در امری

اصول: (۱) ریشه‌ها، بنیادها، بیخ‌ها، نژادها، تبارها، گوهرها، هفده آواز اصلی در موسیقی قدیم ایرانی، علوم شرعی که از چهار اصل تشکیل می‌شود: کتاب، سنت، اجماع، قیاس است.

اعتراض: {ع}(مص ل) خرده گرفتن، انگشت بر حرف نهادن، ایراد گرفتن. تعرض کردن، پیش آمدن. (اِ مص) واخواست، واخوهی. (دربدیع) آن است که شاعر در اثنای بیت لفظی برای اتمام شعر بیاورد که معنای برای آن محتاج نباشد و آن را «حشو» گویند و برسه قسم است: ملیح، متوسط و قبیح؛ ج اعتراضات

اعتنا: {ع} (مص م) اهتمام ورزیدن به کاری، توجه داشتن به امری یا کسی، فکر، اندیشه، توجه

اعتیاد: {ع}(مص م) عادت کردن، خو گرفتن، خوگیرشدن، عادت،خوی،ج. اعتیادات

اغلب: {ع}(ص تفض) بیشتر، اکثر،چیره‌تر، غالب‌تر

اغیار: جمع غیر، بیگانه‌گان، دیگران

افسانه: {=فسانه= افسانه} (ا) سرگذشت، قصه، داستان مثل

افواه: سخنی که زبان‌زد عام باشد

اقلیم: (معر) (ا) ناحیه‌یی از کرهٔ زمین، قطعه‌یی از کرهٔ ارض که از حیث آب و هوا و اوضاع طبیعی از قطعات دیگر ممتاز باشد. قدما زمین را به هفت اقلیم یاد کرده اند. کشور، مملکت، ولایت، جمع اقالیم

اقوال: جمع قول
اکراه: {ع}(مص م.) نا خوش داشتن، ناپسند داشتن، کسی را به زور به کاری واداشتن، به ستم بر کاری واداشتن (اِ) نا خواست، فشار، زور
امام رُسل: پیشوای پیغمبران، پیشوا، رهبر رُسل
امان: {ع} (مص ل) بی‌بیم شدن، (ا مص) بی‌ترسی، ایمنی، حفاظت، عنایت، زنهار، پناه
امداد {ع}(مص م) یاری کردن، یاری دادن، مدد کردن، کمک، اعانت
انتقام: {ع}(مص ل) کینه کشیدن، کینه خواستن، کین توفتن، کینه توزی؛ ج. انتقامات
اندوه: = {انده} غم، غصه، گرفته‌گی دل، گرفته‌گی خاطر، حزن، اسف، تأسف، ج. اندوه‌ها، اندهان
انگار: (انگاردن، انگاشتن) تصور، پندار، کارناتمام، طرح، انگاره. (اِ فا) در ترکیب به معنا «انگارنده» آید یعنی پندارنده، تصور کننده، سهل‌انگاره(ند، اِمر) فرش کن و آن به‌جای ادات تشبیه به کار رود؛ گویی، پنداری
انگاشتن {=نگاردن}(مص م) (انگاشت، انگارد، خواهد انگاشت، انگارنده، انگاشته، انگارش)
انیس: {ع} انس گیرنده، خوی گیرنده، همدم، دلارام، هم صحبت
اوج: (ا) بلندی، بالا، فراز، بلندترین نقطه، درجه اعلی، بلندترین درجهٔ کوکب مخصوصاً خورشید، بلندترین نقطهٔ ارتفاع آواز، شعبه‌یی از «عشاق» شعبهٔ سیزدهم از شعب بیست و چارگانهٔ موسیقی ایرانی (قدیمی)
اهالی: {ع} (ا) ج اهل، مردمان، کسان، ساکنان (جایی و محلی)
ایفا: {ع، ف ایفا} (مص م) به سر آوردن وعده، با پایان بردن وعده و پیمان، وفا کردن، حق کسی را تمام دادن

ب

باستان: (ص. امر) قدیم، گذشته، دیرین، دیرینه
بالیدن: بالودن، نمو، بزرگی (مص) (بالید، بالد، خواهد بالید، ببال، بالنده) نمو کردن، نشو و نما کردن، رشد کردن، فخر کردن، مباهات کردن
بحر: دریا
بذل: {ع. }(ص م.) بخشیدن، دادن(اِ مص) بخشش
برّ: خشکی، دشت، بیابان و...
برتر: (ص تفض) بالاتر، بلندتر(از نظر مادی و معنا)، اعلی
بُرقع: چادری، روی بند، نقاب
بروز: نشان دادن، ظاهر ساختن، ظاهر
برین: (ص نسبته) اعلی، سپهر برین، عرش برین، باد برین: بادصبا
بلا: {ع. ف. بلا} (اِ) آزمایش، امتحان، سختی، گرفتاری، رنج، مصیبت، آفت. بدبختی که بدون انتظار و بی‌سبب بر کس وارد آید. ظلم و ستم، بسیار زرنگ، محیل، حیله‌گر
بلاغت: {ع، بلاغة} (مص ل) بلیغ شدن، شیوا سخن گردیدن (ا مص) چیره زبانی، شیوا سخنی، بلوغ، آوردن کلام مطابق اقتضای مقام به شرط فصاحت. یکی از مباحث علم معانی است

بُن: (اِ) بیخ، بنیاد
بن دامان: پایین دامان. انقیاد، فرمانبرداری، اطاعت، رغبت تمام، کمال میل، ذخیره پس انداز، قصد و اراده
بنا: {ع} (مص م) بر آوردن، ساختن، عمارت، ساختمان، هر نوع ساختمان که برای سکونت و استفادهٔ انسان و حیوان و جا دادن اشیا به‌کار رود. ج ابنیه، قرار، بر قراری، بنیاد، اساس، شکل.
بی نوا (ص مر) بی‌چیز، تهیدست، بیچاره، ناتوان، در مانده، عاجز
بی‌نیازی: (ص مر) توانگری، غنامندی، ضد نیاز مندی
بیت احزان: (اِ خ) خانهٔ یعقوب در هنگام دوری یوسف عليه‌السلام
بیت الحرام: خانهٔ کعبه، چون داخل شدن در آن برای مشرکان حرام بوده به این نام خوانده شده است
بین: (ا مص) جدایی، میان، وسط، فاصلهٔ دو چیز، نهرین، اسم تثنیه یعنی دو دریا، بین‌النهرین، بین دو دریا

پ

پژوهشگر: (صفت فاعلی) پژوهش کننده، جستجو کننده، جوینده، مستفسر، محقق، متجسس کار آگاه، مفتش، خردمند، دانا، زیرک، پژوهندهٔ اختر، ستاره شناس
پشتوانه: {پشتوان} (امر) پشتیبان، (بانک) سپردهٔ بانکی، برای تعیین اعتبار، مقدار طلا و نقره و جواهر و مانند آن که بانک ملی جهت انتشار پول در خزانهٔ بانک نگهداری می‌نماید.
پند: نصیحت، اندرز
پندار: (ا) گمان، ظن، وهم، سؤظن، بدگمانی، فکر، اندیشه، خود را بزرگ پنداشتن خود بینی، خودپسندی
پیر: (صفت ص، ا) سالخورده، کلان سال، مسن، معمر، شیخ، مقابل جوان، برنا، دیرینه، کهنه، قدیم، مراد، مرشد
پیشدادی: کسی که در پیش قانون گذارد و دادگری کند
پیشوای سبیل: پیشوا، سرکرده، پیشرو، راهنما، مقتدا، امام
پیک: {پیاده رونده؛ قاصد = فیج، معر} کسی که مأمور رساندن بارها و نامه‌های پستی از جایی به‌جایی دیگر است

ت

تأني: درنگ کردن، به آهسته‌گی و آرامی کاری را انجام کردن، آهسته‌گی
تباهي: (فساد، ضایع شدن، نابودی)
تبجیل: (ع) (مص. م) بزرگ داشتن، بزرگ شمردن، احترام کردن (ا مص) بزرگداشت، ج تبجیلات
تبحر: مسلط بودن، وارد شدن
تجلی: نمودار شدن، پدید آمدن، هویدا گردیدن،پیدایش، تابش، روشنی
تجنیس: هم‌جنس و هم صدا
تحسین: {ع} (مص م) آفرین گفتن، نیک شمردن، نیکو کردن،، زیبا ساختن(ا مص)

تعریف، تمجید، آفرین، ج م تحسینات

تحمل: {ع}(مص ل) برتافتن، تاب داشتن، شکیب داشتن، توانایی، طاقت، فروتن، قبول رنج و مشقت؛ ج. تحملات

تخدیر: {ع}(مص م) کرخ کردن، کرخت گردانیدن، سست گردانیدن، پرده کردن، پنهان کردن، بی‌حس کردن؛ ج تخدیرات.

تخطی: {ع} (مص ا) در گذشتن، گذشتن، آن سو شدن، تجاوز کردن، گذشتن از حد خود، گام زدن، ج تخطیات.

تدریجی: {ع}(مص ل) درجه به درجه پیش رفتن، پایه بپایه بالارفتن، آهسته آهسته کاری کردن، اجرای امری اندک اندک؛ ج. تدریجات

تربت: {ع} تربهٔ (ا) خاک، گور، قبر، مقبره، آرامگاه

تسبیح: (مص م) خدا را به پاکی یاد کردن، نیایش خدای کردن، سبحان الله گفتن، (اسم مص) ذکر خدا، یاد خدای

تصادم: بهم کوفتن، سخت به هم خوردن، برخورد سخت

تصویر: {ع}(ص م) صورت کسی یا چیزی را کشیدن، نقش کردن (امص)، صورتگری صورت‌سازی، نقش، ج. تصویرات، تصاویر. نمایش اشکال برروی صفحه‌یی مستوی(صفحهٔ تصویر)

تضرع: {ع}(مص ل) فروتنی کردن، زاری کردن، التماس کردن. (ا مص) فروتنی؛ ج. تضرعات

تضمین: {ع}(مص م) برعهده گرفتن تاوان، ضامن شدن، در پناه خود در آوردن. در ظرفی قرار دادن چیزی را. در علم بدیع آوردن مصراع، بیت و ابیاتی از شعر دیگران در ضمن شعر خود

تطهیر: جمع تطهیرات، پاک کردن، پاکیزه ساختن، شستن، پاکی، طهارت

تغزل: {ع} (مص ا) غزل‌سرایی کردن، شعر عاشقانه گفتن، عشق ورزیدن، (ا مص) غزل‌سرایی، عشق ورزی، ج: تغزلات

تکثر: {ع}(ص ل) بسیار شدن، زیاد شدن،(مص م) بسیاری جستن، بسیار گرفتن از چیزی، بسیاری. ج. تکثرات

تلخیص: خلاصه کردن، مختصر کردن کلام. (امص) خلاصه‌گویی، ج. تلخیصات

التماس: جستن، خواهش، خواهش تضرع‌آمیز

تمایل: {ع}(مص ل.) گراییدن، میل کردن، اظهار میل و رغبت. به یک سوی کج شدن. (اِ مص) گرایش، میل. عاطفه، احساس؛ تملایات

تمدن: {ع} (مص ل) شهر نشین شدن، به اخلاق و آداب شهریان خو گرفتن همکاری افراد یک جامعه در امور اجتماعی، اقتصادی، دینی، سیاسی و غیره حضارت؛ جمع. تمدن ها

تمکین: پابر جا کردن، نیرو و قدرت دادن، به کسی توانایی دادن که به امری یا چیزی دست یابد، قبول کردن و پذیرفتن فرمان کسی

تمهید: گسترانیدن، هموار کردن، مقدمه چیدن، آسان ساختن، آماده کردن

تمیز {ع. تمییز}(مص م.) بازشناختن، جدا کردن، برتری دادن (ا مص) بازشناسی،

بازشناخت، امتیاز،تشخیص،پاکیزه، پاک

تناسب: {ع}(مص ل) با هم نسبت داشتن، نسبت یافتن با یک‌دیگر خویش هم بودن، وجود داشتن نسبت و رابطه میان دو کس یا دو چیز، خویشاوندی سازگاری، موافقت. بیان تساوی دو نسبت را در ریاضی تناسب گویند. ج. تناسبات

تنبیه: بیدار کردن، هوشیار ساختن، ادب کردن

تندی =تند رونده(ص فا.) آن‌که در حرکت و رفتن سریع باشد، ضد کند روی، بی‌باکی، بی‌پروایی، خشمناکی، چابکی، چالاکی، قهر و غضبناک

تندیسهٔ: {=تندس=تندسیه=تندسه} (ا مر) صورت، تصویر، تمثال، مجسمه، پیکر، جثه، کالبد، قالب

توجیه {ع}(مص م) کس را به سوی دیگری فرستادن. روی کسی یا چیزی را به سویی برگرداندن. توضیح دادن مطلبی. (مص ل) روی آوردن به سوی چیزی، روی آوری، توضیح، ج. توجیهات

توحید: (مص م) یکتا کردن، یگانه کردن، خداﷻ رایگانه دانستن. (امص) اقرار به یگانه‌گی خداﷻ

تهداب: اساس، بنیاد، اول هر چیز، ابتدای هر کاری و هر چیزی

تهدید: {ع}(مص م) ترسانیدن، بیم دادن، جمع. تهدیدها

تیسفون: شهر قدیم در غرب ایران و در سواحل شرقی که پایتخت ساسانیان بود و اعراب آن را مداین می‌گفتند

تیوری: (اِ.) معتقدات منظم و مرتب، فرضیه: تیوری سیاسی. مجموعه معلوماتی که بعض امور و حوادث را تشریح کند: تیوری حرارت و غیره...

ث

ثنا: (اسم): آفرین، تمجید، تعریف، تحسین، مدح، ستایش، شکر و سپاس

ج

جادو: (ص.) آن‌که جادو کند، افسون کننده، افسونگر. (اِ) سحر، ساحری، جادو گری، چشم معشوق، دلفریب، محیل، مکار

جاذبه: {ع جاذبهٔ} (افا) مؤنث جاذب، در فزیک نیرویی که همهٔ اجسام را به طرف مرکز زمین می‌کشد

جبار: {ع} (ص) قاهر، مسلط، متکبر، پادشاهان مستبد، یکی از صفات خدای تعالی است

جبل: {ع} (ا) کوه، ج جبال، اجبال

جدیت: {ع} (مص جع) سعی، کوشش

جزع: {ع}(مص ل) بی‌صبری کردن، ناشکیبایی کردن، زاری کردن، زاری، بیتابی، بی‌صبری

جوار: {ع} (ا.) همسایه‌گی، نزدیکی، پناه، زنهار

جولان: {ع} (مص م) گشتن، گرد باد آمدن، گردیدن، دور زدن، تاختن، تاخت و تاز

جوهر: {معر، گوهر} (ا) اصل و خلاصهٔ هر چیز، آن‌چه قایم به ذات باشد؛ هر سنگ

گرانبها جوهر، مانند یاقوت، الماس و... هر یک از احجار کریمه در علم کیمیا بعضی اسیدها را به نام جوهر خوانند مانند جوهر سرکه...

ح

حاتم: به معنای زاغچه و نام مردی از قبیلۀ طی (طا) که در سخا و کرم معروف بود.

حدیث: (ع) (ص) تازه، جدید، نو، ج. حداث، حدثأ، حدیث و قدیم: نو و کهن، هر چه که از آن خبر دهند و نقل کنند، خبر، سخن، خبری که از رسول ﷺ تازه نقل کنند؛ ج. احادیث

علم حدیث: علم به خبرها و اقوالی که از رسول ﷺ روایت شده است

حراست: {ع}حراسه (اِ مص) نگاهبانی، پاسبانی، حفاظت

حسن: (ا. مص) زیبایی، جمال، نیکویی، رونق، فروغ، خوشی، خوبی

حضرت: {ع. حضره} (اِ) قرب، حضور، نزدیکی. پیشگاه، درگاه. پایتخت. برای تعظیم پیغمبران و ائمه و شاهان و بزرگان آید: حضرت قدس،حضرت رسول....

حرص: {ع}(اِ) آز،آزمندی، ضد قناعت است و آن به‌دست آوردن نعمت زیاد و آرزوی زوال نعمت غیر است و یا طلب شی است به کوشش زیاده از حد

حقیر: {ع} (ص) کوچک، ذلیل، خوار، زبون

حکمت: (ع) حکمۀ (ا مص) عدل، داد، علم، دانش، حلم، بردباری، راستی و درستی، صواب، کلام موافق حق، پند، اندرز، معرفت حقایق اشیا به قدر توان بشری، فلسفه، حکمت عملی، علم به احوال اشیا و موجوداتی که وجود آن‌ها تحت حیطه و قدرت بشر است

حمیت: مردانه‌گی، مروت، غیرت، رشک

حیا: {ع، ف حیا} (ا مص) شرم، آزرم، پرهیز و خودداری از امر از بیم ملامت

خ

خاتم النبیین: آخرین پیغمبران، لقب حضرت محمد ﷺ

خادم: {ع} (افا، ا) خدمت کننده، خدمت‌گزار، مستخدم، ج خدام، خدم، خادمین، خواجه، کسی که مقیم خانقاه باشد و خدمت اهل الله و واردان در خانقاه را کند و خدمت مرشد را به عهده گیرد

خرام: رفتار آهسته، از روی ناز و وقار و زیبایی، به‌معنای نوید و مژده و شادی و شادمانی هم گفته شده

خرم: (ص) شاد، شادمان، خندان، (اسم) ماه دهم از سال شمسی، دی، روز هشتم، از هر ماه شمسی، مقام و پرده‌یی است در موسیقی قدیم، گیاهی است از تیرۀ مرکبیان که برگ‌های آن در طب قدیم مستعمل بود

خروش: {= اخرش=خرش، خروشیدن} بانگ و فریاد

خشم: غضب، قهر، غیظ

خشونت: {ع. خشونه}(امص.) درشتی، ناهمواری، مقابل نرمی، تندخویی، درشتخویی

خصلت: {ع خصله} خوی، صفت (خواه نیک باشد یابد) عادت؛ ج. خصال، خصایل

خطبه: {ع} خطبهٔ (ا) سخنرانی، سخنوری، وعظ، موعظه، نصیحت خلق، مقدمهٔ کتاب، ج خطب
خطیر: بزرگ، مهم
خلعت فاخر: جامهٔ زیبا و گران‌بها و بزرگی کسی برای کس دیگر ببخشد.
خلق: {ع} خوی، عادت، سجیه، ج اخلاق
خلیفه: {عربی}(خلیفه)(ص. اِ)؛ جانشین، قایم مقام. جانشین پیغمبر، پیشوای مسلمانان کسی که به مقام خلافت رسیده. جانشین قطب و مرشد، ارشد مریدان شاگرد ارشد در مدارس و مکتب‌های قدیمی، مبصر، کمک استاد، جمع خلفا
خورشید: (قد) خوردرخشنده، (امر) (راخ) آفتاب، هر ستارهٔ ثابتی که مرکز یکی از منظومه‌های شمسی باشد
دادار: (ص مهر) عادل، داد دهنده، آفریننده، بخشاینده، خدا، خالق
دخل: (مص) داخل شدن، در آمدن، مداخله، دخالت در امری، خرده‌گیری، وجهی که در نتیجه شغل و کاری به‌دست آورند، در آمد
درب: درگاه، دروازه عمومی
درخواست: (مص خم) در خواستن، خواستن، خواهش (امر) نوشته‌یی که در آن چیزی خواسته یا پیشنهاد شود
درنگ: (ا) توقف، سکون، آهسته‌گی، کندی، تأخیر، دیر کرد
دریغ: (اِ) افسوس، اسف، حسرت، دریغ داشتن کلمه‌یی که در حسرت و افسوس استعمال شود، دریغا! فسوسا!
دستور: (امر) صاحب دست و مسند، وزیر، روحانی زردشتی {= دستوری} رخصت، اجازه، قانون، آیین، روش، برنامه، یکی از رشته‌های ادبیات که از انواع کلمه بحث کند. چوب کندهٔ درازی که به عرض بر بالای کشتی می‌انداختند و میزان کشتی را نگاه می‌داشتند. چوبی که در پس در اندازند تا گشوده نگردد
دون: {ع} (ص) پست، فرومایه، سفله، (ق) پایین، فرود، مقابل فوق
ده: (ا) آبادی کوچک در خارج شهر، روستا، راه به ده بردن، به مقصد رسیدن
ذروهٔ اوج علیین: بالاترین نقطهٔ که در جنت است

ر

رأس: {ع} سر، کله
راستا: (ا) راستی، مقابل کجی و انحراف، جانب راست مقابل چپ، راستای کسی، راستای، در حق او، در بارهٔ وی، امتداد
رانده: (اِلف) به رفتن وا داشته. به حرکت انداخته(مرکوب) بیرون کرده، مطرود، نفی بلند شده، تبعید شده
راهی {=رهی}(ص نسب) رونده، راه‌رونده، راه نشین، غلام، بنده، چاکر
رحمت: (مص ل) مهربانی کردن، شفقت ورزیدن، بخشودن، عفو کردن، (مص) مهربانی، شفقت بخشایش، عفو

ردا: جامه، بالاپوش، هر لباسی که روی لباس‌های دیگر بر تن کنند؛ جمع ردایه، جالب، عجیب، نیکو و خوشایند. دور کردن، راندن، (شهری و جای)
رذایل: {ع}(اِ) ج. رذیله؛ پستی‌ها، فرو مایه‌گی‌ها، ناکسی‌ها
رستگاری: (حا مص) خلاص، نجات، رهایی نور رستگاری: در میان ملاحان خلیج فارس معمول بود که به هنگام خطر مشعل یا چراغی را می‌افروختند برای طلب امداد که آن را نور رستگاری می‌گفتند
رستن: {= رهیدن} (مص ا) رها شدن، نجات یافتن، خلاص گشتن
رفاه: {ع}(ا مص) تن آسانی، آسودگی، آسایش. سازواری، سازگاری
رفو: دوخت، دوخت پاره‌گی‌ها و سوراخ‌های پارچه و جامه به نوعی که به سهولت معلوم نشود
رکن: {ع} (ا) ستون، ستونی که چیز دیگر بدان تکیه کند، عمود، جزو بزرگتر از هر چیز، عضو عمده، کار بزرگ، امر عظیم، بزرگ، سرور، رئیس قوم، ج: ارکان، هر یک از بخش‌های چارگانهٔ قوماندانی عمومی
روایت: {ع} روایهٔ (مص م) نقل کردن مطلب، خبر یا حدیث، باز گفتن سنت از پیغمبر و امام بی‌واسطه یا با واسطه، یکی از شعب علوم ادبی عرب و آن گردآوردن نقل اشعار و امثال و لغات و اخبار است، داستان، حدیث
رهبان: {ع} (ص) آن‌که در ترس از خدا مبالغه کند، زاهد، ترسا؛ ج رهابین، رهابنه، رهبانون
ریا: (مص م) به نیکوکاری تظاهر کردن، خود را پاکدامن جلوه دادن، دورویی

ز

زمرد: (ا) یکی از سنگهای قیمتی به رنگ سبز و آن هر چه بزرگتر باشد گران‌بها تر است، قدما می‌پنداشتند که نظر به زمرد چشم افعی را کور کند
زمزمه: (معر، زمزمهٔ، قس زمزم) (مص ل) ترنم کردن، تغنی کردن، (ا.) نغمه، سرور...
زیان: (اِ) ضرر(یا مادی یا معنوی) خسارت، ضد سود و نفع، آسیب، صدمه، نقصان
زیر: (ق) پایین، تحت، مقابل زبر، بالا، فوق. پایین، تحت، مقابل روی، زبر(اِ) قسمت تحتانی چیزی، ته، پایین؛ مقابل زبر، بالا، فوق

ژ

ژیان: (ص.) خشم‌آلود، خشمگین، غضّبناک، درنده، سبع

س

ساحر: {ع}(اِفا) سحر کننده، جادو کننده، جادوگر، افسونگر؛ ج ساحرون، ساحرین، سحار
سبک‌سری: (ص مر.) خواری فرومایه‌گی، بی‌وقاری، بی‌تمکینی، سفاهت، ابلهی، مجرد، بی‌تعلق
سپر: {۱ سپر} آلتی فلزی یا چرمی که در قدیم به هنگام جنگ برای دفاع سر و اعضای بدن می‌پوشاندند تا ضربت شمشیر و نیزهٔ دشمن به بدن اصابت نکند
سپری: (ص) تمام، کامل، به آخر رسیده، تمام کرده شده
ستودن: مدح کردن، تمجید کردن، ستایش کردن

سجایا: {ع} جمع سجیه. سجیه به معنای خلق، خوی، عادت، طبیعت
سجده: {ع. سجده} (مص ل) نهادن نماز گزار هفت عضو خود(پیشانی، دوکف دست، دو سرزانو، دوشست با) را بر زمین با شرایط مخصوص و خواندن ذکرهای لازم. عمل مذکور را انجام دادن به عنوان تعظیم پادشاه یا امیر
سخاوت: {ع. سخاوه} (مص ل) بخشش داشتن، کرم داشتن، (ا مص) بخشش، کرم
مروت: {ع. مروۀ= مرؤۀ} (ا، مص) مردی، مردانه‌گی، خداوند مروت = صاحب مردانه‌گی
سدره: سدرة المنتهی درختی است در بهشت
سرشت: (ا) فطرت، طینت، نهاد، خوی، خلق، طبیعت
سرهنگ: {= سرآهنگ} (امر) (نظ. قد) فرمانده قشون، سردار، دگروال، مباشر، پیشکار، پهلوان، مبارز
سزاوار: (صفت مرکب): لایق، مناسب، شایسته و...
سفیر: (ا) فرستاده، پیام‌آور، رسول، اصلاح کننده میان دو قوم، میانجی، آن‌که به نماینده‌گی دولت و مملکتی در مملکت دیگر امور مربوط به کشور خود را انجام دهد؛ ج سفراء، سفیر کبیر: عالیترین ایفا نمایندۀ یک کشور در کشور دیگر
سقوط: {ع} (مص ل) افتادن، فرود آمدن بر زمین، ریزش، ریختن
سلامت: {ع. سلامه}(مص ل) بی‌گزند شدن، بی‌عیب شدن، رهایی رستگاری. خلاص از بیماری، شفاء ارامش، صلح
سوسنی: گیاهی است پیازدار دارای برگ‌های باریک و دراز و گل‌های زیبا و خوشبو به رنگ زرد، کبود یا سفید
سوگ: غم و اندوه
سوگ: مصیبت، عزا، غم و اندوه
سیاح: {ع} (ص) آن‌که در شهرها و کشورها به سیاحت پردازند، جهانگرد
سیره: سرگذشت

ش

شاداب: {= شاد آب} (ص مر) پر آب، سیراب، آبدار، تازه، طری، شاد، شادان، شادمان، مسرور، چراگاه سبز
شبان: (ا) نگهبان گلۀ گوسفند و گاو، چوپان، راعی، شبان وادی ایمن: موسی علیه‌السلام
شحنه: پاسبان مشهور و برزن، نگهبان
شرار: {ع} (ا) پاره‌یی از آتش که به هوا جهد؛ جرقه، شرر (واحدآن شراره)
شراره: (ا) جز و بندی کتاب، ته بندی کتاب و دفتر و غیره، بخیۀ مخصوصی که صحاف بر دو طرف ته کتاب زند. از هم گسیختن (پاشیدن)
شرف: {ع} (ا مص) علو، مجد، بزرگواری، بزرگی، بلندی نسب
شکوه: شأن، شوکت، بزرگی، حشمت، مهابت، هیبت، قوت، توانایی
شکیبایی: (مص) بردباری، صبوری

شگفت انگیز: شگفت انگیز: تعجب آورنده، تحیر کننده، شگفت ماندن: متحیر ماندن

ص

صابر: {ع} (اِفا) صبر کننده، بردبار، شکیبا؛ ج. صابرون و صابران. یکی از نام‌های خداوندﷻ

صخره: {ع. صَخرة} (ا) سنگ بزرگ سخت، خرسنگ، صخرهٔ حمأ: سنگ سخت

صراحت: {ع، صراحة} (مص ل) ویژه شدن، خالص گردیدن، خلوص، بی‌آمیخته‌گی، روشنی، آشکاری، صریح گفتن مقابل کنایه گویی

صرف نان: خوردن نان

صفت: {ع. صفته} چگونگی کسی یا چیزی را گفتن. ستودن. (اِ مص) بیان حال، چگونه‌گی،کیفیت(اِ) نشان، نشانه، پیشه، شغل. معنا، واقع، باطن، شکل، گونه، طریقه، سیرت، خوی و خصلت. در دستور: کلمه ای که حالت و چگونه‌گی چیز یا کسی را برساند

صیت: آوازه، نام و ذکر خبر، شهرت نیکو

ض

ضربات: {ع ضرباته} ج ضربت(اِ مر) یک بار زدن، (مص م) زدن (اِ) زخم، کوب

ط

طبیعت: {ع، طبیعة} (ا) سرشتی که مردم بر آن آفریده شده، نهاد، فطرت، خلق و خوی، هر یک از چهار عنصر، وضع اختصاصی و مزاجی یک فرد، مزاج و طبایع، قوهٔ مدبرهٔ

طبیعی: {ع}(ص نسب.) منسوب به طبیعت، مربوط به طبیعت، جبلی، ذاتی، فطری ضد مصنوعی. امری که مقتضای طبع باشد. چیزیکه مستند به ذات شی باشد

طراوت: {ع، طراوة = طراءة} (مص م) تر و تازه شدن، (ا مص) تری، تازه‌گی، شادابی

طریقت: {ع طریقهٔ} (ا) روش، راه، مسلک، مذهب، سیرت، تزکیهٔ باطن، مقابل شریعت که تزکیهٔ ظاهر است و آن طریقی است که سالکان را به خداﷻ رساند، و حقیقت، اهل طریق، رهرو طریقت، صوفی

طلایه: **پیشدار،** واحدی از سر بازان که در پیش عده‌یی قوی فرستند تا از کم و کیف دشمن آگاهی یابند،، ج، طلایه‌گان، طلایه ها

طمع: {ع}(مص ل) آزمند گردیدن، حریص شدن، امید داشتن، انتظار، حرص، امیدواری.

طیب: (ص) پاک، پاکیزه، طاهر، خوب، نیکو، حلال، روا، خوشبوی، معطر

ظ

ظرفیت: {ع}(مص جعـ) گنجایش، استعداد، قوه، قابلیت...

ظریف: {ع} (ص) زیرک، خوش طبع، نکته سنج، بذله‌گوی، زیبا، خوشگل ج. ظرفاء

ع

عابرین: مردم، عبور کننده‌گان از جاده و سرک

عار: {ع}(ا) عیب، ننگ، رسوایی، ج اعیار

عاقبت: (ا) پایان هر چیز، انجام، آخر، انتها، نتیجه، حاصل، ماحصل

عبادت: (مص م.) پرستش کردن، بنده‌گی کردن، طاعت کردن خدای (اسم مص) پرستش، طاعت خدای

عبور و مرور: رفت و آمد

عجم: {ع} (ص) غیر عرب

عدم: {ع} (ا مص) نیستی، نابودی؛ مقابل هستی، وجود

عرفان: (مصدر. م) شناختن، معرفت، شناختن حق تعالی، معرفت حق (به مفهوم عام) وقوف به دقایق و رموز چیزی است، (به مفهوم خاص) یافتن اشیا به طریق کشف و شهود و به این جهت تصوف یکی از جلوه‌های عرفان است. در اصل تصوف یکی از شعب و جلوه‌های عرفان است

عصاره: شیره و شربت

عطایا: جمع عطیه، بخشش‌ها، انعام‌ها

عقوبت: شکنجه، عذاب، جزای کار بد، گناه

علایم: نشانه‌ها، علامت‌ها

علم: {ع} (مص م) دانستن، یقین کردن (ا مص) معرفت، دانش، مقابل ظن، جهل، یقین

علیک الصلوة: درود بر تو باد، ای پیغمبر ﷺ

عناصر: {ع}(اِ) ج. عنصر؛ عناصر اربعه: چهار عنصر قدما: آب، باد، خاک، آتش. اج. ا، قسمت، بخش

عنایت: (مص ل. م.) آهنگ کردن، قصد کردن، حفظ کردن، توجه نمودن، مورد توجه قرار دادن، احسان کردن، انعام کردن، (۱. مص) قصد، توجه، اهتمام، احسان، انعام

عهد: (مص م) شناختن امری را، حفظ کردن، نگهبانی کردن، تفقد کردن، وفا کردن، وعده، سوگند، قسم، پیمان، شرط، میثاق. دوره، زمان، روزگار

عیار: (مص م) اندازه کردن (پیمانه) امتحان کردن کیل تا صحت آن معلوم گردد چاشنی زر و سیم، ترازوی زرو سیم سنج، امتحان، آزمایش، سنگ محک

غ

غارت: {ع. غاره} (اِ) چپاول کردن، به تاراج بردن؛ ج. غارات

غربت: {ع، غربۀ} (مص ا) دور شدن از شهر و دیار، غریب گشتن (ا مص) دوری از وطن، غریبی، غیبت

غفلت: فراموش کردن، بی‌خبر گشتن، ندانستن چیزی

ف

فاخر: {ع} (افا) نازنده، فخر کننده (ص) هر چیز نیکو، عالی، گران‌بها، گرانمایه، خرمای بزرگ بی‌دانه غور.

فتی: فتا، {ع} (ص) جوان شدن، جوانی، جوانمردی، سخی و کریم

فراگیر: گرفتن، اخذ کردن، تعرف کردن گرفته شده، اخذ شده، تعرف شده، احاطه شده، محاصره شده، در برگرفته شده، شامل شده، آموخته شده، گسترش داده شده، پر شده، عادت

گرفته شده

فردوس: باغ، بوستان، بهشت

فروردین: {=فرودین، در لغت به معنای فرودهای پاکان (ا) ماه اول سال شمسی و آن مدت توقف آفتاب است در برج حمل و مدت آن را اکنون ۳۱ روز گیرند. نام روز نزدهم از هر ماه شمسی (فروردین روز)}

فساد: {ع}(مص ل) تباه شدن، نابود شدن، از بین رفتن، متلاشی شدن، آشوب، زیان، گزند، کینه، دشمنی، ظلم و ستم، شرارت و بدکاری، بیماری، علت

فضیلت: {فضیله} برتری، مزیت. درجهٔ عالی در فضل، فزونی در معرفت و علم، صفت نیکو، ضد رذیله، ج م فضایل

فقرا: {ع، ف، فقرا} (ص، ا) ج فقیر، تهیدستان، تنگدستان، عارفان، درویشان

فیلسوف: حکیم

القاب: {ع}(اِ) ج. لقب، خطاب‌هایی که برای تعظیم و احترام کسی پیش از اسم وی آورند. یا به‌جای اسم آن‌ها به‌کار برند، لقب‌ها

ق

قارون: {معر. عبر} (ص.)(ف.) کسی که در اندوختن مال افراط ورزد. کسی که با داشتن ثروت بسیار نابود گردد و ثروتش به فریاد او نرسد. گنج قارون: مال بسیار

قباء: (ا) جامهٔ پوشیدنی که از سوی پیش باز است و پس از پوشیدن دو طرف قسمت پیش را با دکمه بهم پیوندند جمع اقبیه، ترکیبات اسمی: قبا آهنی یا جبهٔ آهنی، قبای راه، جامهٔ سفر، قبای زربفت

قدوس: پاک، بسیار پاک

قرعه {ع. قرعه)(اِ.) نصیب، بهره،سهم،قطعه‌یی کاغذ، چوب یا استخوان و مانند آن که به وسیلهٔ فال زدن با آن نصیب کسی را معین کنند

قصار: قصیر، کلمات و سخنان کوتاه

قله: {ع}قلته(اِ) سرکوه، چکاد، تیغ

قو: پرنده‌یی است که منقاری شبیه مرغابی دارد. این پرنده نسبتاً عظیم الجثه و بسیار زیباست و چون دارای بال‌های وسیع و گسترده است پروازش بسیار خوب است و در آب نیز خوب شنا می‌کند ولی چون دارای جثه سنگین است راه رفتنش به سختی انجام می‌گیرد. قو از حیوانات کوچک داخل آب و کرمهای لجن‌ها تغذیه می‌کند

ک

کانون: {ع} (ا) آتشدان (اعم از گلخن یا منقل آتش) نام دو ماه از ماه‌های سریانی، مرکز، محل اصلی، باشگاه، کانون خانواده‌گی محل اقامت خانواده به مناسبت آن‌که در قدیم هر خانواده دارای آتشدانی فروزان بود

کاهش: کاهیدن، کاستن، کاسته شدن، کم شدن، ضعیف گشتن، نقصان یافتن، نحیف شدن کم کردن

کبر: {ع}(ا مص) بزرگی، فروتنی، نخوت، خود را بزرگ شمردن، با تکبر
کفران نعمت: ناشکری کردن بر نعمت خداوند ﷻ
کوه پیکر: کوه+پیکر {امر} (ص) کوه مانند، مانند کوه، عظیم الجثه
کهین: کلمۀیی پهلوی: کهنه، دیرین، قدیم، بزرگ

گ

گرایش: (ا مص) میل، تمایل، خواهش، قصد، اراده،آهنگ، سرپیچی، نافرمانی، سنجش
گرایش: گراییدن، قصد، آهنگ، تمایل، میل و رغبت
گرو: (اِ)پول یا مال یا چیزی دیگر که نزد قرض گیرنده نهند. رهن، مرهون. آن‌چه برای قمار یا شرط مسابقه و امثال آن درمیان نهند و آن متعلق به برنده باشد، قید، بند
گزیده: (ا مف) انتخاب کرده، اختیار کرده
گزینه: انتخاب
گسترش (ا مص) عمل گستردن، پهن کردن مانند قالین، فروش و....
گسسته: جدا شده، منقطع، دور شده، قطع شده، پراگنده، پریشان، ضد متراکم، انبوه، رها شده، از بین رفته نابود شده، باز شده، گشاده، ویران کرده، در هم ریخته
گنجینه: (ص نسبـ) منسوب به گنج، جای گنج، مخزن، خزانه، مال بسیار، موزه، مکانی که کتاب‌ها را مطابق ترتیب معینی مرتب کنند و در موقع حاجت به آسانی در دسترس مراجعان گذارند؛ مخزن کتاب
گوارا: ملایم

ل

لا ابال: بی‌باک، بی‌پروا
لخت: قطعه، پاره، تکه، یک لخت: اندکی، مقدارِی (ص) برهنه، عریان
لعبت: {ع} لعبۀ (ا) پیکر نگاشته، پیکر (عموماً) بازی (مانند شطرنج و نرد) بازیچه؛ ج لعب، چیزی که از مقوا و چوب و پارچه و غیره به شکل افراد آدمی کوچک سازند و کودکان با آن بازی کنند، عروسک، معشوق، محبوب، زیباروی، صنم، بت
لغز: {ع} سوراخ موش دشتی که بسیار پیچدار باشد. راه‌های کج و معوج، شمردن اوصاف چیزی است بدون آن‌که نام آن را ببرند، چیستان، لغاز
لمیده: تکیه کرده شده
لیل: (ا.) شب، مقابل روز

م

ماده تاریخ: ساعت، روز، ماه و سال یک واقعه تاریخی
ماه: (مانگ = ج) (راخ) نام قمر، (اخ) نام فرشته‌یی است هر ستاره‌ای که به دور یکی از سیارات بگردد. قمر، روز دوازدهم از هر ماه شمسی...
مأیوس: {ع} (ا مف) نا امید گشته، نومید، ج مأیوسین
مبادا: {م. نهی +باد(فعل. صیغۀ دعا و نفرین)} سوم شخص مفرد نهی از بدون: الف-

مشود؛نباشد، اتفاق نیفتد. ب: نیست باد! محو بشود!

مبتلا: {ع}(اِ مف) آزمایش شده، گرفتار بلا، گرفتار، معتاد (مبتلی) در بند و قید آمده

مبدأ: {ع. ف مبدا}(اِ) جای شروع؛ مقابل مقصد. آغاز، شروع، جای آشکار کردن. ج. مبادی، سبب

متعفن: {ع}(افا) بدبو، گندیده

متوازن: {ع}(اِ فا) آن‌چه که هم وزن و معادل دیگری باشد، هموزن، همسنگ

متهم: {ع}(اِ مف) کسی که مورد تهمت قرار گرفته، تهمت زده، به بدی شناخته ج. متهمین. متهم: تهمت زننده، افترا زننده؛

مجرم: گناهکار، کسی که مرتکب جرم شده باشد

محزون: غمگین

محقق: {ع} (ا مفـ) امر تحقیق شده، ثابت گشته، تحقیق یافته، {ع} (ا فا) تحقیق کننده، بازجو، آن‌که سخن خود را به دلیل ثابت کند. دانشمندی که در علمی یا فنی به تتبع بپردازد. کسی‌که حقیقت اشیا را چنان‌که باید بر او کشف شده باشد...

محوطه: {ع}محوطه(اِل) جایی که گرداگرد آن را دیواری احاطه کرده باشد

مخازن: جمع خزینه

مخدر: {ع}(اِ فا.) سست کننده، آن‌چه اعصاب سست و بی‌حس کند

مرثیه: شعری که در مرگ و سوگواری سروده می‌شود

مرشد: هدایت شده، راه نمود

مرید: اراده کننده، خواهنده از صفات ثبوتی خدای تعالی است

مزاح: (مص ل) شوخی کردن، خوش طبعی کردن (ا مص) شوخی، خوش طبعی، خورسند

مزایا: {ع} ج مزیت(ا مص) افرونی و برتری از نظر علم، عقل، بزرگواری، شجاعت و غیره)

مساکین: جمع مسکین {ع} (ا ج) تهیدستان، بی‌چیزها، درویش‌ها، بیچاره‌ها

مستوفی: {ع} (ا، فا.) آن‌که تمام حق خود را بگیرد، محاسب عاید مالیاتی، کامل، تمام، استیفا شده

مشام: بینی، محل قوۀ شامه

مشحون: آگنده، پرشده، مملو، انباشته

مشکور: شکرگزار، شکر گفته شده، سپاسگزاری شده، پسندیده و ستوده شده

مصاحب: {ع} (افا) مصاحبت کننده، (ص) هم صحبت، یار همدم ج مصاحبین

مصایب: جمع عیب‌ها

مصنوعی: {=نیازمند}(ص) حاجتمند، محتاج

مضحک: خنده آور

مضر: {ع} ضرر رساننده، زیان آور، زیانبخش، ضد سودمند و نافع

مطبوعات: {ع} (ا، مف.) ج، مطبوعه (مطبوع) نوشته‌های چاپی، (اصط) روزنامه‌ها و مجلات

مطموره: محلی در زیر زمین که در آن مواد غذایی را پنهان کنند، سرداب، زندان

مظهر: {ع} (ا) جای آشکار شدن، محل ظهور، تماشاگاه، منظر، جلوه گاه، تجلی گاه، کسی که دارای قیافۀ کامل عیار یک درویش باشد

معتاد: {ع} عادت گیرنده، خو گر؛ ج معتادین (امف) عادت شده

معرفت: {ع، معرفة} (مص م) شناختن، (ا مص) شناسایی، علم، دانش، ادراک امر جزئی یا بسیط است

معطر: عطر آگین، عطر آمیز، خوشبو

معما: پوشیده، کلامی که معنای آن پوشیده باشد

مغاره: {ع} (ا) غار، مغار، شکاف، کهف

مفلس: {ع} (افا، ص) بی‌چیز، تهیدست، تنگدست، ج مفلسین

مقام {ع}(اِ) محل قیام، محل، مکان. رتبه، منزلت، درجه، مرتبه. برای احترام در تخاطب و نامه‌نگاری کلمۀ مقام را پیش از «وزارت» مدیریت، ریاست، معاونیت و مانند آن آورند

مقبره: قبر، گور

مقطعی: {ع}، بریده، جدا جدا، دور دور، پاره پاره شده، قطعه قطعه

مکافات: پاداش

ملکه (اِ) ملک و قدرت، صفت راسخ در نفس، قدرت و توانایی کاری یا سرعت ادراک که در اثر تمرین و ممارست در طبیعت انسان جایگزین شود

ملوث: پلید، آلوده شده، آلوده

ممثل: {ع}(ا مف) مصور کرده، تشبیه کرده، مانند قرار داده، مجسم شده

ممنون: {ع} (ا مفـ) نعمت داده و منت نهاده متشکر، منت دار

منزلت: {ع. **منزلة**}(اِ) درجه، مرتبه، مقام

منشأ: {ع}(اِ) محل پیدایش، محل صدور جای نشو و نما، اصل، مبدأ

منشور: زنده شده، نشر شده، مبعوث

منظور: {ع} (ا مفـ) دیده شده، نظر کرده شده، مقصود، مراد، مقبول، پسند افتاده منظور نظر: لایق نظر، مورد توجه

منظوم: برشته کشیده شده، برشتۀ نظم در آمده، سخن موزون، شعر، خلاف منثور

منعمان: {ع} (ا مفـ) جمع منعم، انعام داده شده‌ها، احسان کرده شده‌گان، بخشش کرده شده‌ها

منقبت: هنر و کار نیکو که موجب ستایش شود. آن‌چه مایۀ فخر و مباهات باشد. و به معنای راه در کوه و راه باریک. شعری که در وصف امامان و پیشوایان دین گویند

مواج: بسیار موج زننده

مواجهه {ع. مواجهه} روبه‌رو شدن باکسی، رو یا روی گردانیدن، رو یا رویی

مواهب: جمع موهوبه به معنای عنایت، فضل و بخشش

موقوفات: {ع} {جمع موقوفة} آن‌چه از قبیل ملک، زمین، مستغلات و غیره که در راه خدا وقف کنند

مهبط: جای فرود آمدن، فرود آمدن

مهجور: {ع} (امفـ) جدا کرده شده، دور افتاده، متروک، ج مهجورین

ن

نا خلف: {ف، ع} (ص) فرزند بدرفتار، بی‌ادب، نا اهل، فرومایه، بدسرشت

نابخرد: بی‌عقل، بی‌خرد

نازل: {ع} (افا) از بالا به زیر آینده، فرو آینده، (ص) پست، حقیر، کم قیمت ارزان

ناسپاس: (ص) ناشکر، حق ناشناس

ناشی: {ع}(افا. ص) تازه کار، مبتدی، بی‌تجربه، منشأ گرفته شده

نبی {ع. نبئ}(ص. اِ) پیغامبر، پیغمبر،رسول، ج. انبیا. محمد ﷺ بن عبدالله (اختصاصاً)

نجابت: {ع} نجابة (مص ل) نجیب بودن، اصیل بودن، پاک نژاد بودن، (ا مص) اصالت، پاک نژادی

نحو: {ع} (ا) راه، طریق، طرز، شیوه، اسلوب، قسم، گونه؛ ج انحا، نزدیک، قریب، در حدود (به اضافه آید) به نحوی: به طرزی، به نوعی، بخشی از دستور زبان که به وسیلهٔ آن عمل و وضع کلمات در جمله و عبارت شناخته می‌شود. ائمهٔ نحو: پیشوایان علم نحو

نحوه: {ع} نحوة/ (ا) طریقه، روش

نخست: (ق) در آغاز، در اول، بار اول، از آغاز، قبلاً، اولین، نخستین، پیشین، سابق، ابتدا.

نژاد: (اِ) اصل و نسب، گوهر، مجموعهٔ افرادی که از نگاه مشخصات قیافه، کوتاهی و بلندی قد وضع لب و دندان، مو، رنگ باهم شباهت دارند

نشئه: {ع. نشاه}(مص ل۹ سرخوشی، حالت سکری که براثر استعمال مواد مخدر یا مشروبات الکلی دست دهد

نظام: (مص م) آراستن، نظم دادن، مرتب کردن، برشته کشیدن گوهرها، (ا مص) نظم، ترتیب، آراسته‌گی، رشتهٔ مروارید، عادت، روش، شعر، مجموعه سپاهیان و افسران کشور و ادارات مربوط به آنان.

نظر: {ع} (مص م) نگاه کردن، نگریستن، به‌نظر آوردن، مورد توجه قرار دادن چیزی را به جهت دفع چشم زخم، اندیشیدن

نعت: (ع) (مص م) وصف کردن (مخصوصاً توصیف نیکو) (ا مص) وصف، صفت، خصلت (بیشتر در مورد خدا و رسول ﷺ استعمال شود) ج نعوت

نفس: {ع} خون، تن، جسد، کالبد، شخص انسان، ذات، حقیقت، هر شی، روح و روان، جوهری است که ذاتاً مستقل است و در فعل نیاز به ماده دارد و متعلق به اجساد و اجسام است. به عبارت دیگر جوهری است مستقل قایم به ذات خود که تعلق تدبیری به ابدان دارد

نقیب: {عربی} (ص، اسم) مهتر قوم، سرپرست گروه، کسی که مأمور تیمار داری و تفحص احوال دسته یا صنفی است

ننگ: (ا) بدنامی، بی‌آبرویی، عار، حرمت، آبرو، شهرت، آوازه، مقابل، ننگ و عار، نام و ننگ، شهرت و آبرو، شرم، خجلت

نو آور: (ص فا)، نوپردازنده، آن‌که چیزی نو آورد (نو)، شاعری که به سبک نو شعر گوید

نوازش: (ا مص) دست بر سر و روی کسی کشیدن، دلجویی، مهربانی، شفقت، لطف، مرحمت بخشش، هدیه، نواختن آلت موسیقی، ج نوازشات

نوامیس: جمع ناموس {عادت، شریعت} آبرو، عزت، احترام، جنگ، حرب، عفت، عصمت، پاکدامنی
نهار: (ا.) روز؛ مقابل شب
نهضت: {ع} (نهضهٔ) (مص ل) بر خاستن، قیام کردن برای رسیدن به منظورهای اجتماعی و سیاسی، حرکت کردن (ا مص) بر خاسته‌گی، قیام، جنبش
نیاز: (ا) حاجت، احتاج، خواهش، تمنا، اظهار محبت، تحفهٔ درویش
نیرو: زور، قوت، توانایی، رمز قدرت. در فزیک عاملی که می‌تواند جسم ساکن را متحرک و متحرک را ساکن سازد و یا در حرکت تغییری وارد کند، هر یک از قوای مختلف نظامی، انرژی
نیکو: (ص) خوب، نیک، مقابل بد، شخص خوب رفتار و نیکو کردار، زیبا، خوب روی: ج، نیکوان

و

واحد: {ع} یک (نخستین شماره) (ص) یگانه، یکتا، جزوی از کل، فردی از افراد، بسیط، بی‌جزو، مفرد، مقابل جمع، نظیر، مثل، امری که منقسم نشود؛ مقابل کثیر، مقیاسی که بدان کمیت‌ها را سنجند، واحد پول، واحد درس: (درس نو)
وافر: زیاد، بیش
واقعه: پدید آینده، پیش آمد، رخ دهنده، آسیب در کار زار و بلا و سختی
وجوب: {ع} (مص ا) لازم بودن، ضرورت داشتن، ذاتی بودن هستی خداﷻ (ا مص) لزوم، ضرورت، هستی، مقابل عدم
وجه: راه، طریقه، روش، نوع، قسم، پول، روی، چهره، صورت، جهت، جانب، سوی، ذات، شخص، قصد، نیت، آهنگ، صحیفه، صفحه، آن‌چه بدان معاش کرده شود
وحش: {ع. }(اِ) جانوری که با انسان مأنوس نشود، جانوردشتی؛ج وحوش
ودیعه: مالی که به عنوان امانت نزد کسی بگذارند؛ جمع ودایع
ولگرد: {= ول گردنده} (ص فا) هرزه گرد، آواره، بیجا و مکان

هـ

هجو: شمردن معایب کسی را، نکوهیدن، دشنام دادن کسی را به شعر
هزل: مزاح کردن، بیهوده گفتن، شوخی مزاح آمیز و غیر جدی
هموار: (ص) مسطح، برابر، صاف، مستوی، خوش ساخته، آهسته، نرم و آهسته، یک‌نواخت، یک‌سان(ق) همیشه، دایماً، پیوسته(ا) تحمل
همی: پیشوندی است که بر سر فعل ماضی، مضارع و امر در آید: همی‌رفت، بر سر ماضی و مضارع معنای استمرار دهد ـــــ گاه در قدیم بین «همی» و فعل «ب» زینت در می‌آمده: همی برفت، گاه بین «همی» و فعل یک یا چند کلمه فاصله می‌شده، گاه به ضرورت شعر «همی» پس از فعل آید
هنگامه: (غوغا، شلوغی) جمعیت مردم، داد و فریاد، معرکه، هنگامه دریدن کسی را، بهم زدن معرکهٔ کسی

ی

یورش: (رفتار) تاخت و تاز، هجوم